۱۷/۵/۱۳۶۲ خورشیدی هجری مطابق ۲۹ شوال ۱۴۰۳ قمری هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب را که در سن کهولت (۷۷ سالگی) برای استفاده
طبقه جوان و نوجوان سروده و تألیف نموده ام و نمودار مجربات
دوره عمرم است و هم اینکه سند ایمانم در پیشگاه خدائی
تبارک و تعالی و محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و مولای دو
جهان علی ابن ابیطالب و یازده فرزند طیب و طاهر و معصوم
آن بزرگوار علیهم السلام میباشد تقدیم کتابخانه آستان قدس
رضوی نمودم تا نامم در آن آستان مقدس بماند امید است
مورد قبول ثامن الائمه علیه السلام واقع و در دنیا و مرگ
و عوالم و مراحل بعد از مرگ و روز حشر مواظبم باشند -

کرمان - علی محمد شهابی

توضیح آنکه تمام این کتاب را با خط خود در پیری نوشته ام

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب: راهنمای جوانان — فارسی
مصنف / مؤلف: اثر طبع علیمحمد شهابی
خطی / چاپی: نستعلیق ۱۱ سطری بخط علیمحمد شهابی. کاغذ مشقی بامداد خودکار مشکی - جلد مقوا
سال ~~چاپ یا~~ تحریر: اسفند ۱۳۵۷ عدد اوراق: ۳۰۱
جزء کتب: ادبیات شماره خصوصی
شماره عمومی: ۱۲۴۷۰ شماره قبض
واقف: علیمحمد شهابی تاریخ وقف: [illegible] ۱۳۶۲
طول: ۲۱ عرض: ۱۷ شماره صفحات

۸/۱۰۴۷۳
۶۱/۸/۲۷

جمهوری اسلامی ایران
دفتر ریاست جمهوری

بسمه تعالی

برادر محترم آقای علی محمد شهابی کرمانی

کتاب راهنمای جوانان شما به استحضار ریاست جمهوری رسید و مورد مرور قرار گرفت .

با تشکر از ارسال کتاب راهنمای جوانان ، توفیق شما را در این راه خواستاریم و بنا بر خواسته شما در نامه مورخ ۶۱/۸/۳ کتاب مجدداً عودت داده میشود ./

مصطفی میرسلیم
سرپرست نهاد ریاست جمهوری
از طرف مرتضی محمدخان

نشانی ارسال کننده: کرمان - اول بلوار [illegible]

۱ر۸ر۳۶۰

بسم الله الرحمن الرحیم

چون این جلد کاملتر از سایر جلدها است لذا موقع چاپ دیگر از روی این نسخه طبع ونشر گردد ـ علی محمد شهابی کرمانی

حق چاپ این کتاب بکلیه افراد خاندانم تفویض میشود ـ

علی محمد شهابی کرمانی
۱ر۸ر۳۶۰

راهنمای جوانان

گوینده

علی محمد شهابی کرمانی

این کتاب در دو بخش معنویات ومادیات تنظیم گردیده وعمل بآنها سعادت دنیا وآخرت را تضمین مینماید

حق چاپ محفوظ است

این کتاب را برای جشن های تولد وسایر جشن ها واعیاد ملی ومذهبی هدیه ببرید تا در هرخانه یک جلد در دسترس باشد ودختران وپسران مطالعه ومورد عمل قرار دهند تا موفقیت دنیا ورستگاری آخرت نصیب بهره آنان گردد

اسفند ماه ۱۳۵۷ خورشیدی برابر ربیع الاول ۱۳۹۹ هجری قمری

پیش آغاز

از خوانندگان گرامی خواهشمند است قبل از مطالعه متن این کتاب شرح زیر را بخوانند ـ

۱ـ جوانان در جامعه بشری ارج و بهای فراوان دارند زیرا علاوه بر اینکه گردانندگان و مدیران آینده امورند باید میدان دانش و اختراعات و اکتشافات را نیز توسعه داده و بشریت را بکمال مطلوب برسانند مسلم است این مواهب و مزایا در صورتی تحقق می‌یابد که جوانان خود را به نور علم و فضل و صفا و خصائل عالیه انسانی و سعی و عمل بیارایند ـ

۲ـ این کتاب بهمین منظور فراهم آمده تا جوانان و نوجوانان اعم از دختر و پسر روح و جسم خود را از اول عمر سالم و بر پایه عقل و ایمان استوار

سازند و در اموزش سعی و دقت را مراعات و از بیکارگی و تنبلی گریزان باشند

۳ـ این کتاب در دو بخش معنویات و مادیات و سیصد و سی گفتار که یکصد و نود و یک آن از معنویات و یکصد و سی و یک گفتار در مادیات سروده شده با زبانی بسیار ساده و سهل فهم بطوریکه یک واژه ثقیل در آن بکار نرفته و کم سوادان هم بخوبی درک نمایند

۴ـ چون برای رسته جوان گفته شده همه جا جوانان مخاطب میباشند در ابتدای هر گفتار بجوانان خطاب شده تا نظرشان جلب و در روان اثر گذارده و مطالب را مورد عمل قرار داده و فراموش ننمایند ـ

۵ـ موضوع قابل توجه اینکه چون بعضی جوانان به قرآن و اهمیت مفاهیم عالیه قرآن کریم این کتاب آسمانی و دینی آگاهی ندارند لذا برای آشنائی آنان بمناسبت هر گفتاری آیه‌ای از آن کتاب

منجر در پاورقی همان گفتار نوشته و بفارسی معنی و تفسیر شده
تا جوانان بدانند قرآن حکیم چه گنجی عظیم از دانش است و خود
را با آن آشنا و مأنوس نمایند و از کیفیت و لطفی که مطالعه
و درک آن در روان آدمی ایجاد مینماید بهره برند
بنابراین سفارش میکنیم که این پاورقی‌ها را بدقت مطالعه فرمایند

۶ـ در این کتاب داستانهای واقعی که گوینده بعضی را
ناظر بوده و حکایات فکاهی و تربیتی و نکات جالب تاریخی
نیز آمده تا خواننده را عبرت و پندی باشد ـ
بطور کلی مطالب مندرجه در این کتاب معلومات عمومی جوانان
را زیاد مینماید و برای تقویت دروس کلاسی مفید است

۷ـ این کتاب جوانان را بفعالیت و کوشش در امور مادی

و اقتصادی راغب و مشتاق مینماید و از تنبلی و تن پروری آنها
که مخالف دین اسلام و قرآن میباشد باز میدارد و بآنان تلقین مینماید
که با اجتماع مدیون‌اند و باید با کار و کوشش ثمربخش این دین خود را ادا نمایند

۸ـ چون اعتیاد بمواد مخدره اخیراً خیلی شیوع یافته و جوانان را تهدید
مینماید در بخش دوم فصل مشروحی در هشدار دختران و پسران گفته شده و
شواهد عینی این امر نکبت بار طی چهار داستان جوان هروئینی ـ مرد حشیشی
ـ مرد تریاکی ـ کارمند الکلی بیان گردیده تا جوانان را عبرت باشد و خود را
آلوده این سموم ننمایند و سعادت خود را در نظر گیرند ـ

از جوانان عزیز خواهشمند است این کتاب را سرسری نخوانند و عمیقانه مطالعه
فرموده و مطالب آنرا مورد عمل قرار دهند ـ علی محمد شهابی کرمانی

فهرست گفتارهای بخش اول

۱ـ گفتار اول ـ سرآغاز — صفحه ۱

۲ـ " دوم ـ انگیزه تدوین این کتاب — " ۳

۳ـ " سوم ـ بحث با آن جوان درباره خدا — " ۴

۴ـ " چهارم ـ در فواید ایمان — " ۸

۵ـ " پنجم ـ سود ایمان در امور زندگی — " ۸

۶ـ " ششم ـ سود ایمان در امور معنوی — " ۱۰

۷ـ " هفتم ـ نیز در فواید ایمان — " ۱۱

۵ـ " هشتم ـ شناخت خدا از راه خودشناسی — " ۱۲

۹ـ " نهم ـ شرح اعضاء بدن بطور خداشناسی — " ۱۴

۱۰ـ " دهم ـ شناخت خدا از ساخت دست و شصت — " ۱۵

۱۱ _ گفتار یازدهم _ شناخت خدا از آفرینش چشم صفحه ۱۶

۱۲ _ « دوازدهم _ « « از دستگاه گردش خون « ۱۷

۱۳ _ « سیزدهم « « « « توالد و تناسل « ۱۸

۱۴ _ « چهاردهم _ « « « از آفرینش مغز « ۱۹

۱۵ _ « پانزدهم _ « « « از ساختمان زبان « ۲۰

۱۶ _ « شانزدهم _ « « « از دستگاه هضم و غذا « ۲۳

۱۷ _ « هفدهم _ « « « که هر عضوی را بجای خود آفریده « ۲۴

۱۸ _ « هیجدهم _ « « « از آفرینش روح « ۲۵

۱۹ _ « نوزدهم _ « « « از اعضاء خود کائنات « ۲۸

۲۰ _ « بیستم _ « « « از آفرینش غرائز « ۲۹

۲۱ _ « بیست و یکم _ « « « از ظاهر خلقت « ۳۰

۲۲ _ گفتار بیست و دوم _ شناخت خدا از نطفه صفحه ۳۲

۲۳ _ « بیست و سوم _ شناختن خدا باعث عشق شود « ۳۴

۲۴ _ « بیست و چهارم _ فواید دین و عبادت « ۳۶

۲۵ _ « بیست و پنجم _ شناخت حضرت محمد صل الله علیه « ۴۰

۲۶ _ « بیست و ششم _ در اینکه حضرت محمد پیامبر خاتم است « ۴۴

۲۷ _ « بیست و هفتم _ دین اسلام کامل است « ۵۰

۲۸ _ « بیست و هشتم _ داستان سلمان خراسانی « ۵۳

۲۹ _ « بیست و نهم _ ایجاد یقین در نفس « ۵۴

۳۰ _ « سی ام _ در فواید تفکر و یقین « ۵۷

۳۱ _ « سی و یکم _ هر کس کور بمیرد کور بر انگیخته شود « ۵۹

۳۲ _ « سی و دوم _ قهرمان کیست و کارش چیست « ۶۰

۳۳ _ گفتار سی و سوم _ اطاعت نکردن از نفس اماره صفحه ۶۲
۳۴ _ ״ سی و چهارم _ داستان خرما در ناصرالدین شاه ״ ۶۳
۳۵ _ ״ سی و پنجم _ خدا بتمام حیوانات اسلحه داده و به آدم عقل ״ ۶۵
۳۶ _ ״ سی و ششم _ داستان گربه و پلنگ و پیرمرد ״ ۶۶
۳۷ _ ״ سی و هفتم _ بشر گمکرده ای دارد و دنبال او است ״ ۶۹
۳۸ _ ״ سی و هشتم _ این آفرینش راه فهم عظمت است ״ ۷۱
۳۹ _ ״ سی و نهم _ در اسرار نماز ״ ۷۳
۴۰ _ ״ چهلم _ در فضیلت نماز صبح ״ ۷۵
۴۱ _ ״ چهل و یکم _ داستان خان مروی و نماز صبح ״ ۷۶
۴۲ _ ״ چهل و دوم _ فرو رفتن تیر در پای مولا علی ״ ۷۷
۴۳ _ ״ چهل و سوم _ خدا همیشه بفکر ما بندگان هست ״ ۷۸

۴۴ _ گفتار چهل و چهارم _ اگر آخرت نبود بشر امید نداشت صفحه ۷۹
۴۵ _ ״ چهل و پنجم _ شناخت مولا علی علیه السلام ״ ۸۱
۴۶ _ ״ چهل و ششم _ دلائل اولویت مولا علی برای جانشینی ״ ۸۴
۴۷ _ ״ چهل و هفتم _ در علم مولا علی علیه السلام ״ ۸۹
۴۸ _ ״ چهل و هشتم _ وزن کردن تیر آهنی وسیله علی ״ ۹۱
۴۹ _ ״ چهل و نهم _ در سخاوت مولا علی ״ ۹۳
۵۰ _ ״ پنجاهم _ ایرانیان از ابتدا به علی ارادت داشتند ״ ۹۵
۵۱ _ ״ پنجاه و یکم _ پیغمبر اکرم قبل از غدیر هم بارها علی را برگزیدند ״ ۱۰۴
۵۲ _ ״ پنجاه و دوم _ دشمنان میگویند پیامبر جانشین تعیین نکرده ״ ۱۰۹
۵۳ _ ״ پنجاه و سوم _ مولا علی همه را بفضائل [illegible] فرموده ״ ۱۱۱
۵۴ _ ״ پنجاه و چهارم _ پیروی دین انبیا [illegible] ״ ۱۱۲

۵۵ – گفتار پنجاه و پنجم – دین اسلام دین دانش است صفحه ۱۱۵
۵۶ – " پنجاه و ششم – شناخت قرآن کریم " ۱۱۸
۵۷ – " پنجاه و هفتم – دشمنان قرآن را حقیر جلوه داد " ۱۲۱
۵۸ – " پنجاه و هشتم – کلادستون قرآن را به مجلس انگلیس برد " ۱۲۳
۵۹ – " پنجاه و نهم – قرآن کتاب علم و حقایق است " ۱۲۹
۶۰ – " شصتم – مطالبی در اعجاز قرآن کریم " ۱۳۱
۶۱ – " شصت و یکم – تطبیق علوم قرآن با دانش فعلی " ۱۳۳
۶۲ – " شصت و دوم – قرآن فرموده در کرات حیات وجود دارد " ۱۳۵
۶۳ – " شصت و سوم – نیز مطالبی در دانش قرآن " ۱۳۷
۶۴ – " شصت و چهارم – پیشگوئیهای قرآن کریم " ۱۳۸
۶۵ – " شصت و پنجم – شناخت خدا که دو نفر را مسلمان ساخت " ۱۳۹

۶۶ – گفتار شصت و ششم – شناخت خدا از عجایب حیوانات صفحه ۱۴۰
۶۷ – " شصت و هفتم – راه یافتن گربه در خانه ما " ۱۴۳
۶۸ – " شصت و هشتم – شناخت خدا از شپره ها " ۱۴۵
۶۹ – " شصت و نهم – شناخت خدا از زنبور عسل " ۱۴۷
۷۰ – " هفتادم – شناخت خدا از ماهی " ۱۴۹
۷۱ – " هفتاد و یکم – شناخت خدا از باران و برف " ۱۵۱
۷۲ – " هفتاد و دوم – شناخت خدا از روزی حیوانات " ۱۵۳
۷۳ – " هفتاد و سوم – شناخت خدا از عظمت آفرینش " ۱۵۴
۷۴ – " هفتاد و چهارم – بعضی حیوانات در قضاوت اشتباه نمایند " ۱۶۰
۷۵ – " هفتاد و پنجم – داستان خر ملا نصرالدین " ۱۶۱
۷۶ – " هفتاد و ششم – شناخت خدا از ریزه کاریها " ۱۶۲

۷۷ـ گفتار هفتاد و هفتم ـ شناخت خدا از مکافات صفحه ۱۶۴

۷۸ـ " هفتاد و هشتم ـ چرا برای شناساندن خدا اصرار دارم " ۱۶۵

۷۹ـ " هفتاد و نهم ـ شناخت خدا از تقسیم کارها " ۱۶۷

۸۰ـ " هشتادم ـ شناخت خدا از آفرینش فطرت " ۱۶۹

۸۱ـ " هشتاد و یکم ـ مادیون چه میگویند " ۱۷۰

۸۲ـ " هشتاد و دوم ـ طبع انسان خدادوست است " ۱۷۳

۸۳ـ " هشتاد و سوم ـ آیا کسی میتواند بخدا ظلم کند " ۱۷۴

۸۴ـ " هشتاد و چهارم ـ شناخت خدا از روی خوب " ۱۷۶

۸۵ـ " هشتاد و پنجم ـ شناخت خدا از آمدن بهار " ۱۷۸

۸۶ـ " هشتاد و ششم ـ شناخت خدا از عواطف " ۱۸۰

۸۷ـ " هشتاد و هفتم ـ خدا از تمام موجودات زیباتر است " ۱۸۱

۸۸ـ گفتار هشتاد و هشتم ـ در اهمیت دعا و التجا صفحه ۱۸۲

۸۹ـ " هشتاد و نهم ـ شناخت خدا از راه ائمه " ۱۸۴

۹۰ـ " نودم ـ در حقانیت حضرت امام حسین " ۱۸۶

۹۱ـ " نود و یکم ـ توجیهی درباره جهاد کربلا " ۱۸۷

۹۲ـ " نود و دوم ـ در اهمیت واقعه کربلا " ۱۹۰

۹۳ـ " نود و سوم ـ شهدای کربلا همه اهل یقین بودند " ۱۹۲

۹۴ـ " نود و چهارم ـ چرا یاران حسین برای شهادت عشق میورزیدند " ۱۹۳

۹۵ـ " نود و پنجم ـ یاران حسین خدا را تا مرز یقین شناخته بودند " ۱۹۵

۹۶ـ " نود و ششم ـ خدا از جهاد امام حسین آشکار است " ۱۹۶

۹۷ـ " نود و هفتم ـ رموز و اسرار واقعه کربلا " ۱۹۸

۹۸ـ " نود و هشتم ـ رمز دوم جهاد کربلا " ۲۰۰

۹۹ـ گفتار نود و نهم ـ رمز دیگر واقعه کربلا صفحه ۲۰۲

۱۰۰ـ " صدم ـ مصائب واقعه کربلا " ۲۰۳

۱۰۱ـ " صد و یکم ـ واژگون شدن دریا بر یزید " ۲۰۶

۱۰۲ـ " صد و دوم ـ قیام مختار ثقفی و تدفین او " ۲۰۸

۱۰۳ـ " صد و سوم ـ شناخت حضرت صادق امام ششم " ۲۱۰

۱۰۴ـ " صد و چهارم ـ توجیهی در تشریف فرمائی حضرت رضا به ایران " ۲۱۳

۱۰۵ـ " صد و پنجم ـ در مواهب معنوی حضرت رضا " ۲۱۷

۱۰۶ـ " صد و ششم ـ شناخت امام زمان عجل الله فرجه " ۲۱۹

۱۰۷ـ " صد و هفتم ـ شناخت خدا از تفکر در آسمانها " ۲۲۲

۱۰۸ـ " صد و هشتم ـ مکتب عرفان و نام بعضی عرفا " ۲۲۶

۱۰۹ـ " صد و نهم ـ آثار و کتب عرفا و اولیاء آنها " ۲۲۹

۱۱۰ـ گفتار صد و دهم ـ مکتب عرفان راهنما میخواهد صفحه ۲۳۱

۱۱۱ـ " صد و یازدهم ـ آدمی در نزد خود شخصیت دارد " ۲۳۲

۱۱۲ـ " صد و دوازدهم ـ داستان مرد شخصیت دار " ۲۳۳

۱۱۳ـ " صد و سیزدهم ـ اگر خدا از تو بخواهد چه پاسخ میدهی " ۲۳۴

۱۱۴ـ " صد و چهاردهم ـ عبادت را انجام دهیم در نشاط یا ادا " ۲۳۵

۱۱۵ـ " صد و پانزدهم ـ شناخت خدا از حرکات حیوانات " ۲۳۶

۱۱۶ـ " صد و شانزدهم ـ داستان عروسی در کرمان " ۲۳۹

۱۱۷ـ " صد و هفدهم ـ خدا جهان را بر پایه اسباب آفریده " ۲۴۱

۱۱۸ـ " صد و هیجدهم ـ وجود پیامبر اسلام بزرگترین اعجاز " ۲۴۳

۱۱۹ـ " صد و نوزدهم ـ معراج خارق العاده دوم " ۲۴۴

۱۲۰ـ " صد و بیستم ـ فرستادن مائده به حضرت عیسی " ۲۴۶

۱۲۱ - گفتار صد و بیست و یک - حامله شدن حضرت مریم — صفحه ۲۴۷
۱۲۲ - " صد و بیست و دو - جاری شدن آب از عصای موسی " ۲۴۹
۱۲۳ - " صد و بیست و سه - گذشتن موسی و قوم از نیل " ۲۵۰
۱۲۴ - " صد و بیست و چهار - کشته شدن ابرهه و لشکرش " ۲۵۱
۱۲۵ - " صد و بیست و پنج - اولاددار شدن زکریا در پیری " ۲۵۲
۱۲۶ - " صد و بیست و شش - گلستان شدن آتش برای ابراهیم " ۲۵۴
۱۲۷ - " صد و بیست و هفت - نهصد و پنجاه سال پیغمبری نوح " ۲۵۵
۱۲۸ - " صد و بیست و هشت - صد سال مردن عزیر پیامبر " ۲۵۶
۱۲۹ - " صد و بیست و نه - مطیع شدن باد بر سلیمان " ۲۵۸
۱۳۰ - " صد و سی - اژدها شدن عصای موسی " ۲۶۰
۱۳۱ - " صد و سی و یک - زنده شدن چهار مرغ کشته " ۲۶۲

۱۳۲ - گفتار صد و سی و دوم - سالم شدن ایوب پیامبر صفحه ۲۶۳
۱۳۳ - " صد و سی و سوم - ۳۰۹ سال خواب اصحاب کهف " ۲۶۶
۱۳۴ - " صد و سی و چهارم - توجه خداوند به بندگان شایسته " ۲۶۹
۱۳۵ - " صد و سی و پنجم - شرح حال ذوالقرنین در قرآن " ۲۷۰
۱۳۶ - " صد و سی و ششم - شرح سلطنت طالوت " ۲۷۲
۱۳۷ - " صد و سی و هفتم - شایستگی لقمان حکیم " ۲۷۴
۱۳۸ - " صد و سی و هشتم - تفسیر آیه إن أكرمكم " ۲۷۶
۱۳۹ - " صد و سی و نهم - تفسیر آیه من أعرض " ۲۷۷
۱۴۰ - " صد و چهلم - نطق قرآن با دانش فعلی " ۲۷۹
۱۴۱ - " صد و چهل و یکم - تفسیر آیه ثم استوی " ۲۸۰
۱۴۲ - " صد و چهل و دوم - تفسیر آیه ولله الأسماء الحسنی " ۲۸۴

۱۴۳ ـ گفتار صد و چهل و سوم ـ مقام حضرت محمد نزد خدا صفحه ۲۸۶

۱۴۴ ـ « صد و چهل و چهارم ـ تفسیر آیه لیس للانسان الا « ۲۹۲

۱۴۵ ـ « صد و چهل و پنجم ـ اسلام دین اجتماعی است « ۲۹۴

۱۴۶ ـ « صد و چهل و ششم ـ تفسیر آیه لکیلا تأسوا علی ما فاتکم « ۲۹۵

۱۴۷ ـ « صد و چهل و هفتم ـ علماء واقعی اسلام متهم نشدند « ۲۹۸

۱۴۸ ـ « صد و چهل و هشتم ـ داستان شیخ بهائی و میرداماد « ۲۹۹

۱۴۹ ـ « صد و چهل و نهم ـ قاضی القضاة شیخ بهائی « ۳۰۱

۱۵۰ ـ « صد و پنجاهم ـ شناخت خدا از روی عقل « ۳۰۳

۱۵۱ ـ « صد و پنجاه و یکم ـ نکته های جالب را یاد گیر « ۳۰۴

۱۵۲ ـ « صد و پنجاه و دوم ـ داستان هزار اسیر در روم « ۳۰۵

۱۵۳ ـ « صد و پنجاه و سوم ـ داستان سفیر نادرشاه « ۳۰۷

۱۵۴ ـ گفتار صد و پنجاه و چهارم ـ شناخت خدا از عدد زوج و فرد صفحه ۳۰۹

۱۵۵ ـ « صد و پنجاه و پنجم ـ پیامبران از طرف خدا اند « ۳۱۰

۱۵۶ ـ « صد و پنجاه و ششم ـ داستان بوعلی سینا و گدا « ۳۱۲

۱۵۷ ـ « صد و پنجاه و هفتم ـ درس بزرگ آفرینش اسرار الهی است « ۳۱۴

۱۵۸ ـ « صد و پنجاه و هشتم ـ تفسیر آیه ما ینطق عن الهوی « ۳۱۶

۱۵۹ ـ « صد و پنجاه و نهم ـ اسلام دین عزت و رفاه است « ۳۱۸

۱۶۰ ـ « صد و شصتم ـ داستان جوان مؤمن « ۳۲۰

۱۶۱ ـ « صد و شصت و یکم ـ تفسیر آیه انا خلقناهم و شددنا « ۳۲۲

۱۶۲ ـ « صد و شصت و دوم ـ تفسیر آیه فالله خیر حافظا « ۳۲۳

۱۶۳ ـ « صد و شصت و سوم ـ شناخت خدا از خاک « ۳۲۵

۱۶۴ ـ « صد و شصت و چهارم ـ شناخت خدا از باد « ۳۲۷

١۶۵ - گفتار صد و شصت و پنجم - شناخت خدا از آتش صفحه ۳۲۹

١۶۶ - ״ صد و شصت و ششم - شناخت خدا از آب ״ ۳۳۰

١۶٧ - ״ صد و شصت و هفتم - شناخت خدا از دستگاه گوش ״ ۳۳۳

١۶٨ - ״ صد و شصت و هشتم - شناخت خدا از گل و عطر آن ״ ۳۳۴

١۶۹ - ״ صد و شصت و نهم - اطلاعات از قرآن حکیم ״ ۳۳٧

١٧٠ - ״ صد و هفتادم - شرح حدیث ثقلین ״ ۳۴۹

١٧١ - ״ صد و هفتاد و یکم - تفسیر آیه انّی جاعل ״ ۳۵١

١٧٢ - ״ صد و هفتاد و دوم - شناخت خدا از بیرون دانه‌ها ״ ۳۵۴

١٧٣ - ״ صد و هفتاد و سوم - تفسیر آیه یا معشر الجنّ ״ ۳۵۵

١٧۴ - ״ صد و هفتاد و چهارم - معجزی از قرآن شریف ״ ۳۵۹

١٧۵ - ״ صد و هفتاد و پنجم - شکر نعمت‌های الهی ״ ۳۶١

١٧۶ - گفتار صد و هفتاد و ششم - اختلاف افراد بشر صفحه ۳۶۳

١٧٧ - ״ صد و هفتاد و هفتم - داستان چنگیز مغول ״ ۳۶۴

١٧٨ - ״ صد و هفتاد و هشتم - داستان موسی و قارون ״ ۳۶۶

١٧۹ - ״ صد و هفتاد و نهم - خدا همیشه به فکر ما هست ״ ۳۶٨

١٨٠ - ״ صد و هشتادم - از جوانی صفات خوب بپذیرید ״ ۳۶۹

١٨١ - ״ صد و هشتاد و یکم - این دنیا رحم آخرت است ״ ۳٧٠

١٨٢ - ״ صد و هشتاد و دوم - شناخت پنج تن آل عبا ״ ۳٧۵

١٨۳ - ״ صد و هشتاد و سوم - تفسیر آیه عسی أن تکرهوا ״ ۳٧٧

١٨۴ - ״ صد و هشتاد و چهارم - مقاومت در برابر ناملایمات ״ ۳٧۹

١٨۵ - ״ صد و هشتاد و پنجم - شناخت خدا از صدای خوب ״ ۳٨١

١٨۶ - ״ صد و هشتاد و ششم - شناخت خدا از گوسفند ״ ۳٨۴

۱۸۷ـ گفتار صد و هشتاد و هفت ـ چشم شور و دوران نکاه صفحه ۳۸۶

۱۸۸ـ « صد و هشتاد و هشت ـ شناخت خدا از خواب « ۳۸۹

۱۸۹ـ « صد و هشتاد و نه ـ چهار نائب امام زمان « ۳۹۱

۱۹۰ـ « صد و نود ـ شناخت خدا از کل عالم « ۳۹۳

۱۹۱ـ « صد و نود و یک ـ در پایان بخش اول « ۳۹۵

فهرست گفتارهای بخش دوم ـ در امور عادی و مادی

۱ـ گفتار اول ـ پند پدران و پسران صفحه ۳۹۸

۲ـ « دوم ـ برنامه زندگی عادی و مادی « ۳۹۹

۳ـ « سوم ـ درستی و کوشش رسیدن بهدف « ۴۰۱

۴ـ « چهارم ـ داستان امیر تیمور و مور « ۴۰۲

۵ـ گفتار پنجم ـ داستان سقائی در کوشش صفحه ۴۰۲

۶ـ « ششم ـ تحصیل علوم و فنون زمان « ۴۰۳

۷ـ « هفتم ـ ورزش و سلامتی جسم « ۴۰۵

۸ـ « هشتم ـ غذای کافی برای بدن لازم است « ۴۰۷

۹ـ « نهم ـ فرار از اعتیاد بمواد مخدره « ۴۰۹

۱۰ـ « دهم ـ هشدار به پدران از مواد مخدر « ۴۱۰

۱۱ـ « یازدهم ـ داستان جوانیکه به هروئین مبتلا شد « ۴۱۲

۱۲ـ « دوازدهم ـ « « الکل « « ۴۱۴

۱۳ـ « سیزدهم ـ « « تریاک « « ۴۱۷

۱۴ـ « چهاردهم ـ « « حشیش « « ۴۱۹

۱۵ـ « پانزدهم ـ پایان بحث اعتیاد « ۴۲۰

۱۶ ـ گفتار شانزدهم ـ در نظافت و پاکیزگی صفحه ۴۲۲

۱۷ ـ " هفدهم ـ استحمام با آب سرد " ۴۲۳

۱۸ ـ " هیجدهم ـ عطر زدن نشاط‌آور " ۴۲۳

۱۹ ـ " نوزدهم ـ کار سلامت و ثروت آورد " ۴۲۴

۲۰ ـ " بیستم ـ خشم نیروی بدن را بکاهد " ۴۲۶

۲۱ ـ " بیست و یکم ـ عصبانیت دشمن سلامت است " ۴۲۷

۲۲ ـ " بیست و دوم ـ از قمار پرهیز " ۴۲۸

۲۳ ـ " بیست و سوم ـ خواب کافی لازم است " ۴۳۰

۲۴ ـ " بیست و چهارم ـ امور جاهلانه عاقلانه نیست " ۴۳۱

۲۵ ـ " بیست و پنجم ـ لباس تمیز بپوش " ۴۳۲

۲۶ ـ " بیست و ششم ـ مهمانی رفتن ملانصرالدین " ۴۳۴

۲۷ ـ گفتار بیست و هفتم ـ سیگار دشمن سلامتی است صفحه ۴۳۵

۲۸ ـ " بیست و هشتم ـ دعوا و کشمکش مکن " ۴۳۶

۲۹ ـ " بیست و نهم ـ با زنان منحرف منشین " ۴۳۷

۳۰ ـ " سی‌ام ـ داستان مرد منحرف " ۴۳۸

۳۱ ـ " سی و یکم ـ همجنس‌بازی گناه بزرگ است " ۴۴۰

۳۲ ـ " سی و دوم ـ وای از ارتباط زن و مرد " ۴۴۱

۳۳ ـ " سی و سوم ـ داستان حضرت یوسف " ۴۴۳

۳۴ ـ " سی و چهارم ـ ازدواج رکن زندگی " ۴۴۵

۳۵ ـ " سی و پنجم ـ عروسی دختر ملانصرالدین " ۴۴۸

۳۶ ـ " سی و ششم ـ شوخی زننده فتنه‌انگیز است " ۴۴۹

۳۷ ـ " سی و هفتم ـ سلام کردن محبت آورد " ۴۵۰

۳۸ـ گفتار سی و هشتم ـ شجاع باش صفحه ۴۵۱

۳۹ـ « سی و نهم ـ تملق گوئی ناپسند است « ۴۵۲

۴۰ـ « چهلم ـ کم روئی بد بلائی است « ۴۵۳

۴۱ـ « چهل و یکم ـ داستان دختر کم رو « ۴۵۴

۴۲ـ « چهل و دوم ـ راستگوئی پایه صفات نیک « ۴۵۵

۴۳ـ « چهل و سوم ـ پس انداز کن « ۴۵۶

۴۴ـ « چهل و چهارم ـ وام مگیر ـ قرض مده و مگیر « ۴۵۸

۴۵ـ « چهل و پنجم ـ چک بی محل مکش « ۴۶۰

۴۶ـ « چهل و ششم ـ امضا و تعهد را محترم « ۴۶۰

۴۷ـ « چهل و هفتم ـ جعل امضا و اسناد جرم است « ۴۶۱

۴۸ـ « چهل و هشتم ـ خدعه و رشوه جرم است « ۴۶۲

۴۹ـ گفتار چهل و نهم ـ قانون محترم است رعایت کن صفحه ۴۶۲

۵۰ـ « پنجاهم ـ کلک زدن کار غیر انسانی است « ۴۶۳

۵۱ـ « پنجاه و یکم ـ اگر قدرت مالی داری کارگشا باش « ۴۶۴

۵۲ـ « پنجاه و دوم ـ مردم را با احترام نظر کن « ۴۶۵

۵۳ـ « پنجاه و سوم ـ میهن خود را دوست دار « ۴۶۶

۵۴ـ « پنجاه و چهارم ـ سر وقت در محل کارت حاضر شو « ۴۶۸

۵۵ـ « پنجاه و پنجم ـ رئیس خود را احترام کن « ۴۶۹

۵۶ـ « پنجاه و ششم ـ با همکارانت مهربان باش « ۴۶۹

۵۷ـ « پنجاه و هفتم ـ خودکشی از ناتوانی و جنون است « ۴۷۰

۵۸ـ « پنجاه و هشتم ـ هشدار به دختران که گول نخورند « ۴۷۱

۵۹ـ « پنجاه و نهم ـ مهمان نوازی صفتی انسانی است « ۴۷۳

۶۰ - گفتار شصتم - بشر اجتماعی خلق شده صفحه ۴۷۴
۶۱ - " شصت و یکم - نماز از امور اجتماعی است " ۴۷۴
۶۲ - " شصت و دوم - عیادت بیماران انسانی است " ۴۷۵
۶۳ - " شصت و سوم - داستان عیادت ملانصرالدین " ۴۷۶
۶۴ - " شصت و چهارم - تشییع جنازه عملی والا است " ۴۷۷
۶۵ - " شصت و پنجم - در عروسی ها شرکت کن " ۴۷۷
۶۶ - " شصت و ششم - در اعیاد ملی و مذهبی شرکت کن " ۴۷۸
۶۷ - " شصت و هفتم - در مجالس وعظ و سخنرانی برو " ۴۷۹
۶۸ - " شصت و هشتم - مطالعه روزنامه ایرانیان لازم است " ۴۸۰
۶۹ - " شصت و نهم - خواندن کتاب از غذا خوردن واجبتر " ۴۸۰
۷۰ - " هفتادم - محض احتیاط پیش پزشک برو " ۴۸۱

۷۱ - گفتار هفتاد و یکم - پزشک رفتن ملانصرالدین صفحه ۴۸۳
۷۲ - " هفتاد و دوم - در انتخابات مجلس شورا شرکت نما " ۴۸۴
۷۳ - " هفتاد و سوم - سعی کن در شغل خود ماهر شوی " ۴۸۵
۷۴ - " هفتاد و چهارم - داستان صبر که به آهنگری رفت " ۴۸۵
۷۵ - " هفتاد و پنجم - استادان خود را احترام کن " ۴۸۶
۷۶ - " هفتاد و ششم - به بیمارستانها سری بزن " ۴۸۷
۷۷ - " هفتاد و هفتم - به زندان ها برو و هدیه ببر " ۴۸۸
۷۸ - " هفتاد و هشتم - کم فروشی و گرانفروشی دزدی است " ۴۸۸
۷۹ - " هفتاد و نهم - داستان سید پاک نهادی " ۴۹۱
۸۰ - " هشتادم - داستان مردی که آب در شیر میکرد " ۴۹۱
۸۱ - " هشتاد و یکم - احتکار گناه نابخشودنی " ۴۹۳

۸۱ - گفتار هشتاد و یکم - احتکار کار غیرانسانی صفحه ۴۹۳

۸۲ - " هشتاد و دوم - تقلب در مواد غذائی از کیست " ۴۹۴

۸۳ - " هشتاد و سوم - حق پدر و مادر را ادا کن " ۴۹۵

۸۴ - " هشتاد و چهارم - در امور مشورت کن " ۴۹۷

۸۵ - " هشتاد و پنجم - جوانی دوره سازندگی است " ۴۹۸

۸۶ - " هشتاد و ششم - جرم و خلاف قانون مرتکب مشو " ۵۰۰

۸۷ - " هشتاد و هفتم - عادت صفتی ثانوی است " ۵۰۱

۸۸ - " هشتاد و هشتم - اطعام و انفاق امر دینی است " ۵۰۲

۸۹ - " هشتاد و نهم - داستان مردیکه گردو را خدمت کرد " ۵۰۲

۹۰ - " نودم - چاقی زیاد بیماری آورد " ۵۰۳

۹۱ - " نود و یکم - هرچه برای خود میخواهی " ۵۰۴

۹۲ - گفتار نود و دوم - انسان باید بفکر مرگ باشد صفحه ۵۰۴

۹۳ - " نود و سوم - بزرگترین عبادت خدمت خلق " ۵۰۶

۹۴ - " نود و چهارم - بجود اتحاد داشته باش " ۵۰۸

۹۵ - " نود و پنجم - در امور اعتدال را رعایت نما " ۵۰۸

۹۶ - " نود و ششم - از اول عمر راستی را درک کن " ۵۰۹

۹۷ - " نود و هفتم - در امور حسن نیت داشته باش " ۵۱۰

۹۸ - " نود و هشتم - در خانه خندان باش " ۵۱۱

۹۹ - " نود و نهم - با همسایگان مهربان باش " ۵۱۲

۱۰۰ - " صدم - ادب و زبان خوش داشته باش " ۵۱۳

۱۰۱ - " صد و یکم - چشم چرانی آدم را اسیر میکند " ۵۱۴

۱۰۲ - " صد و دوم - سادگی زیاد ابلهی است " ۵۱۵

۱۰۳ ـ گفتار صد و سوم ـ تربیت اولاد وظیفه است صفحه ۵۱۵
۱۰۴ ـ 〃 صد و چهارم ـ حمایت خانواده های بی سرپرست 〃 ۵۱۷
۱۰۵ ـ 〃 صد و پنجم ـ هر چه یافتی به صاحبش بده 〃 ۵۱۸
۱۰۶ ـ 〃 صد و ششم ـ دادن و گرفتن رشوه حرام است 〃 ۵۱۸
۱۰۷ ـ 〃 صد و هفتم ـ آرام و سنجیده صحبت کن 〃 ۵۱۹
۱۰۸ ـ 〃 صد و هشتم ـ نجوا و سرگوشی زشت است 〃 ۵۲۰
۱۰۹ ـ 〃 صد و نهم ـ به وعده خود وفا کن 〃 ۵۲۱
۱۱۰ ـ 〃 صد و دهم ـ متین راه برو 〃 ۵۲۲
۱۱۱ ـ 〃 صد و یازدهم ـ عاشق این و آن مشو 〃 ۵۲۳
۱۱۲ ـ 〃 صد و دوازدهم ـ در جمعداری خیانت مکن 〃 ۵۲۳
۱۱۳ ـ 〃 صد و سیزدهم ـ شهادت دروغ مده 〃 ۵۲۴

۱۱۴ ـ گفتار صد و چهاردهم ـ تبعیت کشورهای بیگانه صفحه ۵۲۶
۱۱۵ ـ 〃 صد و پانزدهم ـ دانشجو و دانش‌آموز محترمند 〃 ۵۲۷
۱۱۶ ـ 〃 صد و شانزدهم ـ از پیری مترس که امری طبیعی است 〃 ۵۲۷
۱۱۷ ـ 〃 صد و هفدهم ـ مسلمان باید زبان عربی بداند 〃 ۵۲۸
۱۱۸ ـ 〃 صد و هیجدهم ـ غیبت کردن گناه است 〃 ۵۲۹
۱۱۹ ـ 〃 صد و نوزدهم ـ اگر مدیر یا رئیس شدی خود را گم مکن 〃 ۵۳۰
۱۲۰ ـ 〃 صد و بیستم ـ داستان فکاهی واقعی 〃 ۵۳۱
۱۲۱ ـ 〃 صد و بیست و یکم ـ اگر ثروتمند شدی 〃 ۵۳۲
۱۲۲ ـ 〃 صد و بیست و دوم ـ صبح خیز باش تا کامروا باشی 〃 ۵۳۴
۱۲۳ ـ 〃 صد و بیست و سوم ـ پیران را احترام کن 〃 ۵۳۵
۱۲۴ ـ 〃 صد و بیست و چهارم ـ خود را مورد احترام کن 〃 ۵۳۶

۱۲۵ - گفتار صد و بیست و پنجم - کریم باش صفحه ۵۳۷
۱۲۶ - « صد و بیست و ششم - مسواک کن « ۵۳۸
۱۲۷ - « صد و بیست و هفتم - شکست در اثر امساک « ۵۳۹
۱۲۸ - « صد و بیست و هشتم - حیوانات ناقص الخلقه « ۵۴۰
۱۲۹ - « صد و بیست و نهم - حیوانات را حمایت کن « ۵۴۲
۱۳۰ - « صد و سی ام - آدم باید امین باشد « ۵۴۳
۱۳۱ - « صد و سی و یکم - خود را بکارهای خوب بگمار « ۵۴۵
۱۳۲ - « صد و سی و دوم - سبزه و آب و گل « ۵۴۶
۱۳۳ - « صد و سی و سوم - غذاهای خود را بجو « ۵۴۷
۱۳۴ - « صد و سی و چهارم - در اعیاد عیدی بده « ۵۴۸
۱۳۵ - « صد و سی و پنجم - دوست پیدا کن « ۵۴۹

۱۳۶ - گفتار صد و سی و ششم - اگر دزد بخانه آید صفحه ۵۴۹
۱۳۷ - « صد و سی و هفتم - چندین پند مفید « ۵۵۱
۱۳۸ - « صد و سی و هشتم - ویژه دختران « ۵۵۶
۱۳۹ - « صد و سی و نهم - پایان بخش دوم « ۵۵۹

توضیح - این کتاب در دو بخش معنویات و مادیات تنظیم گردیده است بخش معنویات شامل صد و نود و یک گفتار و بخش مادیات دارای صد و سی و نه گفتار و جمعاً سیصد و سی گفتار مفید و سعادت آور بزبان ساده و سهل الفهم در آن بیان گردیده امید است خداوند این خدمت اجتماعی را بپذیرد و جوانان عزیز نیز بدقت مطالعه و مورد عمل قرار دهند تا سعادت دنیا و آخرت را کسب و برای گوینده مغفرت از خداوند بخواهند

راهنمای جوانان

گوینده

علی محمد شهابی کرمانی

این کتاب در دو بخش معنویات و مادیات تنظیم گردیده و عمل بآنها سعادت دنیا و آخرت را تضمین مینماید و انسان ساز است

حق چاپ محفوظ است

این کتاب را برای جشن های تولد و در اعیاد مذهبی و ملی هدیه برید تا در هر خانه یک جلد در دسترس باشد و دختران و پسران مطالعه و مورد عمل قرار دهند و رستگاری را بهره برند

اسفند ماه ۱۳۵۷ خورشیدی برابر ربیع الاول ۱۳۹۹ قمری هجری

بخش اول

بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار اول - سرآغاز

بر جوانان جهان از من درود — با شما دارم بسی گفت و شنود
خواهشی دارم که از روی صفا — گوش فرمایید گفتار مرا
ایجوان بنگرید بر صدق و صفا — من سعادت خواهم از بهر شما
خود قضاوت کن که منظور دگر — دارم از این گفتگو خود در نظر
چون بود قلب جوانان با صفا — زود میتابد در آن نور خدا
قصد من پند است گر بندی بکار — میشوی اندر دو عالم رستگار
همت آدم ساز این گفتار من — پس بخوان و کن عمل اشعار من
تا شوی شایسته و انسان شوی — آنچه خلقت خواسته انسان شوی

گفتار دوم - انگیزه تدوین این کتاب و سرودن اشعار

علت تدوین این شعر و کتاب — ایجوان گویم که سر آری ز خواب
یک جوانیرا - بدیدم پارسال — شهر تهران - در خیابان وصال
آشنا گشتیم و از هر در سخن — در میان آمد ز علم و دین و فن
از همه درها سخن‌ها گفته شد — بس گهرهائی که از ما سفته شد
تا سخن آمد ز قرآن و ز دین — وز خدا آن خالق حی مبین
آن جوان گفتا - که در عصر فضا — می نیرزد یک جوی این حرفها
در زمانی که بشر رفته بماه — زین سخن‌ها وقت میگردد تباه
منکر حق بود و قرآن و رسول — غیر ظاهر را نمیکردی قبول
گفت من دانشورم خالی نیم — گنج علمم همچو غربالی نیم
خوانده‌ام صدها کتاب از هر فنون — نیستم در بحث و در صحبت زبون =

گفتمش افسوس کانچه خوانده‌ای — چون ندارد ارزشی وامانده‌ای

علم آن باشد که روح و جسم ما — پا به پا گیرند ـ راه اعتلا

من نمی‌گویم مرو دنبال علم — بلکه کوشا باش در اکمال علم

نیست حرفی کاین زمان علم بشر — برده او را در فضا و در قمر

پرده‌ها برداشته از رازها — از زمین و از فضا و گازها

در طبیعیات و فیزیک و هنر — کشف مجهولات کرده این بشر

اکتشافاتش بود حیرت‌فزا — اختراعاتش همه معجزنما

این علوم البته خوبند و مفید — آدمی را کرده الحق رو سفید

منتها این علم‌های مادی است — کسب معنی هم بکن ای خودپرست

الغرض تحصیل علم مادیات — هست واجب آدمی را در حیات

آدمی باید رود دنبال علم — تا بپرد در جهان با بال علم

لیک تنها علم مادی روح را — میکند تاریک و خالی از صفا

علم آن باشد که روح آدمی — با صفا گردد ز نور معنوی

پس ترقی بشر در مادیات — قابل تحسین بود بهر حیات

لیک بی معنی نیرزد یک جوی — خشک و بیروح ایشان آدمی

پس بمعنی هم توجه کن زیاد — تا که باشد روح تو آرام و شاد

معنویات دهد وجد و سرور — در دلت تابد از این خورشید نور

ای جوان در دین ما کسب علوم — واجب و لازم شده بهر عموم

دین اسلام است دین علم و فن — چون مسلمانی شنو این حرف من

اولین دستور قرآن خواندن است — آیه اقرء دلیلی متقن است

این ترقی بشر در علم و فن — ناشی از عقل است و هوش است و فطن

گفتار سوم ـ دنباله بحث با آن جوان درباره خداشناسی

حال باید دید کین عقل و شعور — که به انسان داده ای مرد غیور

آمد از بی عقل این هوش و دها — خود بخود آمد جهانی بی خدا

داده اینها را خدای عقل کل — آنکه میاید بری از جهل و ذل

گفت در قرآن خداوند کریم — دادم ای انسان ترا روحی عظیم

شعله ای از روح خود دادم ترا — روح انسان هست نوری از خدا

پس بشر با این همه عقل و شعور — هست مخلوق و خدا دادش ظهور

۱ـ اولین آیه ای که بر پیغمبر اسلام نازل گردید آیه اول سوره علق میباشد که چنین است: اقرأ باسم ربک الذی خلق یعنی بخوان بنام پروردگارت که آفرینش را آفرید. پس اولین امر خدا خواندن است. دو آیه بعد فرموده: الذی علّم بالقلم علّم الانسان ما لم یعلم یعنی خدا با قلم بانسان دانش آموخت و آنچه نمیدانست باو گفته و یاد داد.

از ره کشف و فن افراد بشر — سنگی باشد با ابزار و اثر

کان خواص و آن اثرها را خدا — در طبیعت ساخته از بهر ما

او با کشف خواص سوخت داد — او با آهن گفت محکم باش و حاد

برق را او گفت روشن کن جهان — آب را فرمود در گودی بران

پس ملاحظه فرمودید اولین دستور قرآن و اسلام خواندن و نوشتن یعنی کسب علم است.

۲ـ خداوند در آیه ۲۹ سوره الحجر که سوره ۱۵ قرآن کریم است فرموده: فاذا سوّیته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین یعنی وقتیکه آدم را ساختم و از روح خود در او دمیدم فرشتگان امر کردم افتاده و او را سجده نمایید یعنی آدمی مقامی بلند دارد.

۳ـ آیه ۲۵ سوره الحدید: و انزلنا الحدید فیه بأس شدید یعنی آهن را فرو فرستادیم که بسیار محکم و پر شدت است و برای بشر سود فراوان دارد.

او هوا را گفت تا باشد لطیف | برگ گل را ساخت با عطر و لطیف
چوب را فرمود باشد روی آب | سنگ را آموخت زیرین توی آب
او قوای جاذبه ایجاد کرد | ز آب و باران بوستان را شاد کرد
الغرض شد انجوان منحرف | بر وجود خالق خود معترف
کرد حرف حق در او طوری اثر | کش روان شد از دو چشم اشک تر
چون صفا و صدق در روح جوان | حق پذیری روشن است از یک بیان
بود در او حقیقت آشکار | همچنان آئینه و روی نگار
لاجرم تصمیم بگرفتم ز دل | بر کشم پای جوانان از گل
زین سبب گفتم من این اشعار را | با زبان ساده این گفتار را
تا جوانانی که جویای رهند | راه حق گیرند و از باطل رهند
از خدا خواهم که فرماید قبول | خدمت ناچیز این عبد فضول

گفتار چهارم - در فواید ایمان بخدا - محسن دلفکار

انجوان گفتا کنون راهی نما | تا شوم با خالق خود آشنا
همچنین برگو که ایمان چه بود | فرق با ایمان و بی ایمان چه بود
گفتمش اول ز ایمان گویمت | زان سپس سوی خدا می پویمت
هست ایمان را دو سود ای نوجوان | ظاهری و باطنی اندر جهان

گفتار پنجم - سود ایمان در امور ظاهری زندگی

ظاهری بهر نظام جامعه | چون پلیسی در دل و در واهمه
همچنین بهر خودت باشد مفید | راه حق ورزد و جدان رو سفید
می دهد آرامش اندر مشکلات | زانکه تکیه بر خدا آرد ثبات
همچنین فرموده در قرآن خدا | مطمئن باش ار بخوانی ذکر ما
فرد بی ایمان ببازد خویش را | دور نتواند کند تشویش را

او هوا. اگر فرد بود دائم غمین   مرده دل حیران و ترسان و حزین

فرد بی ایمان فقط در فکر پول   گر رسد او را ضرر گردد ملول

فرد با ایمان نه غم دارد نه بیم   زانکه دارد تکیه گاهی بس عظیم

نی بمال کس بیالاید دو دست   از خیانت بر کنار از آنکه هست

آن دلیل مخصص او را در وجود   مانع از افعال زشت است آنچه بود

فرد با ایمان نشاطش روز و شب   چهره‌اش با زینت و لبخندش بلب

۴- آیه ۶۳ سوره یونس که سوره ۱۰ قرآن مجید است میفرماید

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آگاه باش که دوستان خدا یعنی کسانیکه

بخدا ایمان دارند نه ترسی دارند نه غمی.

زیرا اعتماد آنان بخداوند است لذا همیشه شادمان میباشند.

فرد با ایمان بود امیدوار   نیست مأیوس و غمین و دلفکار

فرد با ایمان بود راضی متین   با توکل بر خداوند معین

گفتار ششم _ سود ایمان در امور معنوی

سود ایمان در امور معنوی   بیحساب است ای جوان گر بشنوی

جوهر خلقت همین ایمان بود   گوهر جانها از آن رخشان شود

هر که خلقت آمد بهر کمال   اینچنین ایمان بود راه وصال

نور وحدت در دلت تابد همی   تا ببینی بس صفا و خرمی

اینچنین ایمان ترا بخشد یقین   مینماید با خداوندت قرین

و نیز در آیه ۲۸ سوره الرعد که سوره ۱۳ قرآن کریم است فرماید

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ یعنی آنانکه ایمان آوردند و دلهایشان بیاد خدا اطمینان یافته آگاه باش که بیاد خدا قلبها اطمینان میگیرند.

تا بجای مهر ساند مهر تو را — گر ز در و دیوار می بینی خدا
دائماً آرام باشی با صفا — روی دل داری همیشه با خدا
با صفا گردد دلت از یاد حق — شوئی از غیر خدا لوح و ورق
آن کمال معنوی حاصل کنی — در بهشت جاودان منزل کنی

گفتار هفتم ـ نیز در فواید ایمان

فرد با ایمان بود مرد عمل — نیست در او حیله و گول و دغل
هست کوشا در امور این جهان — بار نگذارد بدوش دیگران
میکند کاری که مخلوق خدا — بهره گیرند از وجودش برها
فرد مؤمن وجد دارد در ضمیر — فارغ از جنگ و جدال و دار و گیر
زانکه کارش با خداوند است و بس — نیست چشمش بر زر و ناموس کس
کار او سازندگی و آرمان است — بر کسش بر دیگران بار نیست

گر که ایمانت قوی گردد جوان — یابی اکسیر هدایت رایگان
سود ایمان بیشمار است و کلان — آنقدر باشد که ناید در بیان
زانکه هر چه هست در ایمان بود — رستگاری دو عالم آن بود

گفتار هشتم ـ شناخت خدا از راه خودشناسی

ای جوان گفتی شناسانم خدا — تا بگیرد جان تو زان صفا
بشنو اینک زانکه شیرین مطلبی است — گرچه از آن هیچ حد و مرز نیست
چون خدا را جسم و شکل و ماده نیست — با دو چشم ظاهری نادیدنی است
اولین راه شناسائی او — خودشناسی میبود بی گفتگو
پس خدا در ما و ما دوریم از او — اوست اندر جسم و ما کوریم از او
گفت پیغمبر که نفس خود شناس — تا شناسی آن خدای بی قیاس
در وجود خود به دقت کن نظر — تا نمایان شود حق ای پسر

نقش زیبا خود همیگوید سخن — دارم این زیبائی از استاد فن
خواهی ار بینی تو آن محبوب را — آشکارا خالق محجوب را
خویشتن را بین ز اعماق بصر — تا ببینی خالق از پا تا بسر
هست انسان مظهر بود خدا — آیتی کبرا ز نمود خدا
جایگاه قدرت و نور خدا است — مقصد و مقصود و منظور خدا است
پس خداوند از جلال و از کمال — کرده است او را غنی و بی‌مثال
گفته در قرآن خداوند مبین — آیه زیبای احسن خالقین

---

۵ ـ پیغمبر اکرم فرموده مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ
یعنی هر کس نفس خود را شناخت قطعاً و تحقیقاً خدا را شناخته است

۶ ـ در آیه ۱۴ سوره مؤمنون (۱) که سوره ۲۳ قرآن کریم است فرموده
فَتَبارَکَ اللهُ اَحسَنُ الخالِقین یعنی بزرگ آمد خداوند که نیکوترین خالقین (سازندگان) است

پس وجود آدمی نزد خدا — ارزشی دارد ورای ماسوا
راز دار خالق است این آدمی — دارد اندر سینه خود عالمی
عالمی روشن که از فرط صفا — می نبیند چیز دیگر جز خدا
در ظهور خلقت خود شو دقیق — تا ببینی نکته های بس رقیق

گفتار نهم ـ شرح مختصری از اعضاء بدن بمنظور خداشناسی

بین که یک خون داری اندر این بدن — زین یکی پیدا شود اعضاء تن
استخوان و مغز و غضروف و جگر — غده و امعاء و جلد و موی سر
رگهای جذب در اثنا عشر — میدهد از صانع خود بس خبر
پرده های چشم و اعصاب زبان — قلب و روده پرده های بین آن
ناخن و انگشت و حس لامسه — پرده زیر زبان ـ دندان لثه
کن تفکر اندکی در صنع مغز — بین پی اعجاز در این عضو نغز

مرکز فرماندهی و حافظه — صاحبش را میبرد صد جایزه

جایزه بهر خدا دانی که چیست — بهترین انعام او را بندگیست

معرفت، توحید، ایمان تمام — شکر و تفویض و عبادت والسلام

گفتار دهم - شناخت خدا از آفرینش دست و شصت

غیر مصنوعات خود اندر این جهان — هر چه بینی جمله را از دست دان

گر نبودی شصت در دست بشر — بد فلج دست و نبودی هنر

آنچه علم و صنعت و ابزار هست — گر چه از دست است باشد کار شصت

دست بی شصت است بی فرمان خان — تا نوانی لقمه بردن در دهان

زاختراعات و تسخیر فضا — صنعت و تمدن بی شک و ریا

لیک چون فرمانبر دست است شصت — پس ز شصت است آنچه در دنیا هست

پس توانی دید صانع را ز شصت — کو عنایت کرده ما را شصت و دست

گفتار یازدهم - چشم نیکو بین را خدا ساخته

چشم را بنگر چه نیکو ساخته — در نگاهش رمزها پرداخته

روزن روح است این عضو بدیع — آفرین بر صانع حی رفیع

هست زیبا بسته و هم باز آن — دل رباید یک نگاه ناز آن

خیل مژگان صف زده پیرامنش — همچو نشتر دل شکافد دیدنش

تیری از آن طفل را حیران کند — خانه زهد و ورع ویران کند

یک اشاره بس بود از چشم شوخ — تا که بدهد عشق را در دل رسوخ

تیری از مژگان اگر در دل نشست — مرد شوید از عقل و از تدبیر دست

مهر و خشم از چشم میابد عیان — حالت اعجاب در باید از آن

رحمت و صدق و صفا و دشمنی — از نگاه چشم میخوانی همی

همچنین ترس و حیا و خواب و درد — میتوان از حال چشم احساس کرد

اینهمه زیبائی و لطف و جمال
کی بچشمت داد - حیّ لایزال [7]

ای خداوند جمیل بی بدیل
مرحمت فرما دلی بر تو دلیل

گفتار دوازدهم - شناخت خدا از دستگاه گردش خون

دستگاه سیر خون حیرت فزاست
میزند فریاد کین صنع خداست

قلب را بنگر ز شکل و بافته
این نسوج سفت را کی ساخته ؟

گر نخیزی تا بمیرد بی درنگ
میطپد این قلب در آنهای تنگ

گر چه باشد گوشتی سرخ خام
کی بود فولاد را اینسان دوام

در بدن رگهای را چون جوی بین
موی رگها را نگر - ای موی بین

---

۷ - در آیه ۲۳ سوره الملک که سوره ۶۷ قرآن مجید است فرموده
قُلْ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ
قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ - یعنی خداوند شما را آفرید و بشما گوش و چشم و دل داد —

سرخ رگها با سیه رگها بهم
متصل کرده ز زیر و هم ز بم

آن مهندس کاینچنین لوله کشید
کی بود غیر از خداوند وحید

خون قرمز را براند با فشار
توی مو رگهای بی حد و شمار

میرود خون سیه سوی ریه
میشود اندر ریه خون تصفیه

میرود زینجا دو باره سوی قلب
بطن قلبش میکند با میل جلب

اینهمه اعجاز را غیر از خدا
میتواند آفریند از فنا ؟

گفتار سیزدهم - شناخت خدا از دستگاه توالد و تناسل

کن توجه تو باین اصل مهم
ماده و نر را که سازد در رحم

ماده را بخشوده زیبائی تام
تا رباید دل ز نر از بهر کام

کام جستن رمزی از اسرار حق
میشود مبهوت عقل از کار حق

کی نهاده موی اندر روی زن ؟
کی بداده سرکشی در موی زن

که غذا باید به بچه در رحم — جز خدای رازق از لطف و کرم

دستگاه شیرگیری بهر زیست — عقل حیران میشود شیر از کجاست

که مبدل میکند خون را به شیر — که بگوید بچه را پستان بگیر

که بگوید بچه را پستان بمک — تا بگردی سیر از آن کم کمک

که به مردان میدهد ریش و سبیل — زان نیندازی به حالی ذلیل

جذبه و میل نر و ماده بهم — لذت همخوابگی و عشق هم

میشود بهر بقاء نسل ما — واقعاً نیرنگ عالی زد خدا

گفتار چهاردهم - شناخت خدا از آفرینش مغز و حافظه

دستگاه مغزای زیبا جوان — خالقت را بر تو بنماید عیان

دارد آن چون فاتح ملیونها شمار — هر شماره‌اش را وظیفه‌هاست و کار

علم از تشخیص آن عاجز شود — عقل از فکرت در آن جاهل بود

حافظه در آن محیط تنگ چیست ؟ — گر بفهمی این معما تنگ نیست

زانکه دانش پروران وامانده‌اند — جملگی مبهوت در سوال ما

این محیط تنگ و دریاها علوم — جای باید در خودش چون هجوم

میکند فرمانده‌ها را این بدن — شادی و غم او دهد بر مرد و زن

او دهد شخصیت و علم و یقین — ای خدایا - واقعاً صد آفرین

جمله احساسات ما از مغز ماست — مغز ناقص باعث کار خطاست

هر که دید و شنید و گفتن است — جای بیداری - محل خفتن است

منکران کور دل را ای جوان — گو که آیا مغز هم خود شد عیان ؟

حال برگو جز خدای کاردان — میتواند مغزی آرد ای جوان ؟

الحمد الله مغزی بما داده حق بذکر — چون تو میباشی بهر کاری بفکر

گفتار پانزدهم - شناخت خدا از خلقت پستان زن

ای پسر با اینکه حق باشد عیان / از هوا و از زمین و آسمان
لیک از صفات بعضی عضوها / می‌توانی روبرو بینی خدا
مثلاً در خلقت پستان زن / خوب دقت کن خدا را بین علن
ظاهرش از جهت زیبایی کمال / زن از این عضویت در عین جمال
روی سینه بهترین جای بدن / کرده منزل این فریبا عضو زن
چون شود از چاک پیراهن عیان [8] / لرزه افتد بر دل پیر و جوان
فکر کن گر جای پستان صاف بود / یا فرو رفته مثل ناف بود
زن دگر این لطف و زیبایی نداشت / گرمی بازار و رعنایی نداشت
غیر ظاهر باطنش قدرت‌نماست / میدهد فریاد کاین کار خداست
رشته رشته جا به جا نه راه راه / کرده اندر باطنش معجز اله
خون قرمز می‌شود شیر سفید / داخل این دستگاه بس مفید

شیر گرم و نرم و خوش طعم و تمیز / توی آن بر وجه کجدار و مریز
طعم آن مطبوع و بویش چون گلاب / هضم آن آسان بود مانند آب
گرچه بسیار است منفذها همی / شیر بیرون می‌نیاید هر دمی
دکمه پستان برای مک زدن / نی بزرگ و کوچک است اندر دهن
با تمام ساخته از خدای / تا به آسانی مکد کودک غذای
تکه‌ای از گوشت را بنگر خدا / بس لطائف بس نواهت کرده عطا
این کمالاتی که بینی در وجود / صانعی آورده بیرون از نبود
او حکیم است و نباشد بی هدف / هست مروارید غلطان در صدف
کائنات و آفرینش را حکیم [9] / بهر بازیچه نیاورد ای ندیم

---

۸ - شاعری در این مورد خوب گفته است
دو پستانش ز چاک پیرهن دیدم بدل گفتم / خطرناکه سر و تازه بار آورده لیموی

بعد از این نشئهٔ جهانی دگر است | هرچه خواهی اندر آنجا حاضر است

این جهان باشد رحم در نزد آن | هست آنجا جایگاه جاودان

گفتار شانزدهم — شناخت خدا از توجه به دستگاه هضم و جذب

دستگاه هضم و جذب خود ببین | تا ببینی صانع از عین الیقین

داده دندان در دهان یکتا خدا | تا که با آن نرم بنمائی غذا

کرده ایجاد براق اندر دهان | بین اسید و خاصیت داده به آن

چونکه باشد هضم اول در دهان | داده حالتی این وسایل را به آن

---

۹ — در آیه ۲۷ سوره ص که سوره ۳۸ قرآن کریم است فرموده

وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ

معنی — آسمانها و زمین را باطل نیافریدیم گمان کافران چنین میباشد الخ

هست میلیون غده های شیره زا | ساخته در معده است دانا خدا

تا که او شیره بعد از هر غذا | حل نماید آنچه خوردی شیره ها

بعد خواهد رفت در اثنا عشر | میشود جذب بدن با صد اثر

روده ها مازاد را بیرون برند | آنچه نیروزاست سوی خون برند

گفتار هفدهم — شناخت خدا که هر عضو را جای متناسب بخود آفریده

بین کمال حکمت حق را عیان | در مکان عضوها ای نوجوان

مثلاً گر بود چشمت جای گوش | کور بودی از سر بیننده هوش

یا اگر بودی دهانت پشت سر | میشدی نسناس بلکه زشت‌تر

یا اگر میبود بینی جای گوش | میشد از دست تو سرها عقل و هوش

چونکه باشد صانع ما را کمال | هست مصنوعات او عین جمال

نقص ممکن نیست در عهد کمال | نیست زشتی هر کجا باشد جمال

انچه را او ساخته موزون بود[10] ‏ عیب جو معیوب و هم مغبون بود

بین چه خرم ساخته باغ وجود ‏ گر نداری دیده خوش بین چه سود

واقعاً معشوق ما زیباستی ‏ دلربا و دلکش و رعناستی

الغرض این نظم ها کار خداست ‏ خالق این عضوها و جزءهاست

گفتار هجدهم ـ شناخت خدا از ایجاد روح

ای جوانا گویمت اینک ز روح ‏ تا نماید فکر تو قدری فتوح

چیست این پرتو کی آمد در بدن ‏ مرکزش باشد کجا ـ برگو بمن

---

۱۰ ـ در آیه ۱۹ سوره ۱۵ الحجر قرآن عظیم است فرموده
وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا
مِن كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ـ یعنی زمین را بسط دادیم و کوههای استوار
در آن افراشتیم و رویاندیم در آن انواع چیزها موزون

زندگی این بدن مرهون اوست ‏ خالی از آن نیست حتی مو و پوست

تا که باشد در بدن ما زنده ایم ‏ چون کند آهنگ رفتن مرده ایم

ساربانی اشترش در راه مرد ‏ قلب او از مردن اشتر فسرد

در کنار لاشه اش حیران نشست ‏ گفت ده اشتر همان برده که هست

این همان اشتر بود بی کم و کاست ‏ آنکه بارم را ببردی پس کجاست

الغرض باشد معما کار روح ‏ حل نگشته این معما با وضوح

جمله دانشوران حیران و مات ‏ انبیا از کشف آن در مشکلات

هر معمای ز قرآن حل شود ‏ لیک کار روح لاینحل بود

هست در قرآن فقط یک آیه ای ‏ ز آفتاب روح دارد سایه ای

گر تو پرسند ای پیمبر مردمان ‏ روح چبود ده جواب با ملا

روح باشد ز امر رب ذو الفتوح[11] ‏ غیر این ساکت بود قرآن ز روح

یعنی ای انسان عاجز زخموش — چشم دل از درک این سرّ او بپوش

لیک باشد این مسلّم روح ما — پرتوی از روح کل گشته جدا

از حیات کل بود ما را حیات — هست او باقی و محفوظ از ممات

لاجرم جاوید باشد روح ما — او مصون است از زوال و از فنا

این بدن ابزار کار روح ماست — روح باقی ماند و این تن فناست

روح می بیند ولی با چشم تن — روح باشد آنکه میگویم من

الغرض فرمانبر روح ماست تن — تن بدون روح خاکی بی بهاست

گفته در قرآن خداوند غنی — بر دمیدم روح خود در آدمی [۱۲]

۱۱ـ در آیه ۸۷ سوره اسرا که سوره ۱۷ قرآن کریم است فرموده یَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا یعنی ای پیغمبر مردم از روح سؤال مینمایند بگو روح از امر پروردگار من است

پس بشر جزئی است از کل حیات — وصل اصل خود شود بعد از ممات

قدرت خلاقه دارد در وجود — پس نباید باشی ای انسان جمود

گر روی سوی صفات ایزدی — پاک گردی از هوا و از بدی

پس جوان با فکر و تحقیق و قیاس — خالقت را با یقین دل شناس

گفتار نوزدهم ـ شناخت خدا از اعضاء خودکار بدن

ای جوان اعضاء خودکار بدن — مثل قلب و معده را در خویشتن

با کمال دقت و کاوش ببین — تا ترا حاصل شود عین الیقین

صانعی خواهد توانا و دقیق — تا چنین اعضاء سازد ای رفیق

و بشر فقط اندکی دانش داده ایم. از مفاد این آیه کاملاً روشن است که کار روح آنقدر مبهم است که خداوند حتی به پیغمبر فرموده ای بشر تو را چه این امر بزرگ

۱۲ـ رجوع شود به پاورقی صفحه ۶ و گفتار سوم که آیه مربوطه بیان گردیده است

واقعاً اعجاز فرموده خدا — زین همه سازندگی‌های بجا

کار بنماید و ما در خواب خویش — باز و بسته نشود قلب و ششش

خود همین موضوع دلیل بود خدا — کافی است و واضح است و حق نما

بر خداوندی که آورد از عدم — اینچنین اعضاء چسبیده بهم

آنچه لازم بوده اندر جای خود — کرده خلقت تا بدن کامل بود

حال بتوان منکر سازنده شد ؟ — هر که گوید واقعاً بازنده شد

گفتار بیستم ـ شناخت خدا از آفرینش غرائز

ساعتی در بحر فکرت شو فرو — تا ببینی خالق خود روبرو

در وجود خود غرائز را نگر — با چه نظم و با چه قدرت مستقر

گرسنه گردی چو تن خواهد غذا — تشنگی گوید که خواهی آب را

چون نشاط آید بخندی قاه قاه — غم بگریاند ترا با اشک و آه

روبرو خواهی خدا را بنگری — کن توجه سوی مهر مادری

گر نمیدادی خدا این مهر را — بود خالی از بشر ملک خدا

زین غرائز در بشر باشد زیاد — کآدمی راهست در جسم و نهاد

بین خدا بهر بقاء این وجود — ریزه کاری‌ها و معجزها نمود

پس بشو شاکر که باشد آشکار — از غرائز خالق لیل و نهار

گفتار بیست و یکم ـ شناخت خدا از ظواهر آفرینش

ای جوان در ظاهر خلقت نگر — هرچه بینی ساخته از بشر

خود بخود چیزی نیاید در وجود — بود ممکن نیست آید از نبود

لقمه نانی که از آن میخوری — وان لباسی را که بر تن میبری

کاسه‌ای را که در آن ریزی طعام — هرچه بینی منحصر گردم کلام

جملگی با دست‌های این بشر — ساخته گردید با علم و هنر

پس زمین و آسمان و کائنات — با چنین نظمی و ترتیب و ثبات

میتواند خود بخود ظاهر شود؟ — غیر ممکن میبود ای باخرد

تو ببین خورشید و ماه[12] نورمند — چند بلیون سال اندر گردشند

لیک یک موی تخلف از حساب[13] — گر نمودندی شدی عالم خراب

پس چو دارد کشوری سازنده‌ای — لاجرم خواهد جهان آرنده‌ای

۱۲- آیه ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ سوره یس که سوره ۳۶ قرآن مجید است میفرماید
وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ
وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ
لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ
سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ یعنی
و خورشید سیر میکند بسوی جائیکه برایش معین گردیده این است تقدیر خدای مقتدر

قدرتی خواهد ورای فهم ما — اینچنین قادر که میباشد؟ خدا

== گفتار بیست و دوم - شناخت خدا از نطفه و تخم حیوان و گیاه ==

نطفه را بین در تمام ذی حیات — تا بماند نسل حیوان و نبات

واقعاً این روح و نیروی حیات — عقل را حیران کند از هر جهات

و برای ماه مدار و منازلی معین فرموده که پس از طی آنها برمیگردد بشکل
چوب خوشه خرمای کهنه که هلالی و باریک شده میباشد -

۱۳- در آیه ۴ سوره اَلرَّحْمٰن که سوره ۵۵ قرآن حکیم است فرموده
اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ یعنی خورشید و ماه با حساب معین
در گردش میباشند و محال است یک قدم تند و کند حرکت نمایند و الا نظم و
حساب بهم میخورد و در پایان آیه ها و رقم ۱۲ فرموده نه خورشید ماه را در
میگیرد و نه در نتیجه این گردش شب و روز جلو و عقب میافتند سبحان الله

چون بقاء نسل منظور خدا است / خلق کرده نطفه را بی کم و کاست

در گیاهان تخم را بنهاده است / نطفه بر جنبندگانش داده است

تا بماند نسل حیوان و نبات / در تسلسل باشد آنان را حیات

توی تخم ریز صدها قدرت است / در یک نطفه باعث بس حیرت است

تخم گل در اقلیمی اندر ریز / میشود کاشانه بستانی تمیز

توی این ریزی عجایب را نهاد / از غذای لازم و از آب و باد

که در این نطفه نهاده زندگی [14] / جز خدا این عشق و رزد بندگی

۱۴ـ آیه ۵۵ سوره الواقعه که سوره ۵۴ قرآن مجید است میفرماید

أَفَرَأَيْتُم مَا تُمْنُونَ ۲۲ أَأَنتُم تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ

یعنی بگوئید ببینید آنچه میریزد (منی را میفرماید) آیا شما آن را آفریده اید

یا من سازنده آن هستم و واضح است که خالق تمام آن عجایب خدا است

غیر نیروی خدا قادر بود / تا بیارد نطفه را ای با خرد

چون بزرگ است این بیان ای نوجوان / پس سخن کوتاه باشم ناتوان

گفتار بیست و دوم ـ شناختن خدا ایجاد عشق با و نماید

ای جوان چون معرفت حاصل کنی / عشق حق احساس اندر دل کنی

چون خدا بشناختی عاشق شوی / در دلت ریزد رموز معنوی

به به از این عشق پاک و باصفا / وه وه از معشوق پاکی چون خدا

گر چنین عشقی بیابی در ضمیر / تهنیت گویم ترا ای دلپذیر

راز گفتن با خدای دلستان / لذتی دارد که ناید در بیان

هست اینجا منزل سیر و کمال / گر رسیدی ای جوان بر خود ببال

واقعاً معشوق ما زیباستی / دلربا و دلکش و رعناستی

گر نبودی اینهمه غوغا ز چیست ؟ / شورهای عاشقانه بهر کیست

اینهمه غوغا که بلبل میکند — عشق بازیها که با گل میکند
چهچهش جز ناله های عشق نیست — ناز گل هم از برای دلبر است
آن نوای آبشار اندر بهار — آب بنماید دل از بهر نگار
عطر گل بوی ز موی دلبر است — زان نوازشهای او مهر آور است
ماهی اندر آب میگوید عیان — دلبرم پرورده این آب روان
جمله مرغان بروی شاخسار — زمزمه دارند از روی نگار
ابر گریان است از سودای دوست — برق خندان است از روی دوست
بانگ رعد[15] از آسمان گوید عیان — پاک باشد خالق این آسمان

---

۱۵ ـ آیه ۱۳ سوره الرعد که سوره ۱۳ قرآن کریم است فرماید
وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ یعنی ـ رعد تسبیح میگوید و حمد مینماید خدای آفریننده آسمانها و زمین را

دل برد نیز که معشوق ما — پس توانی در دلت بینی خدا

گفتار بیست و چهارم ـ گفتگوئی با جوانان در فواید دین و عبادت

ضمن صحبت با جوانی شد دستگیر — جمله افکاری که بودش در ضمیر
او گمان میکرد دین و اعتقاد — بر خدا و انبیاء و بر معاد
هست تنها بهر نظم اجتماع — زین سبب احکام دین باشد مطاع
محترم دارند حق یکدگر — تا که باشد جامعه بی درد سر
گفتم او را اشتباهی بس عظیم — کرده ای در این عقیده ای ندیم
زانکه یکتا خالق دلسوز ما — صانع عقل جهان افروز ما
بی نیاز است از دروغ و از دغل — هست قرآنش لطیف و بی بدل
باشد آیات کتابش عین حق — صد جهانش مندرج در یک ورق
او بقرآن امر فرموده بجا — تا نمائیمش عبادت بی ریا

اینکه گفتی نظم دنیا دین بود / یک خواص کو حکم آن این بود

حال بشنو تا تو را روشن کنم / باغ روحت زین سخن گلشن کنم

دین فقط بهر نظام ملک نیست / سودها دارد که این زو نهانی است

دین هزاران دوست بخشد بما / هم در این دنیا و هم دار بقا

چونکه بود ما فقط این دوره نیست / تشنه‌ها ما راست پس از این مرحله است

دنباله این بحث با آن جوان در ملاقات روز بعد

ما ز صحرای عدم بیرون شدیم / سوی شهر کاملیت میرویم

بس منازل اندر این ره دیده‌ایم / بس عوالم را که ما طی کرده‌ایم

بلکه ما بودیم ذراتی ز خاک / چون گیاهان خاک را دادیم پاک

پشت پدر اندر دو ره بگذاشتیم / بر رحم اندر نطفه‌ای افراشتیم

مدتی هم در رحم‌ها داشتیم / جای بی دردسری ما داشتیم

اینک اندر خانه دنیاستیم / روی بر سر منزل عقباستیم

پس جهان ماده کینک جای ماست / منزلی باشد موقت نی بقاست

میبود برنامه ای در این سفر / هر که بنماید عمل او زود تر

میشود وارد بگلزار کمال / دل کند روشن ز انوار جمال

میشود آنجا بهشت جاودان / باش کوشا تا شوی وارد در آن

اندر این خانه که فعلاً ساکنیم / میشود برنامه قرآن کریم

هر که باشد طالب شهر کمال / هست قرآن رهنمای بی مثال

اندر این برنامه فرموده خدا / کن عبادت تا بیابی قرب ما[۱]

۱- در آیه ۵۶ سوره والذاریات که سوره ۵۱ قرآن است آمده
مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی
خلق نکردم جن و انسان مگر برای عبادت که خدا نصیب فرماید

از عبادت معرفت حاصل شود | نور وحدت در دلت داخل شود
از عبادت شود آدم ملک | میکند پرواز بر اوج فلک
از عبادت پرده ها بالا رود | چشم دل از نور حق بینا شود
از عبادت میشود حس ها قوی | تیز فهم و با فراست میشوی
از عبادت ناطقه گویا شود | گوش دل آواز وحدت بشنود
از عبادت دل چنان گیرد صفا | کادمی چیزی نبیند جز خدا
چون عبادت شد قوی عارف شوی | عارف ار گشتی خدا را محرمی
معرفت مستی دهد عشق آورد | شور مستی پرده ها را میدرد
میبود قصد نهائی زین وجود | معرفت بر عالم غیب و شهود
گر صفا در دل نباشد از کجا | نور حق تابد در آن ظلمت سرا
موج الطاف خدا چون موج بحر | ما نمی بینیم و در آنیم غرق

دل اگر چون را دیو گیرنده شد | موج نامرئی در آن کوبیده شد
چون عبادت میدهد دل را صفا | زود میتابد در آن نور خدا
دل چو شد آئینه روی خدا | لاجرم بینی رخ آن یار را
پس جوان کوش در عبادت بجدا | تا توانی بهر دارای دوست د

گفتار بیست و پنجم ـ شناخت و معرفی حضرت محمد (ص) پیغمبر گرامی اسلام

ای جوانا چون یقینت شد خدا | ساعتی با عقل خود خلوت نما
کین محمد ـ خاتم پیغمبران | کاین همه غوغاست او را در جهان
واقعاً از جانب یزدان بود | یا حکیمی نادر دوران بود
نوجوانا عقل خود قاضی نما | بی تعصب بی نظر عین صفا
چشم ظاهر را ببند و باز کن | دیده دل فهم هم ابراز کن
بین سخن بیهوده ـ وین آوازها | کاین همه ایمان و سوز و سازها

هشتصد ملیون نفر در این زمان   پیرو آن حضرتند از روی جان

چارده قرن از عقب را بنگری   گشته میلیونها ز دینش رهبری

پیروان کیشها همه بودند کور   جملگی بودند بی عقل و شعور

حال آنکه بین ایشان بس حکیم   بوده خیلی فاضل و بی حد علیم

فی المثل چون ابن سیناها هزار   آمده جمله مسلمان نامدار

زین بزرگان خود نمودند اعتراف   علمشان باشد نخی از آن کلاف

خوشه‌ای از خرمن قرآن بود   کان بزرگان را نصیب از آن بود

بعد از آن فکرت نمای ای نازنین   چارده صد سال قبل از این ببین

آن زمان از علم کم بودی خبر   نه فنونی بود نی فضل و هنر

نه دبستان بود و نه دانشکده   بلکه مکتب خانه هم آن عصر نه

صحنه ملک عرب در آن زمان   بود غرق جهل و ظلمت ای جوان

نه ز علم و معرفت بودی خبر   نه ز اوصاف نکو دیدی اثر

دختران خویش را زنده بگور   می‌نمودند از حمیت وز غرور

روز و شب مشغول خمر و در قمار   بت پرستی بود آنها را اعتقاد

عفت و ناموس را داده بباد   در پلیدی غرق چون فرعون و عاد

بدتر از هر جانور بلهم اضل   واقعاً بودند از حیوان اقل

هر قبیله مدعی من بهترم   وان دگر میگفت نی من مهترم

بر سر یک حرف خونها ریخته   جهل و خودبینی بهم آمیخته

داشتند از رهزنی بس افتخار   وز دروغ و مکر و حیله نامدار

ز آدمیت یک صفت آنجا نبود   بدروش بودند و طماع و حسود

در محیطی اینچنین و آنچنان   گشت ظاهر خاتم پیغمبران

پس ظهور آنچنان مردی حکیم   در میان آن جماعت بد عظیم

خود بود معجز اگر دقت کنی — گل نمی‌روید مگر در روشنی
اندکی دقت نما در این ظهور — شد چگونه آدمیت غرق نور
پس اگر دیدی گلی زیبا شکفت — در زمین شوره میباید شگفت
ای پسر گویم ترا از بهر قبول — شمه‌ای از کودکی آن رسول
دایه این محبوب ما بوده حلیم — دست او خالی ز مال و زر و سیم
بود شش ساله که رفت از سر ورا — مادری چون آمنه نور خدا
این پسر تنها شد اندر این جهان — لیک یزدان بود او را پشتیبان
مطلب جدش بر خویش برد — هر دو را لیکن بزودی او بمرد
پس ابوطالب عمویش شد کفیل — پروراند او را و هم بودش دلیل
این جوان امی نا خوانده درس — تحمل درس را نمیکرد عرس
در امانت شهره آفاق شد — در درستی و فراست طاق شد

پس علامات نبوغ این جوان — شد هویدا نزد اهل آن زمان
دانگهی میداشت روحی پر ز ماه — خوش سخن، جذاب، با فر، خیرخواه
تا که شد شاه زنانش خواستار — آن زن صاف ضمیر و مالدار
او خدیجه مادر انوار حق — آمد از او وجود همراه حق
پس جوانا خاتم پیغمبران — طفلیش هم بود غیر از دیگران
الغرض چون منصفانه بنگری — میکنی تصدیق تاج رهبری
رب آن سرور بغیر بوده خدا — کرده او را پاک و دانا از ابتدا
پس یقین میدان که او پیغمبر است — خاتم و بر اهل دنیا رهبر است

گفتار بیست و ششم - در اینکه حضرت محمد ص بدون شک پیغمبر خاتم است

الجواب بی شک پیغمبر را خدا — برگزیده بعث ختم انبیا
بهترین مدرک که او پیغمبر است — هست قرآنی که اینک حاضر است

دوری از قرآن مکن تو آشنا   تا کنی تصدیق گفتار مرا
گرکه این قرآن نبود از سوی حق   ور محمد خود بیاورد این ورق
هرگز اندر آن نگفتا منم   افضل پیغمبران و خاتمم
منکه پیغمبر نیاید یک رسول   بعد از او - پس دین او گردد نکول
وانگهی مردیکه نبُد از فروغ   کی کند دعوی بیجا و دروغ
پس بطور قطع قرآن از خداست   خاتم پیغمبران [۱۷] هم والاست
نیز قرآن خود بگوید که من   باتم از گفتار حیّ ذوالمنن
افترا و کذب ابهم از رسول   نزد اهل عقل کی باشد قبول
این بشارت نیز در انجیل خوان [۱۸]   حضرت عیسی بفرمودست آن
بعد من آید رسول آخر من   نام او احمد بود دینش متین
پس تو زنگ شبهه را از دل زدای   غیر دین او دگر دینی مجوی

افضل پیغمبران و خاتم است   رحمت حق بر نژاد آدم است
کرده در قرآن [۱۹] خدا او را ثنا   قدر و قرب او ببین نزد خدا

۱۷- در آیه ۴۰ سوره احزاب که سوره ۳۳ قرآن عزیز است فرموده
مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَسُولَ
اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ - یعنی محمد (ص) پدر هیچیک از مردان
شما نیست ولکن فرستاده خدا و آخرین پیغمبر است -

۱۸- در آیه ۶ سوره الصف که سوره ۶۱ قرآن کریم است فرموده
وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ
اللّٰهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ
وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ -
فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ - یعنی

محرم اسرار یزدانی است او — حامل اعلام پنهانی است او
افتخار عالم و آدم بود — باعث ایجاد این عالم بود

از پاورقی صفحه قبل — هنگامیکه گفت عیسی پسر مریم مر قوم خود را — ای بنی اسرائیل بدرستیکه منم پیامبر از طرف خدا بسوی شما تصدیق کننده آنچه را میان دو دست من از تورات میباشد و بشارت دهنده به آمدن پیغمبری بعد از من و نامش احمد است — پس چون آمد با بینات گفتند این سحر آشکاری میباشد —

پس ملاحظه میفرمائید که رسالت حضرت محمد (ص) را حدود ۶ قرن قبل از تولدشان حضرت عیسی بشارت داده اند که شبهه را کاملاً میبرد!

۱۹ — در قرآن معجزات زیاد در شان پیغمبر بارز اسلام نازل گردیده که بعضی از آنها را بیان مینمائیم بلکه قرب حضرت در نزد خدا آشکار شود

رحمة للعالمین خواند خدا — رستگار آنکس که باشد آشنا
روز محشر شافع امت بود — دوستان در جنت وحدت برد

اول — در آیه ۸ سوره الفتح که سوره ۴۸ قرآن مجید میباشد فرموده
إنّا أرسلناك شاهداً و مبشّراً و نذيراً — يعني
ای محمد ترا فرستادیم که شاهد و بشارت دهنده و ترساننده باشی

دوم — در آیه ۴ سوره القلم که سوره ۶۸ قرآن کریم است فرموده
وَ إنّكَ لَعلى خُلُقٍ عظيم يعني ای پیغمبر گرامی همانا دارای خلق و خوی بسیار خوب و بزرگ میباشی ملاحظه کنید خداوند آنحضرت را توصیف فرموده

سوم — در آیه ۵۶ سوره احزاب که سوره ۳۳ قرآن مجید است میفرماید
إنّ الله و ملائكته يصلّون على النبي يا أيّها الذين آمنوا صلّوا عليه و سلّموا تسليما — يعني

هر که با صدق و صفا با اوست دوست / لاجرم در دو جهانش دوست اوست

هر چه گویم ای جوان در وصف او / آنچه او گوید بپا است بردارید هو

پس تو هم دست تولا کن دراز / دامن او گیر با صدق و نیاز

بدرستیکه خدا و فرشتگانش بر پیغمبر صلوات میفرستند پس ای مؤمنین
شما هم بر او صلوات فرستید و تسلیم او امر و دستوراتش باشید -

چهارم - در آیه ۴ سوره انشراح که سوره ۹۴ قرآن الهی است میفرماید
و رفعنا لک ذکرک یعنی ای محمد ذکر ترا بلند
آوازه کردیم و دنیا شاهد است زیرا پس از ۱۴۰۰ سال
نام آن بزرگوار در مساجد و منازل و مناره ها و هم در کشورهای شرق
و غرب با احترامات شمرده میشود و جمله اشهد ان محمداً
رسول الله به جانشین اذان و صلوات بر او هم تکرار میشود

%

گفتار بیست و پنجم - دین اسلام دینی است کامل و سعادت آور

اینجا با دشمنان دین ما / گفته و گویند خیلی ناروا

بسته بر پیغمبر ما نام دروغ / گرچه بود دسته هاشان افروغ

علت آن باشد که بی تحقیق و غور / دشمنان چون چرخ بردارند دور

بقیه از ورق صفحه پیش -

پنجم - آیه ۱۵۷ سوره اعراف که سوره ۷ قرآن حکیم است میفرماید
قُل یا اَیُّهَا النّاسُ اِنّی رَسُولُ اللهِ اِلَیکُم جَمیعاً
یعنی ای پیغمبر بتمام مردم بگو من پیغمبر خدا هستم و فرستاده بسوی تمام بشر
پس طبق این آیه دین اسلام برای تمام بشریت میباشد و اختصاص
بکشور یا نژاد مخصوصی ندارد زیرا احکام آن در هر زمان و مکان
قابل اجرا است و انسانیت بهدف عالی یعنی کمال خواهد رساند -

خود بگو احکام قرآن کامل است ... یا که انجیل ای جوان حق‌تر است ؟

به بود انجیل یا قرآن پسر ... از برای دین و دنیای بشر

دین اسلام است جامع الحدود ... چون توجه نیست در دین چه بود

کار این دنیا اداره می‌توان ... کرد با تورات و انجیل ای جوان

نیست احکامی در آنها آن‌زمان ... کرد با آنها اداره این جهان

لیک قرآنی اگر امداد حق ... بین که احکامش همه خوب و عمیق

هر زمان و هر مکان اجرا توان ... کرد احکام کتاب جاودان

نی محمد بر عرب‌ها رهبر است ... بر همه نوع بشر پیغمبر است

خاور دور و اروپا را ببین ... آورند اسلام آنهم با یقین

همچنین آمریکا و جاهای دگر ... سوی اسلامند بی‌حس ره سپر

این قرآن گوید اینکه دین ما ... گیرد این دنیای پرآشوب را

== پیرو بحث فوق در مورد کامل بودن دین اسلام از هر جهت ==

دین اسلام ای جوان کامل بود ... آنچه گوید عقل آن قائل بود

دشمنان و دوستان بی‌تمیز ... جلوه بد داده‌اند این دین عزیز

عده‌ای با جعل اوهام و حدیث ... ظلم‌ها کردند این قوم خبیث

دوستان جاهل و عالم‌نما ... بدعت آوردند در دین خدا

گفت پیغمبر چه گفتاری صواب ... عالم فاسد کند عالم خراب

بس خرافات خلاف عقل و دین ... بسته بر اسلام این دین متین

دین اسلام از خرافات است پاک ... ابر اگر خورشید بگرفتی چه باک

عاقبت این دین جهان خواهد گرفت ... تو نمانی زین سخن اندر شگفت

زانکه می‌بینی که اندر این زمان ... در اروپ و در این دگر جهان

مسجد و معبد برای مسلمین ... ساخته خیلی مدرن بی‌قرین

۔۔ پیرو بحث قبلی درباره خرافاتی بودن و وسواس بعضی مسلمانان

اهل وسواسند بعضی مسلمین ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نیست در اسلام دستوری چنین
زانکه اسلام است دین علم و عقل ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بر کنار از هر خرافات است و جهل
خرده میگیرند بر ما دشمنان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ از همین وسواسهای دوستان
پاک باید کرد دین از این قیود ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ زنگ ها را باید از این دین زدود
تا همه دنیا پذیرد دین ما ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نشر گردد در جهان آیین ما

گفتار بیست و هشتم ـ داستان یکنفر مسلمان وسواسی بی تفریح

یک مسلمان خرافاتی مزاج ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ آنچنانکه بود در دین رواج

۲۰ ـ حدیث زیر از پیامبر بزرگوار اسلام نقل گردیده است ـ

اذا فَسَدَ العالِم فَسَدَ العالَم ـ یعنی ـ

شخص عالم اگر فاسد شود عالم را به فساد میکشاند و دنیا را فاسد میکند

ساخت اندر خانه اش یک مستراح ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ گفت بنّا را نمیباشد مباح
آن نسازی رو به قبله چاه را ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ زانکه در اسلام میباشد گناه
لیک میبود اندکی آن چاه کج ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ مرد مؤمن هم که بودی اهل لج
رفت نزد عالمی خوش طبع و شوخ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ آری انسانند بعضی از شیوخ
انحراف چاه را کردی بیان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ خواست فتوا را از آن شیرین زبان
گفت او را آنجناب دین پناه ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ نیست اشکالی و تقصیر و گناه
چون نشستی بر سر این مستراح ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ میل کن قدری که میباشد مباح
میل کن یعنی کمی مایل نشین ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تا نباشی رو به قبله طبق دین

گفتار بیست و نهم ـ در شناخت خدا و ایجاد یقین در نفس

خواهی ای جان یقین حاصل کنی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ باید اول گفتگو با دل کنی
ساعتی سازی مخاطب خویش را ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ کار بندی مغز نیک اندیش را

باخودت گوئی که هستم چیستم — من کجا بوده چه خواهم کیستم

اکی از من اندرین دنیا نبود — جسمی از من در جهان پیدا نبود

چند سال پیش من بودم کجا — از کجا آمد مرا این دست و پا

بیگذار آئینه ای در پیش روی — تا بجوئی شکل خود بینی در اوی

خویش را بنگر بدقت ای رفیق — اندر آن آئینه با فکر دقیق

چشم و ابرو و گوش و موی خود ببین — بینی و دندان و لب گردن جبین

گو کجا بودند این اندام من — بی خبر بنهاده و نه نام من

نقش من بر لوح هستی کی کشید — کیست آن نیرو که آوردم پدید

بود منزلگاه من اندر عدم — از وجود خود بحیرت اندرم

از عدم اول شدم سلول ریز — آمدم اندر رحم چون کرم لیز

اندر آنجا دست و پائی یافتم — خالی از اغیار جانی یافتم

بودم آنجا سر بزیر و بسته پای — بسترم تاریک و خونم بد غذای

روح بخشیدند آنجا بر جنین — جان گرفتم در محیطی آنچنین

بعد از آنها وارد دنیا شدم — بچه ای شیرین لب و زیبا شدم

شیر در پستان مادر شد پدید — گرم و نرم و چرب و خوش طعم و سفید

یک زدن تعلیم دادندم ز غیب — تا مکیدم رشد دیدم از نقص و عیب

کم کمک گشتم بزرگ و یک بشر — کامیاب از نعمتی هر جور خبر

این عجب کاندر رحم گر زن شدم — صاحب اندام زن بودن شدم

مرد اگر گشتم خصوصیات مرد — داده شد بر من که این اعجاز کرد؟

با چنین یقین و فکری ای جوان — رو بکوش بینی خدا و دو جهان

نور در روح تو پیدا یقین — با خدا گردی قدم و همنشین

گر ترا هیچ نبود آنکه خدا — در تو پیدا شد توئی از او جدا

گفتار سی ام - در فواید تفکر و یقین

فکر کردن نعمتی باشد عظیم / بی تفکر روح میماند عقیم
منتها فکر صحیح و طبق عقل / نی خرافات و دروغ و بحث و جهل
اینهمه کشف و علوم و اختراع / از تفکر آمده اندر بداع
هر چه دارد این بشر از فکر دان / فکر را روشن نما ای نوجوان
کن خدا را با تفکر جستجو / تا یقین حاصل کنی بر بود او
معرفت تقلیدی و از کی مجو / اینچنین وحدت بود عین گناه
وحدت آن باید که با فکر و یقین / بینی آن یکتا خداوند مبین
تا نتابد در دلت نور یقین / باشی از دیدار او کور و غمین
چون یقین کامل آید در دل / خالقت را بینی اندر آب و گل
روح و جسمت همزبان گویند احد / تا ز روی وحدت همه‌شان گویند احد

آسمانها و زمینها و کثرات / یک ببینی هر سه اندر اصل ذات
یک بچشم احول آید دو و سه / تا نباشد شک نباید وسوسه
اندر این ره از خدا توفیق خواه / شایدت وصلت دهد این شاهراه
دور کو را نه بینی روی حق / چشم عقل باز خواهد این سبق
زین سبب فرموده[21] قرآن خدا / با تفکر ای بشر سوی ما بیا
معرفت تقلیدی و از کی مجو / خود خدا را درک کن ای نیکخو

---

۲۱ - آیه ۸ سوره روم که سوره ۳۰ قرآن است میفرماید
أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى لبی
آیا تفکر نمیکنند در نزد خودشان که نیافریده خداوند آسمانها و زمین و آنچه بین آنها را مگر بحق و مدت معین ز پی تفکر امر خداوند را

با تفکر در زمین و آسمان — میتوان بینی خدا را ای جوان

گفتار سی و یکم - خدا در قرآن فرموده هر کس کور بمیرد کور برانگیخته شود

گفته در قرآن خدا ای نوجوان — هر که میرد کور، کور است آنجهان [۲۲]

قصد یزدان کوری این چشم نیست — کوری دل قصد حق جلّ است

صاحب چشمند جمله دام و دد — دید بعضی از بشر سبقت برد

چشم سگ بیناتر از انسان بود — لیک بیند استخوان سوی رود

۲۲- آیه ۷۲ سوره بنی اسرائیل که سوره ۱۷ قرآن حکیم است میفرماید

وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا یعنی کسی که در این دنیا کور است پس او در آخرت هم کور و گمراه‌تر باشد بنابراین باید در این جهان خود را به نور معرفت و روشن بینی بیاراییم تا در آخرت هم روشندل باشیم

یک چشم عارفان بیند خدای — در شهر و در کوه و اندر سرای

هست بینا آنکه روشندل بود — چشمدار کور دل باطل بود

پس جوانا چشم دل روشن نمای — تا نباشی کور اندر دو سرای

گفتار سی و دوم - شیطان کیست و کارش چیست

اخوان شیطان بود نفس بشر — لیک اندازد بشر را سوی شر [۲۳]

۲۳- آیه ۱۵ و ۱۶ سوره اعراف که سوره ۷ قرآن حکیم است میفرماید

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ منظور از این آیات این است که پس از آنکه خدا شیطان را از درگاه خود راند شیطان بخدا گفت حالا که مرا راندی من هم آدم و نسل او را اغوا میکنم و از چهار طرف او را بکارهای ناشایست وامیدارم و خواهی دید کمتر شکرگزارند

نفس اماره است شیطان لعین / کن حذر زین دشمن پرکین و کین

آن هواهائی که میداری بسر / حکم شیطان است فرمانش مبر

آنکه شیطان گفت من از آتشم / نوع آدم را با آتش میکشم

راست گفتا زانکه شهوت آتش است / لیک با آب تعقل خامش است

پس بدانی که شیطان تو کیست / غیر شهوتهای جانسوز تو نیست

شهوت مال و زن و جاه و مقام / فکرهای باطل مشروب و جام

در آیه ۷۷ سوره ص که سوره ۳۸ قرآن محکم است میفرماید

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ

یعنی وقتیکه خدا شیطان فرمود چرا آدم را سجده نکردی و دیدی که تمام فرشتگان آدم را سجده نمودند شیطان در جواب پروردگار گفت من از آدم بهترم زیرا من را از آتش خلق کردی و آدم را از گل

فکر بد - گفتار بد - کردار بد / دیو و شیطان بود ای باخرد

پس از این افعال بد دوری گزین / تا نباشی یار شیطان لعین

گفتار سی و سوم - اطاعت نکردن از نفس اماره

چون نفس تو باشد اژدها / وای اگر این اژدها گیرد ترا

داد از این نفس بی رحم و پلید / دشمنی سرسخت چون او کس ندید

خواهی ار از شر او ایمن شوی / بایدت با او تو هم دشمن شوی

با چماق قهر مغزش را بکوب / دورش انداز از دل و جانش بکوب

وای اگر ره دی خواهشش دهی تو شان / زیر بارت میکشد همچون خران

خواهد از تو هر دمی کامی دگر / مگذار دهش تو کامی دگر

چون پلنگ گرسنه بسیار درشت / دست و پای نکوئی بهر دست

که بود این شیر سیر از پرخوری / جوع دارد این نهنگ خود بسری

جلوه بدهد آنچه میخواهد ز تو | مژده بدهد آنچه میگوید بتو
عاقبت رسوا و مفلوکت کند | همچو منتزی بی خرد برکت کند
بس فریب و مکر دارد این عدو | تا توانی پشت کن بگریز از او

گفتار سی و چهارم ـ داستان خرهای ناصرالدینشاه و پیرمرد کور و گدا در شرافت آدمیت

بود در ناصرشه قاجار را | کو مسلط بود هر دربار را
بود یک خرچاق و زیبا و سفید | هر دو دیدن اینچنین خرکس ندید
هفته‌ای یکبار آن شاه نوبتی | میشدی بر آن سوار و رو براه
ز در دربار تا شاه عبدالعظیم | رفتی از بهر زیارت یا ندیم
داشت این خر یک طویله تمیز | یکنفر کردی علف را ریز ریز
مهتری دیگر بدش بهر خوراک | دیگری دائم طویله کرد پاک

بد لجامش از طلا پالان زری | شأنش بجد داشت این خر در خری
کشمش اندر کاه او میریختند | کاه و جو را بهر او می بیختند
تا مبادا ریگ باشد اندر آن | بشکند دندان خر در اندر آن
منحصر آن خرک میبود چرب | با خران دیگرش دائم بحرب
از صدای عرعرش غوغا بپا | تیزها میداد بر باد و صدا
بسکه چاق و چله و چالاک بود | از کسی او را نه بیم و باک بود
اتفاقاً از زمان یک پیرمرد | کور مادرزاد با انواع درد
بود جایش درب شاه عبدالعظیم | کار او بودی گدائی از قدیم
پیرمرد گفتش که ای پیر گدا | رو دعا کن نزد خدای کبریا
خواه تا باشی بجای این الاغ | دائماً در نعمت و باشی فراغ
بار سلطان تو را گردد سوار | چند تن آدم تو را خدمتگزار

بهترین پالان و افسار طلا — کشمش و جو با شدت دائم غذا
زین سخن خشم شدن آن خر گور — داد دشنام فراوان آن غیور
سخت با حیث شدن آن کور گدا — گفت باشی خر خودت ای بی حیا
الغرض بنگر که آدم نیست خر — اشرف خلق است و خلقت را گهر
آدمی را روح علوی داده‌اند — امتیازات سماوی داده‌اند
گر رود در راه خدا دوم خداست — عقل دارد کان چراغ رهنماست
هر که خورد و خشم را گیرد شعار — چونکه خری باشد و یا در کشتزار

گفتار سی و پنجم - در اینکه خدا به تمام حیوانات اسلحه‌ای داده و بما عقل

هرچه یزدان آفرید از نر و ما — داده او را اسلحه بهر خطر
گاو و خر را شاخ و دندان داده است — گربه و سگ نیش و دندان داده است
پنجه و دندان به ببر و شیر داد — بهر دفع دشمن و تسخیر داد

مار و عقرب را سلاح زهر داد — گربه ماهی را هم اندر بحر داد
مکر و حیله داد هر روباه را — کو بگیرد با حیله راه را
الغرض بهر دفاع و هم شکار — داده حیوانات را ابزار کار
منحصر از پشه بنگر تا به فیل — اسلحه داده شتر از بهر قبیل
لیک آدم را سلاح عقل داد — وین سلاح تیز را در او نهاد
پس تن بی عقل باشد بی سلاح — کارهایش نیست بر وفق صلاح
تو مزین کن وجودت را به عقل — کن برون از خویش دام جهل و
کارها را با تعقل ساز کن — هر گره را با تدبر باز کن

گفتار سی و ششم - داستان گربه و پلنگ و مردم شکن

گربه‌ای زار و نزار آمد ستوه — شهر را ول کرد و رفت سوی کوه
دید او را یک پلنگی تیز خیز — گربه را گفتا جلو آ ای عزیز

گفت با گربه توئی هم جنس ما
گوش و دم و پوست هم باشد گوا

پس چرا انسان شدی کوچک و زار
گفت گربه [illegible] از حالم برآر

دست آدم اوفتادم کاینچنین
گشته ام بیچاره و زار و غمین

گفت این آدم که میگوئی کجاست
تا حسابش را رسم با نیش و دست

با یکی حمله کنم او را دونیم
مینمایم محو نسل این لئیم

گفت رو زودش بیاور باشتاب
امر منرا کن اطاعت مرحبا

اتفاقاً مردکی هیزم شکن
بود در پائین آن کوه و دمن

گربه گفتا هین ببین آن رهگذر
آدمی باشد بکن با او نبرد

آن پلنگ آمد بر هیزم شکن
گفت ای بیچاره لاغر بدن

با درست کشتی بگیری اینزمان
تا ببیند گربه زور بازوان

گفت حرفی نیست اما زور من
مانده در شهر ای پلنگ پیل تن

ده اجازه تا بیارم توده ام
ای پلنگا کشتی بگیری ای [illegible]

گفت رو زودش بیاور باشتاب
امر منرا کن اطاعت [illegible]

گفت بکنم تا بیارم ای فطن
بند بگشائی که تو سیلی زمن

گر بترسی تو بپای این طناب
بر درختی ببندمت تو [illegible]

آن پلنگ از خودپسندی و غرور
گفت باکی نیست بربند ای غیور

مرد محکم بست او را بر درخت
با طناب و چوبهای سخت و سخت

پس تبر برگرفت آن هیزم شکن
آن پلنگ را بزد تا این بدن

آنقدر کوبید بر مغز و سرش
خون شد جاری ز اندام و بغل

اندر آن حالت که تیر شد ندا
عاجز و زار و [illegible]

گفت اگر ما نزد این گربه شوم
لیکن آماده تا میزیم شوم

اینزمان گربه بگفتا با پلنگ
کن حذر از آدمی ای زرنگ

زین حکایت قصد عطار این است هر که آن اکسیر دارد او غنی است

پس چو با عقل خود زان آگهی زان به هر شکل موفق میشوی

گمشده‌ای دنیا نیستم هر که گم کرده‌ای دارد و دائم اندر جستجوست

الحذر ای هیچ کردی امتحان کاندرین گم کرده‌ای دارد جهان

ما همه جویای آن گم کرده است بهر وصلش تشنه و سرگشته‌ایم

دائما با یک شود این جان زانکه هر یک طالب با روح و روان

گنج مقصود کانچه از مال و مقام در جهان خواهی به مقصد بالتمام

آنچه ملک و منزلت جمله است از تو باشد جملگی بی کم و کاست

نیل‌های با نگاه الجلال تو بهترین بد کرم طلب حال تو

آفرین بر تن هم بود کن تو الماس و جواهر بالین تو

فارغ آلات گرمان بشاد در ... و ... و اندر کنار

افسر - نوکر - مناصب - جمعدار پیشخدمت - منشی و هم لشکار

در مقام و رتبه مافوق وزیر بر هزاران کارمند است او امیر

مختصر گویم جهان کامش بود بر زبانها عزت و نامش بود

بشری صد در صد دارای زیبا جوان راحت و بی فکر و از غم در امان

هر دلت جویای یک گم گشته‌ای است خود ندانی هم که آن گم گشته کیست

آنکه را دل از تو میجوید خداست کو دل آرام و علاج درد ماست

چون کنی پیدا تو آن گم کرده را میشوی از دست حیرانی رها

گر تو این گم کرده را پیدا کنی زانچه غیر اوست دل را بر کنی

میشوی مفتون روی آن نگار افتد از چشمت زر و سیم و عقار

میکنی احساس آرامش بسی در دلت غوغا ولی خود خالی

زانکه پیدا کرده‌ای مطلوب خویش بیند هجران دل ای محبوب خویش

شادمان و پر نشاط و تشنه‌ای — زآب لطفش هرچه نوشی تشنه‌ای
سیم و زر خواهی و لا از بهر دوست — زانکه این هستی سراسر مال اوست
الغرض خواهی اگر آرام و کام — بار کن راهی بسوی آن مقام
تا رهائی یابی از جوش و خروش — گردی آزاد از کم و بیش ای بهوش

گفتار سی و ششم ـ این آفرینش عظیم راهدفی عظیم است

ماه و خورشید و نجوم و کاینات — اینهمه قانون و این نظم و ثبات
خلقت آدم با این هوش و کمال — گلستان و بوستان آن جمال
گوید این خلقت نباشد سرسری — هست اندر این صدف خوش گوهری
عقل گوید که شصت هفتاد سال — عمر انسان با همه شور و ملال
نیست قابل آنکه خلاق کمال — سازد این را با آن مجد و جلال
اینهمه تشکیل و تشریف و نمود — آورد از بهر این عمر دو روز

ثلث این مدت که بینائی بخواب — مدتی هم بچه‌ای و طفل و شاب
چون بدقت بنگری عمر تو نیست — بیشتر از سی چهل یا بیست و بیست
سازمانهاییست نسبت باهدف — خواهد آن غواص لؤلؤ از صدف
ورنه در دریا نرفتی فرو — جان خود را در خطر انداخت او
فی المثل دانشکده سازد کسی — از برای بسط دانش مدرسی
نیست مقصود تأسیس این بنا — غیر علم و وسعت روح و نُها
اندر آن سازد اطاق بی شمار — از کلاس و دفتر و شام و نهار
سازمانهای بس مجلل کم نظیر — بهترین استاد با علم و بصیر
تا از این دانش سرآید برون — اوستادان فاضلان بی چند و چون
شد هدف زین سازمان معتبر — فضل و علم و صنعت و فن و هنر
پس هدف از خلقت این کاینات — نیست این عمر دو روز بی ثبات

هست انسان از مراحل در جلو — از کمال و معرفت ای خوش شو

هست در قرآن درین مطلب نشان ۲۴ — باز کن قرآن و آن آیات خوان

گفتار سی و نهم - در مزایای نماز

ای شنو از مزایای نماز — میکند دریای رحمت برتو باز

حفظ بنماید ترا از کار بد — هرکه میخواند نماز از غم رهد

اولین دستور دین باشد نماز ۲۵ — بنده با حق میکند راز و نیاز

واقعاً باشد ستون دین نماز — روح و جسم آدمیرا پاک ساز

۲۴ - آیه ۱۲۷ سوره مؤمنون که سوره ۲۳ قرآن است فرمود
أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ
یعنی - آیا پنداری که ما شمارا بیهوده و عبث خلق کرده ایم و بسوی ما برگشت نخواهید کرد. نمونه این آیه در قرآن کریم زیاد نازل گردیده است

آدمیرا چون فرشته میکند — از نکوئیها سرشته میکند

روح پاک و جسم پاک و جامه پاک — قلب پاک و فکر پاک و خانه پاک

ورزشی هم مختصر دارد نماز — در رکوع و در سجود و در نیاز

هرچه گویم در مزایای نماز — گفته باشم کم ز نفعهای نماز

لیک آنرا با حضور قلب خوان — بی حضور قلب بی ارزش بدان.

چونکه داری با خدا نیت گفتگو — ایستادی نزد خالق روبرو

۲۵ - در قرآن کتاب آسمانی و سعادت بخش در مورد نماز بسیار تأکید شده و آیات زیاد نازل شده اینجا تنها یک آیه که آیه ۵۵ سوره نور است بنظرتان میرسد. وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ یعنی نماز را بر پا دارید و زکوة را بدهید تا شاید مورد رحم خداوندی قرار گیرید انشاء الله

بین که گر صحبت کنی با یک امیر — یا که کاری داشتی با یک وزیر

دست و پا بستی را نمائی خوب جمع — تا نگردد فکر و هوشت تلخ و قمع

حال بنگر در بر یزدان پاک — کآفریده این بشر را از آب و خاک

آسمانها کهکشانها آفرید — شد عجایب‌ها بسی از او پدید

خویشتن را کن فراموش ای بشر — نزد او محو است عالم سر بسر

تا توانی کن نماز با خشوع — با کمال عجز و در عین خضوع

[illegible]

گفتار چهلم — در فضیلت نماز صبح

در نماز صبح خیزی بامداد — باشی سالم، روانی پاک و شاد

از نماز صبحدم غافل مشو — سوی مسجد گر توانی نیز رو

چون نماز جمعی خیر زاست — نزد یزدان با جماعت به رواست

دیدن هم مذهبان، هم میهنان — کسب انواع خیر از دوستان

شورت کردن نمودن درد دل — پای مظلومی بر آوردن ز گل

از برای این نماز مسجد است — بهترین جا و مکان و معبد است

گفتار چهل و یکم — داستان خان مروی در مورد نماز صبح

هست در تهران کنون یک مدرسه — مروی اش ساخته بی وسوسه

خان مروی نام آن بانی بود — غرق رحمت‌های ربانی بود

مدرس او هم بنام مروی است — بهر طلاب امور دینی است

خان نیکوکار و راد حق‌شناس — وقف کرده ملک‌های بی‌قیاس

کز محل عایدات آن دهند — خرج طلاب و زی لولی رسند

الغرض روز شروع آن بنا — کرد دعوت مجتهدها صنف

یک کلنگ و مصحفی آنجا نهاد — پس قرآن جمله را الگو گرد داد

گفت هرکس یک نماز صبح را — در تمام عمر نا کرده قضا

بزند اول کلنگ این بنا — تا بماند عمرها و سالها

هیچکس از جای خود حرکت نکرد — ز دّ آن سوگند را جرئت نکرد

خان خود سوگند خورد و آن کلنگ — زد زمین و گفت بی صبر و درنگ

یک نماز صبح من در طول عمر — ترک ناگردیده در کل طول عمر

چونکه حرف و هم عمل بودش قرین — مدرسه باقی است در روی زمین

گفتار چهل و دوم ـ فرو رفتن تیر در پای مولا علی

در یکی از جنگها تیری خدنگ — رفت در پای علی آن مرد جنگ

پای مولا سخت از آن آزرده شد — هم ورم کرد و بخون آلوده شد

خواستند آن تیر را بیرون کشند — در دمان بود از اذیت [?] کشند

پس حسن فرمود میارم برون — چون رود در سجده سلطان فنون

لاجرم چون شد علی اندر نماز — غرقه شد در سجده و سوز [?] و نیاز

همچو مو از ماست آوردش برون — گشت جاری از محل زخم خون

اندکی مولا نکرد احساس درد — چون بپایان شد نماز شاه مرد

گفت آگه زاین کار آن پسر — پس دعا کردش بنزد دادور

آری مولا وقت سجده محو بود — با خدا میداشت بس گفت و شنود

در مقام کبریائی از خودش — بیخبر میبود آن خورشید وش

آنچنان میبود غرق گفتگو — کز دو عالم بیخبر میبود او

پس حضور قلب میدار ای جوان — در نماز خویش با جان جهان

گفتار چهل و سوم ـ خدا همیشه بفکر ما هست و رفع خطر میفرماید

ای جوان البته کردی امتحان — چونکه آمد مشکلی اندر میان

فی المثل ـ در قله کوهی بلند — لغزشی دارکن [?] نجاتت میدهند

یا که با ماشین تصادف میکنی — هر گه خود بینی بجسمت در دمی

یا کند در تنگناهی ای رفیق — در تنگناهی هولناک و بس عمیق
یا به فقر خواهی افتی ناگهان — دست تو گیرد از غیب و نهان
یا که وقت امتحان و کانکور — افتی اندر مشکلات و شر و شور
حالتی اندر دلت پیدا شود — از کسی خواهی تو را یاری دهد
آنکه در آن دم بری بر او پناه — او خداوند است و میدارد نگاه
او کند آسان تمام مشکلات — مهربان است و دهد ما را نجات
پس تو هم منت پذیر و شکر کن — ناسپاسی را بکن از بیخ و بن

گفتار چهل و چهارم – اگر آخرت نیست ترا هیچ امید نیست

مطلبی دارم چو دُر پر بها — کن توجه تا ز غم گردی رها
راستی گر آخرت اصلاً نبود ؟ — دشت عمر پر ملال ما چه بود
گر نبودی بعد مردن زندگی — جنت و آن عزت و پایندگی

این جهان میبود چون بازیچه ای — گر ز بازی نباید نتیجه ای
پس امید ما به آینده چه بود — عمر ما بگذشتن از یک کوچه بود
نیست باطل خلقت انسان عظیم [۲۶] — دارد آن را در رهی بس حکیم
آدمی در نزد خالق پر بهاست — چونکه اندر جسم او روح خداست
جانشین حق بود اندر زمین — حامل علم است و اسرار و یقین
سجده کردندش ملایک در ازل [۲۷] — اشرف خلق است و اعلا و اجل
اینچنین مخلوق پر ارج و بها — اولش را دیدن و مرگ انتها ؟!

---

۲۶ – خدا در آیه ۲۷ سوره ص که سوره ۳۸ قرآن کریم است فرمود:
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ بَاطِلًا یعنی
آسمان و زمین را باطل نیافریده‌ام با مفهوم که در آفرینش این دستگاه عظیم هدف عظیم دارم و بازیچه نیافریده‌ام

پس تمام دلخوشی آدمی — زندگی پیدا نشین باشد همی

زانکه آنجا کوی وصل است و کمال — جای شور و عشق و وجد است و جمال

جنت جاوید ما آنجاستی — هر سوی مفتون اگر دلسوز استی

اخوان محبوب را خشنود باد — تا شود دریای رحمت بر تو باز

== گفتار چهل و پنجم — شناخت مولا علی مرد نامی خلقت ==

یک نشان از آنکه اسلام است حق — کن توجه اخوان بر این ورق

---

۲۷ — در آیه ۷۳ و ۷۴ سوره ص که سوره ۳۸ قرآن مجید است فرمود

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ٭ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ

وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ یعنی وقتیکه خدا بفرشتگان امر فرمود

آدم را سجده نمایند پس تمام فرشتگان سجده کردند مگر شیطان که ابا

نمود و سجده نکرد و از کافران بود مقام آدم نزد خدا خیلی بلند است

اولین شاگرد این مکتب علی است — رهبر والامقام و هم ولی است

هست اصولاً از عجایب این وجود — مظهر اضداد و هم اعجاز بود

خانه کعبه تولد شد علی — شد از این مولود عالم منجلی

مسجد کوفه بهنگام سجود — شد شهید و در جوار حق غنود

آن ولادت وین شهادت را ببین — مرد دنیا شد ابالی مبین

او وجودی بود غیر از دیگران — ذره‌ها از جود او این مطلب عیان

اولین مرد مسلمان است او — مرد علم و زهد و ایمان است او

در تمام عمر این محبوب ما — یک دم و هم نشد کان بودی خدا

از عجایب هست کان مرد خدا — روزها در جنگ و شبها در دعا

روز صدها کشته و شب اشکها — ریخته کان بیوه زن شد بی غذا

بود سلطان و امیرالمؤمنین — می نخوردی سیر نان جوین

تا بجای پای او بگذارد رد پس صدای رستگاری را شنود
ای جوان درباره مولا علی بس رسالات و کتاب مستقلی
گفته اند و اینک در این مدعا حق مطلب را نکردندی ادا
زانکه بوده فوق و ممتاز از بشر در صفا و صدق و اوصاف دگر
آنچه در اوصاف مولا گفته اند قطره ای باشد ز دریا گفته اند
در غدیر خم بفرمان [۲۸] امین کرد پیغمبر علی را جانشین
پس تو هم او را خلیفه دان و بس این مقام او را سزد دیگر نه کس

۲۸ ـ آیه ۶۷ سوره مائده که سوره ۵ قرآن عزیز است فرموده
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
یعنی ـ ای پیامبر من بمردم ابلاغ کن آنچه از جانب خدا است بتو ./.

مهر مولا از ازل در جان ما گشته معجونی که ناگردد جدا
ای جوان مهر علی با خود ببر من تو را ضامن اگر کردی ضرر

گفتار چهل و ششم ـ دلائل اولویت مولا علی برای جانشینی پیغمبر اکرم

ای جوان کن قضاوت نزد خویش کز برای جانشینی کیست بیش
بیشتر بعد از پیمبر این مقام از برای کی ز اصحاب کرام
چون کنی فکر و قضاوت با خودت اندکی انصاف و دقت بایدت
میدهی تشخیص کان حق علی است ز انبیا و از فضیلت اولی است

./. ابلاغ کردید و اگر این امر مهم را بعمل نیاوری مانند آنست
که اصولا رسالت خود را انجام نداده ای و خدا کافران را هدایت نمی نماید
زیرا پیغمبر اکرم در حین بازگشت از مکه بمدینه که آخرین حج ایشان بوده در غدیر
خم دست علی را گرفته بالا برده و جانشینی او را بمردم ابلاغ فرمودند

بوجبات جانشینی هست جمع — در علی کو بین اصحاب هست شمع
اینک از آن امتیازات علی — گویمت با اختصار اما جلی
تا کنی تصدیق کاین عالی مقام — ویژه او هست ـ دیگر والسلام

اینک دلائل و امتیازات علی

بود ابن عم و داماد رسول — در جوانی گشت اسلامش قبول
اولین مرد مسلمان بوده است — اندر این ره مرد ایمان بوده است
۲۶ خفت اندر بستر پاک رسول — دشمنان از دار آن نجهید گول
جان خود در کف نهاد آن شب علی — از برای حفظ جان آن نبی
در تمام جنگها با شمشیر زن — بود علی آن شیر مرد صف شکن
بود فاتح در تمام جنگ‌ها — بود بی‌رنگ از تمام رنگ‌ها
نیم سیر از نان جو بودی ولی — داشت نیروی شگفت و پردلی

۳۰ چون بجنگ خندق آن مرد ابد — کشت اندر نوجوانی عبدود
گفت پیغمبر که این فتح علی — کرد دین را پایدار و منجلی
این حدیث است از رسول نامدار — ۳۱ لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

۲۹ـ شبی که دشمنان پیغمبر برای کشتن او متحد شدند و خانه اش را محاصره کردند مولا علی در بستر رسول خوابیدند و حضرت پیامبر بیرون رفتند و دشمنان وارد خانه گردیدند شمشیرها را کشیدند ولی با کمال تعجب دیدند علی در بستر خوابیده نه نبی و مأیوس شدند با این ایثار و از جان گذشتن مولا پیغمبر نجات یافتند و اسلام باقی ماند و قوت گرفت ـ

۳۰ـ در جنگ خندق که از آن جنگ احزاب هم میگویند علی در سن نوجوانی پهلوانی نامی عرب بنام عمرو عبدود که قهرمان زمان و شکست ناپذیر بود و نظیر نداشت بطرز معجزآسائی کشتند پیغمبر فرمودند این فتح علی اسلام را پایدار کرد

روز جنگ بدر شمشیر علی — کرد میدان را ز کشته ممتلی

در احد نام کرد علی کز شمش زیاد — ورنه دشمن دین حق دادی بباد

در نبرد خیبر[۳۲] او اعجاز کرد — درب قلعه کند و از جا باز کرد

۳۱ـ این حدیث مشهور در پیامبر گرامی اسلام درباره مولا علی فرموده لَافَتیٰ اِلّا عَلی لَاسَیفَ اِلّا ذُوالفَقار یعنی جوانمردی چون علی و شمشیری مانند ذوالفقار نبوده.

۳۲ـ خیبر قلعه بزرگی بوده نزدیک مدینه متعلق به یهودیان که درب آن از فولاد و خود قلعه فوق العاده محکم و دارای پهلوانان نامدار در رزم آوری بوده و لی قهرمان اسلام علی ابن ابیطالب درب قلعه را با یک حمله از جای کند و راه را برای ورود لشکر خود باز نمود و مرحب پهلوان نامی یهود را اشکم پاره نمود و فتحی بزرگ و عجیب کرد

اشکم مرحب درید آن پهلوان — در عجب انداخت مردان جهان

بازو و شمشیر و صدق انتساب — پیش برد اسلام را هم در شتاب

سرنگون دیگر بت های عظیم — کرد چندین بت بدست خود دونیم

بود در تقوا و ترس از خدا — مرد اکبر باد لی غرق صفا

علم او معلوم و اعلم بوده است — در کلام پیغمبر اکرم بوده است

کاتب وحی خدا بودی علی — حافظ قرآن کتاب منجلی

او نمودی جمع قرآن خدا — دست ما داد این کتاب رهنما

امتیازات و صفات پاک او — در بیان ناید بدون گفتگو

زین سبب پیغمبر او را برگزید — جانشین خویش فرمود آن سعید

منتها این جانشینی را خدا — بر پیمبر امر کرد از ابتدا

زانکه حقا او جدیر و شایسته بود — جانشینی بهر او بایسته بود

گفتار چهل و نهم ـ در علم علی و حل مسائل غامض

بود علی را علم جفر و حساب | نه بمکتب رفته و خوانده کتاب

دشمنان حضرتش بهر فساد | پس مسائل طرح کردند از عناد

چون که او بود علم الکتاب | فوری آنها را بدادندی جواب

بارها فرمود تا من زنده‌ام [۳۳] | هر که دارد مشکلی گو دیده‌ام

روزی آوردند هفده شتر [۳۴] | تا کند تقسیمشان آن کاربر

بین سه وارث ولی با این سهام | سهم هر یک هم بود اشتر تمام

---

۳۳ ـ مولا علی بارها بر منبر فرمودند ـ سلونی قبل ان تفقدونی

یعنی ـ هر سؤال و مشکلی دارید تا من زنده‌ام بپرسید که دیگران عاجزند

۳۴ ـ توضیح داستان فوق اینکه دشمنان مولا پس از مدتها صرف وقت و تفکر برای مجاب کردن آن بزرگوار این مسئله را طرح کردند

یک دوم، یا یک سوم، یا یک نهم | واقعا آنان نمودی راه گم

حضرتش فرمود از خود یک شتر | آورند ـ و گشت هجده یکسر

بعد فرمودند جای هفده | سهم هر یک بر شما از هجده

چون بسود وارثان بُد قبول | گرچه بدخواهان بر آن گشتی ملول

مردی که مرده و سه وارث دارد و ۱۷ شتر داشته و وصیت کرده پسر بزرگ $\frac{1}{2}$ و پسر دوم $\frac{1}{3}$ و پسر سوم $\frac{1}{9}$ از ۱۷ شتر سهم ببرند طوری که باید شتر سالم برسد ولی در تقسیم شتر سالم به همه نمیرسد حال چه کنیم. حضرت فرمودند شتر خودشان را آوردند و به ۱۷ شتر اضافه کرده و گفتند که پس دستور دادند هر یک از ما هفده ۱۸ شتر سهم میدهیم همه راضی شدند با طریق زیر. بزرگ $\frac{1}{2}$ از ۱۸ شتر ۹ و به پسر دوم ۶ و پسر آخر ۲ شتر رسید که جمعا ۱۷ شتر شد و شتر خودشان هم باقی ماند. این مسئله شباهت با معجزه دارد.

یک دوم شد نه از آن محمل عدد / یک سوم شد شش بدون بحث و رد

یک نهم شد دو جمعاً هفده / اشتر حضرت بماند از هجده

دشمنان شرمنده و حیران شدند / مهربان و آفرین گویان شدند

گفتار چهل و هشتم ـ وزن کردن تیر سنگین وسیله مولا علی

روزی از زندیقی یک تیر آهنین (۳۵) / بود در قایق و خیلی وزین

گفت لازم ما بگو وزنش کنند / قیمت آن تیر از وزنش دهند

نه قپان بود از میان در عرب / مرد زیرکی که بی رنج و تعب

تا کند آن تیر را وزن و دهد / قیمت او را از این مشکل رهند

چون بمولا عرض شد این مسئله / بی تأمل یا کلال حوصله

حاضران را امر فرمود آن زمان / راه وزن تیر باشد این چنین

یک علامت پشت قایق برکشید / تیر را بعداً از آن بیرون کشید

سنگ جای تیر در قایق کنید / آب هر موقع علامت را رسید

سنگ‌ها را وزن بنمایید و هست / وزن آن تیر وزن آنها شکفت

دشمنان شرمنده و حیرت زده / سر فکنده سوی کار خود شده

حال دیدی علم مولای جوان / ز کمال بی‌نهایت یا ز آسمان

شهر علم گفت (۳۶) پیغمبر رسا / در آن باشد علی مرتضی

---

۳۵ ـ توضیح وزن تیر آهنی فوق این است که یک تیر آهنی بسیار سنگین در قایق از راه دریای سرخ آورده بودند که بابت قیمت از او بایستی وزن آن بدهند قپان یا وسایل دیگری که او را وزن نمایند نداشتند موضوع را خدمت مولا علی عرض کردند فرمودند تیر را همچنان در قایق گذارید قایق که در آب فرو رفت علامت به ادیست آن بگذارید سپس تیر را بیرون نموده سنگریزه در آن بریزید تا قایق در آب فرو رود علامت پشت برسد سنگریزه‌ها را وزن نمایید. %

گفتار چهل و نهم – قضاوت مولی علی علیه السلام

بچه‌ای را مدعی بودی دو زن — هر یکی گفتند باشد مال من
داوری بردند در نزد علی — تا بفرماید قضاوت آن ولی
هر دو می‌گفتند باشد مال من — زاده‌ام او را به صد رنج و محن
پس حسین فرمود مولای علیم — تا کنند آن بچه را از هم دو نیم
چونکه مادر گشت بی‌صبر و شتاب — مادر اصلی شد اندر التهاب

بر. که وزن تیر آهنی مطابق وزن همین سنگ ریزه‌ها باشد همین عمل کردند
ملاحظه فرمائید عین قول مولا در این خصوص که در ریاضیات جواز دارد

۳۶ – پیغمبر اکرم فرموده أنا مدینة العلم و علیٌّ بابها
یعنی من شهر علمم و علی دروازه آن شهر این شعر هم در همین رابطه است
که من شهر علمم علی هم در است — در این نقل از قول پیغمبر است

شعله‌ور گردید مهر مادری — چون نبارد مهر مادر سرسری (بیت)
گفت مولا بچه مال این زن است — مادر اصلی است این نه زن آن
بچه را دادند و سوی خانه شد — آن زن دیگر خجل از خانه شد
در خلافت هر زمانی که عمر (۳۷) — گیر کردی در امور مستمر
حل آن از علی جویا شدی — هر گره در کار او بگشود او
پس توسل جو به مولانا علی — کو بود آرام‌بخش هر دلی
مهر او گر در دل تو راه یافت — بس سعادتها که از آن راه یافت
از صفات و دانش این نامدار — در کتاب و جزوه چندین هزار

۳۷ – عمر در زمان خلافت خود مرتکب اشتباهاتی در قضاوت می‌شد که مولا علی تذکر میدادند بهمین جهت عمر بارها گفته لولا علیٌّ لهلک العمر یعنی اگر علی نبود عمر هلاک می‌گردید یعنی راه خطا می‌رفت

گفته اند و حق مطلب را ادا ـ تا نبوده چون نبود بی انتها

ای جوان دست توسل کن دراز — سوی مولا تا بگیرد از تو نیاز

گفتار پنجاهم ـ ایرانیان چون خواهان حق و عدالت بودند لذا
از ابتدا به مولا علی و آل آن بزرگوار ایمان و علاقه مخصوص داشته
و دارند تا جائیکه نام فرزندان و املاک خود را از علی یا مخلوطی از علی
و ناموهای دیگر انتخاب کرده اند اینک ۱۳۱ عدد از این نامها را
برای تبرک و اطلاع جوانان درج مینماید زیرا علی بحساب ابجدی
که از اعداد جمل هم میگویند ۱۳۱ میشود و نیز نام عرفانی بعضی از
عرفا را که از نام علی اقتباس نموده اند مینگارد ـ

ای جوان ایرانیان از ابتدا — با علی بودند در عین صفا
حب خاصی از علی پیدا شدند — تخم مهرش را بدل میکاشتند

ای جوان ایرانیان از ابتدا — با علی بودند در عین صفا
حب خاصی از علی پیدا شدند — تخم مهرش را بدل میکاشتند

همچنان بودند آتش را خرید — این محبت بود در دلها مزید

دائما بودند خیلی خوش پسند — کامشان زاین مهر شیرین به شدند

یاد او دلهایشان را داشت شاد — نام او از آتش جان میفزاد

عشق مولا در دل ایرانیان — نقش بر سنگ است بی رنگ و گمان

همچنین اولاد او دارند دوست — از صمیم دل که مهری بس نکوست

دائما با رنگ تو در این بیان — مهر مولا در دل ایرانیان

از چه میباشد چنین در هر گروه — زانکه مهری است خیلی باشکوه

نام فرزندان خود را با علی — داده زیب و زینت از مهر ولی

عارفانم نام عرفانی خویش — با علی مخلوط کرده بیش و بیش

اینک از این نامها گویم تو را — زانکه آگاهی از آن باشد بجا

نامهائیکه نگویم نا روا — چونکه نتوان کرد با شعرش ادا

این مطالب ایجاد باشد مفید — ای علی یاران ما کن رو سفید

اینک نامهای ایرانیان که با نام علی زینت یافته اند

۱- علی	۸- زلفعلی	۱۵- سلطانعلی
۲- نورعلی	۹- محمدعلی	۱۶- شیرعلی
۳- لطفعلی	۱۰- حسینعلی	۱۷- بهرعلی
۴- کرمعلی	۱۱- حسنعلی	۱۸- بازعلی
۵- رحمعلی	۱۲- شفیعلی	۱۹- قوچعلی
۶- بخشعلی	۱۳- حیدرعلی	۲۰- گرگعلی
۷- خمسعلی	۱۴- غضنفرعلی	۲۱- کلبعلی

۲۲- قربانعلی	۳۳- صفرعلی	۴۴- علی محمد
۲۳- شیخعلی	۳۴- رجبعلی	۴۵- محمدعلی
۲۴- نیازعلی	۳۵- طالعلی	۴۶- علیرضا
۲۵- دُرّعلی	۳۶- علی نقی	۴۷- علی اکبر
۲۶- بحرعلی	۳۷- چراغعلی	۴۸- علی اصغر
۲۷- عباسعلی	۳۸- امامعلی	۴۹- علیشاه
۲۸- قنبرعلی	۳۹- دادعلی	۵۰- علی یار
۲۹- ملاّعلی	۴۰- مرادعلی	۵۱- یارعلی
۳۰- مولاعلی	۴۱- یوسفعلی	۵۲- امانعلی
۳۱- شعبانعلی	۴۲- نجاتعلی	۵۳- قوامعلی
۳۲- رضانعلی	۴۳- نظرعلی	۵۴- علیقلی

۵۵ ـ ہمت علی
۵۶ ـ نصر علی
۵۷ ـ سابق علی
۵۸ ـ مراد علی
۵۹ ـ کدخدا علی
۶۰ ـ نقد علی
۶۱ ـ فتح علی
۶۲ ـ گدا علی
۶۳ ـ بہار علی
۶۴ ـ احمد علی
۶۵ ـ حسن علی

۶۶ ـ ہیبت علی
۶۷ ـ مہر علی
۶۸ ـ درویش علی
۶۹ ـ غلام علی
۷۰ ـ شاہین علی
۷۱ ـ علی داد
۷۲ ـ مدد علی
۷۳ ـ گنج علی
۷۴ ـ قاسم علی
۷۵ ـ علی جان
۷۶ ـ بابا علی

۷۷ ـ خیر علی
۷۸ ـ فضل علی
۷۹ ـ برات علی
۸۰ ـ جواد علی
۸۱ ـ عبد علی
۸۲ ـ امیر علی
۸۳ ـ عشق علی
۸۴ ـ امید علی
۸۵ ـ یاد علی
۸۶ ـ علی مردان
۸۷ ـ علی اشرف

۸۸ ـ علی ارفع
۸۹ ـ علی امجد
۹۰ ـ مسعود علی
۹۱ ـ ناصر علی
۹۲ ـ قبلہ علی
۹۳ ـ نذر علی
۹۴ ـ عوض علی
۹۵ ـ شوق علی
۹۶ ـ غنچہ علی
۹۷ ـ یل علی
۹۸ ـ کمند علی

۹۹ ـ رکاب علی
۱۰۰ ـ مست علی
۱۰۱ ـ صاحب علی
۱۰۲ ـ فیض علی
۱۰۳ ـ سبز علی
۱۰۴ ـ کرامت علی
۱۰۵ ـ شیرین علی
۱۰۶ ـ [illegible] علی
۱۰۷ ـ حاج علی
۱۰۸ ـ وزیر علی
۱۰۹ ـ دوست علی

۱۱۰ ـ قند علی
۱۱۱ ـ وجیہ علی
۱۱۲ ـ یعقوب علی
۱۱۳ ـ علیہ خانم
۱۱۴ ـ عالیہ خانم
۱۱۵ ـ علویہ خانم
۱۱۶ ـ ثنا علی
۱۱۷ ـ یونس علی
۱۱۸ ـ گرامی علی
۱۱۹ ـ محبت علی
۱۲۰ ـ ذاکر علی

۱۲۱ـ محرم علی = این ۱۲۱ نام که بحروف ابجد با علی ۱۱۰ بود برای
نمونه درج گردید و الا نامهای بسیار دیگر هم از جمله با نام علی معمول است

اینک نام یا لقب عرفای بعضی اقطاب پیران عرفا

۱ـ مظهر علیشاه	۹ـ صفا علیشاه	نام املاک و محلات با علی
۲ـ منور علیشاه	۱۰ـ محب علیشاه	۱ـ آبعلی
۳ـ مظفر علیشاه	۱۱ـ معصوم علیشاه	۲ـ چشمه علی
۴ـ مشتاق علیشاه	۱۲ـ منصور علیشاه	۳ـ علی آباد
۵ـ مونس علیشاه	۱۳ـ رحمت علیشاه	۴ـ علویه
۶ـ نور علیشاه	۱۴ـ صالح علیشاه	
۷ـ فؤاد علیشاه	۱۵ـ سعادت علیشاه	
۸ـ صفی علیشاه	۱۶ـ آذر علیشاه	

ونیز بنیت تبرک میدانند که محبت ایرانیان بمولا علی تا آن حد بوده و هست که نام
فرزندان خود را بآنچه منسوب بآنحضرت است گذارده و میگذارند مثلاً —

۱ـ نام ذوالفقار را که شمشیر علی بوده بفرزندان خویش داده و میدهند
مانند ذوالفقار خان یا ذوالفقار تنها (پسر عموی نگارنده اسمش
ذوالفقار خان بود) —

۱ـ قنبر که نام غلام مولا علی بوده به بعضی پسران ایرانی داده شده و میدهند
مانند قنبرخان یا قنبر تنها که عده ای باین نام هستند —

۳ـ حیدر که یکی از اسامی آن بزرگوار است بفرزندان داده اند
مانند حیدرخان یا حیدر تنها که در کرمان چند نفر باین نام میباشند

۴ـ شیعیان اعتقاد دارند که مولا علی موقع مردن بر بالین آنان تشریف
فرما میشوند و نمیگذارند در حال احتضار و عوالم بعدی ناراحت گردند.

حافظ شاعر و عارف بزرگ در اینمورد گفته است ـ

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حور العین ـ
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم ـ

۵ ـ فضائل مولا علی به اندازه‌ای والا است که دشمنان هم اقرار دارند بعضی عقیده دارند بس که عده‌ای او را خدا دانسته و میدانند که اینها را علی اللهی میگویند ـ
حتی شافعی امام یک فرقه از اهل تسنن چنین گفته ـ

کَفی فی فَضلِ مولانا علیٍّ — وُقوعُ الشَّکِّ فیهِ اَنَّهُ اللّه
وَ ماتَ الشّافعیُّ وَ لَیسَ یَدری — علیٌّ رَبُّهُ اَم رَبُّهُ اللّه

یعنی ـ در فضیلت مولا علی همینقدر کافی است که خدا بودنش مورد شک است
و شافعی مرد و ندانست که علی خدای اوست یا خدا
خلاصه شخصیت و فضائل علی را نمیتوان احصا نمود و بیان بنان عاجزند

گفتار پنجاه و یکم ـ پیغمبر اکرم قبل از غدیر خم بارها مولا علی را جانشین خود معرفی فرموده‌اند و اینکه الا نسل آن بزرگوار ائمه بحق میباشند

آنچنان پیغمبر ما در غدیر — کرد علی را جای خود بر ما امیر
پیش از آنهم بارها گفتی نبی — نیست ما را جانشین غیر از علی
پس علی اول امام و پیشوا است — هر که این دعوی نموده بر خطا است
اولین باری که پیغمبر نمود — جانشین خود علی آن روز بود
کابتدای بعثت آن عالیجناب — کرد دعوت قوم را از شیخ و شاب
عرضه کرد اسلام را بر قوم و خویش — رد نمودند و پیغمبر شد پریش
گفت علی من حامی دین تو ام — پشتیبان دین و آیین تو ام
با همین شمشیر و جان و مال خویش — در ره دین تو کوشم زره بیش
گفت پیغمبر با آواز بلند — ای علی شیر خدا ای ارجمند

بعد من باشی وصی و جانشین | در حیاتم هم برادر هم قرین
من چو موسی و تو هارون منی | ای علی تو گوشت و خون منی
یازده تن پیشوا بعد از علی | هست یارا طبق گفتار نبی
جمله از نسل و زخون انجاب | صاحب اعجاز و علم مجاب
از گناهان پاک و محفوظ از خطا | صاحب امر و ولایت از خدا [۳۸]

۳۸ - از جابر ابن عبدالله انصاری نقل است که چون آیه مبارک
أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ
نازل گردید رفتم خدمت حضرت رسول و عرض کردم خدا و رسولرا
قبلاً شناخته‌ام ولی اولوالامر که طبق این آیه اطاعت
آنان قرین اطاعت خدا و رسول میباشد چه کسانی هستند
پیغمبر اکرم فرمودند آنان خلفا و جانشینان منند ٪

پس بود یارا امامان هشت و چار | کز مشیت بوده‌اند برقرار
چون بغیر از نبی و فاطمه | چارده معصوم دست آمده
صاحب امر بود و محبوب خدا | پادشاه اسلام و هم ما

٪ پیشوای مسلمانان اول آنان علی فرزند ابیطالب پس حسن
بعد حسین بعد علی ابن حسین و پس از آن محمد ابن علی که در تورات بباقر
معروف است پس صادق جعفر بن محمد بعد ~~علی بن موسی~~ موسی بن جعفر
بعد علی بن موسی پس محمد بن علی بعد علی بن محمد بعد حسن بن علی
بعد هم نام و هم کنیه من (محمد - ابوالقاسم) حجت خدا در زمین و
ذخیره الهی در میان بندگانش فرزند حسن بن علی (امام زمان ع)
که مشیت خداوندی از شیعیانش پنهان بود و با امر الهی ظاهر و دنیارا
از ظلم و فساد و با عدل و داد و دین واحد و اجرای قرآن کریم پر کند ٪

آنکه آورد آفرینش در وجود | شرک و جهل و ظلمت از ایشان زدود
چهارده نفس مقدس بهر ما [۳۹] | پشتبانند اندر دو سرا
جانشینان خدا اندر زمین | این ذوات پاک باشند ای قرین

بسعادت ابدی خواهند رسانید با نقل این حدیث روشن شد که
۱۲ امام را پیغمبر اکرم قبل از تولد الا آخر آنان با نام صریح معرفی فرموده
و در این موضوع مدارک و احادیث زیاد داریم و پیروان آیات قرآن صحت آنرا
تأیید نموده و زنگ شبهه را از دلها زدایند

۳۹ - نام شریف ۱۲ امام ما شیعیان در بالا درج گردید و چون حضرت
محمد پیغمبر گرامی و حضرت فاطمه علیها السلام را بآنان بیفزائیم ۱۴ معصوم میشوند
توضیح آنکه معنی آیه اطیعوا الله ما امرایه که در ابتدای این پاورقی درج گردیده اینست
خدا و رسول و صاحبان امر خود را اطاعت نمائید و پیروی نمائید

با اعتقاد خویش جانا پایدار | تا شوی اندر دو عالم رستگار
چون امام و پیشوا و رهبرند | راه ایشان رو که انسان پرورند
علمشان علم لدنی بوده است | اینچنین بوده نشیب از الست [۴۰]
نام ایشان را بخوان اندر کتاب | حفظ کن وز امر آنان سر متاب
شرح حال و زندگیشان را بخوان | تا شناسی پیشوایان جهان
پس قدم نه جای پای آن همام | تا مسلمانی شوی عالیمقام

---

۴۰ - الست روز یا زمان و لحظه‌ای بوده که خداوند این عالم و
هستی را خلق و وظایف و خاصیت‌های جنبندگان و اجسام را معین فرمود
طبق آیه ۱۷۱ سوره اعراف که سوره ۷ قرآن حکیم است از همه فرمود
الست بربکم الاعلی یعنی آیا من خدای بلند پایه شما نیستم؟
جواب شنیدند بلی و همه او را بخداوندی و توحید ستودند

واضحاً آیات روشن از خدا / بوده اندر این زمان حق نما

گر که خواهی خوب بشناسی خدا / این جوان را این چنان کن اقتدا

لمعهٔ پنجاه و دوم - در این مورد که بعضی دشمنان گویند پیغمبر جانشین معین نکرد

این جوان با درایت گوش دار / با تعقل بی تعصب هوشیار

بشنو این گفتار کوی کاردان / جانشین تعیین نفرماید عیان

تا نیفتد در امت او اختلاف / عده‌ای افتند در راه خلاف

چونکه این امری بود حتمی عظیم / کی بلا تکلیف بگذارد حکیم

پس مقرر کرد علی را انتخاب / چون ولایت بود فصل الخطاب

گر بگویی امر جمهوری بود / کی پیغمبر چنین دستور بود

وانگهی کی گشت جمهوری عمل / چون نبود اکثریت در محل

در مدینه چند تن دنیاپرست / کرد تعیین جانشین در یک نشست

جسم پاک خاتم پیغمبران / گرم میبود و هنوز اندر میان

نام این را بشنوان جمهور داد / یا که الهم جانشین بر آن نهاد

در مدینه اکثری اصلاً نبود / بهره بردند از این مطلب یهود

از مسلمانان کمی ساکن بدند / در مدینه الهم از اعراب چند

باقی در شهرهای دور دست / در بیابانها و صحراها و دشت

بوده ساکن در پیمبر چون خبر / زانکه رحلت بعد ما شد منتشر

پس نبود اندر مدینه عده‌ای / کاکثریت باشد در شهر نبی

پس در این صورت نبوده جانشین / زانکه رویی کار آمد این چنین

جانشین واقعی باشد علی / کس نباشد جز علی ما را ولی

اولین اول ما شیعیان / با دلایل او بود ای نوجوان

پس اگر تو شیعه‌ای او را بدان / بعد پیغمبر امام شیعیان

گفتار پنجاه و سوم ـ مولا علی ما را بفعالیت در امور شایسته فرمود

یک کتابی از علی در دست ماست　　بعد قرآن آن کتابی پر بهاست
نام آن نهج البلاغه میبود (۴۱)　　جان و دل از خواندنش روشن شود
هر چه خواهی هست اندر این کتاب　　فضل و علم و معرفت از آن بیاب
داده دستوری با مولا در آن　　بهترین دستور باشد در جهان
گفته کوشا باش در کار جهان　　از برای آخرت هم همچنان

۴۱ـ از مولا علی کتابی در دست هست بنام نهج البلاغه که بعد از قرآن جامعترین و فصیحترین کتاب میباشد خواندن آن فضیلت دارد مولا در همین کتاب فرموده که برای دنیا انقدر فعال و کوشا باشید که گوئی همیشه زنده اید و برای آخرت طوری عمل کنید که گوئی فردا میمیرید واقعاً دستوری است جامع و جالب و کامل

بهر این دنیا چنان بنمای کار　　زنده هستی تا ابد ـ لیل و نهار
در برای آخرت کن اینچنان　　تا بمیری از زنده ای ای نوجوان
واقعاً دستور مولا کامل است　　این جهان و آن جهان را شامل است
هم بیاد دنیا و هم آخرت　　هست نافع بهر حال و عاقبت
هر چه از مولا بگویم شبنمی است　　در بر دریا که از افزون تر است

گفتار پنجاه و چهارم ـ نیروی دید انبیا و ائمه اطهار ع است

الجوان نیروی دید انبیا　　کرده محدود و نبود قبل ما
دیدشان باشد وسیع و غیب بین　　دل بخوانند از نگاهی بر جبین
دیده هر موقع نماید اقتضا　　وصل بنماید دل را با خدا
از زمان کون و مکان بلند جو　　شرق و غرب و از شمال و جنوب
شد برابراهیم آتش گلستان　　زانکه میبود دلش با دلستان

آب چون آتش شود آتش هم یخ — پشه ای کرکس شود کرکس ملخ

معجز عادی چو ما عادی شوند — نی شنیدند و بگویند و خورند

بود پیغمبر زمانی همچو ما — با زن و فرزند و اصحاب وفا

وقت دیگر با خدا پیوست راز — وحی نازل میشدش آن سرفراز

کلمینی یا حمیرا میزدی — گاه دیگر آن جلیل ایزدی

هر زمان میکرد دل سوی خدا — میشدش روشن جهان ما سوا

پرده بالا میزدند پیش از نظر — میشد از ماضی و آینده خبر

چشم او میدید اعماق امور — میشنیدی گوش او از راه دور

سایر پیغمبران هم همچنین — همچنان بودند کلی دوربین

لیک در حد فضیلتهای خویش — داشتند این موهبت را نه بیش

این مواهب را خداوند جهان — مرحمت فرموده بر پیغمبران

امامان نیز بود این مرتبت — داشتند این موهبت از هر جهت

اعتقاد بر تمام ۴۲ انبیا — گشته در اسلام واجب بهر ما

اعتقاد بر ملایک نیز هم — واجب آمد طبق قرآن کرم

آنچه نازل گشته از سوی خدا — در کتاب آسمانی جمله را

معتقد باش و کن از آن عمل — زانکه باشد امر یکتای اجل

---

۴۲ - خداوند در آیه ۲۸۵ سوره بقره که سوره ۲ قرآن مجید است میفرماید
وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ
لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ - یعنی -
ایمان آورندگان همگی ایمان آوردند بخدا و فرشتگان او و کتابهای
او و رسولان او فرق نگذاریم میان احدی از رسولان او
ملاحظه فرمودید اعتقاد بر تمام انبیا و فرشتگان و کتب آسمانی واجب گردید

گفتار پنجاه و پنجم - دین اسلام بر پایه دانش بنا شده و قرآن کریم بر نامه آن است

دین علم است ای جوان اسلام ما / بر اساس علم گردیده بنا

اولین آیه که نازل شد ز دین (43) / اقرأ باسم ربک ای نازنین

یعنی ای انسان بخوان تا زنده ای / امر میباید بکن گر بنده ای

همچنین نون و القلم ما یسطرون (44) / بر قلم سوگند خورده حق فزون

پس ببین خواندن نوشتن را خدا / کرده سرآغاز دین مصطفی

دین اسلام است دین علم و فضل / علم شد از مسلمین در غرب نقل

این کتاب بوعلی قانون - شفا / درس میدادند در دانش سرا

در فرانس و انگلستان ای جوان / تا همین قرن و زمانهای اخیر

کتب اسلام و قرآن علم را / منتشر بنمود در دنیای ما

---

43 - اولین آیه ایکه به پیغمبر اکرم نازل گردید آیه اول سوره مبارکه علق میباشد که چنین است اِقرَأ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَق یعنی بخوان بنام خدائیکه آفرینش را آورد ملاحظه فرمائید اولین امر خداوند خواندن میباشد حتی اولین واژه ایکه خدا در قرآن آیات افتتاح فرموده واژه بخوان است و در آیات 4 و 5 همین سوره فرموده اَلَّذی عَلَّمَ بِالقَلَم عَلَّمَ الاِنسانَ ما لَم یَعلَم یعنی خدائیکه بوسیله قلم آموخت و یاد داد انسان را آنچه را نمیدانست ملاحظه فرمودید بعد از خواندن نوشتن در دین اسلام پایه و اساس قرار داده شد پس دین علم و فضل و هنر است -

44 - آیه اول سوره القلم که سوره 68 میباشد فرموده ن و القلم و ما یسطرون یعنی سوگند بقلم و آنچه را مینویسند توجه فرمائید خداوند بقلم و نوشته هایش سوگند خورده اهمیت مطلب بخوبی نمایان است

پس تمدن و آنچه بیدار و بشر | گشته از اسلام و قرآن منتشر

پایه‌ی نشر تمام این علوم | مکتب اسلام باشد نی ز روم

چونکه بگرفتند علم از دست ما | خود عمل کردند و کامل علم را

هر کتابی بود نزد مسلمین | برده خارج ز اولین و آخرین

جمع کرده این کتب را بی‌شمار | بهره‌ها برده ز علم و فن و کار

منتهای آن عمل بنموده اند | این کتب را با تفکر خوانده اند

از زمان کاسلام دنیا را گرفت | علم ما اندر اروپا پا گرفت

همچنین آثار ما را از هنر | زر بدند و بهتر از دُر و گهر

برده در موزه‌ها جا کرده اند | باعث اعجاب دنیا کرده اند

آنچه اسباب قدیمی و نفیس | مسلمین را بوده برده انگلیس

زینت و زیور شده در موزه‌ها | از همه آثار خوب و پربها

پس جوان دیدی که علم مسلمین | باعث نشر تمدن در زمین

گفتار پنجاه و ششم — بیانی در شناخت قرآن کریم معجزه پیمبر اسلام

ای جوان قرآن نباشد یک کتاب | چون کتاب جبر و فیزیک و حساب

این کتاب آسمانی میبود | فوق آنچیزی که میدانی بود

برترین معجز که از سوی خدا | گشته نازل از برای انبیا

این کتاب علم و دانش میبود | خواندنش بهتر ز فارسی میشود

کرده تضمین حفظ قرآن را خدا [۴۵] | در وجود قرآن بود این ماجرا

۴۵ - در آیه ۹ سوره حجر که سوره ۱۵ قرآن است حفاظت فرموده

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ - یعنی

ما که خدا هستیم قرآن را فرو فرستادیم و بطور قطع از آن محافظت میداریم.

لذا حفظ فرماید خدا قرآن را با وجود دستبرد و تحریف دشمنان نگاه داشته

هر چه گردد پیر برناتر شود　　　در میان خلق گویاتر شود

میبود بر پایه عقل استوار　　　زانکه کرده نازلش پروردگار

میبود سرچشمه علم و هنر　　　او نموده بار ابدانش راهبر

این کتاب رازهای خلقت است　　　از برای نوع انسان همت است

منبع هر برکت و نعمت بود　　　روح را آرامش بیحد دهد

حفظ فرماید بشر را از بلا　　　میدهد هر درد مشکل را شفا

در خود قرآن خدا خورده قسم [۴۲]　　　نازل قرآن جاویدان هم

---

۴۲ - در سوره نزول قرآن خداوند در آیات از ۷۴ تا ۷۹ سوره الواقعه فرموده فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ـ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ٪

هر چه خواهی هست اندر این کتاب　　　خواندنش هم لطف دارد هم ثواب

رهنمای این جهان و آن جهان　　　هست قرآن عزیز جاودان

اینکه نامش هست قرآن کریم　　　زین سبب باشد که این ذکر عظیم

آیه‌ها و معنی و تفسیر آن　　　میبود خیلی وسیع و پر بیان

زیر هر بطنی بود بطنی دگر　　　جمله پر معنی و پر مغز و اثر

٪ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی ـ بمکان و موقعیت ستارگان سوگند بدرستیکه اگر بدانید سوگندی بزرگ است بتحقیق که آن قرآن کریم است که در کتاب پنهانی درج میباشد مس نکنند آنرا مگر پاکیزگان (۱)

فرو فرستاده شده از جانب پروردگار جهانیان ـ

بملاحظه میرسد که در این آیات مبارک خداوند سوگند خورده که قرآن کریم را خودش نازل فرموده و در کتاب پنهانی نزد پروردگار موجود میباشد

هر چه خواهی میدهد قرآن بما | زین سبب باشد کریم و پر بها
پس بچشم دل بنگر و احترام | کن نظر بر این کلام مستدام
چونکه بعضی از جوانان بی خبر | مانده اند از این کلام حق اثر
لازم آمد اینکه بیدارشان کنم | سوی قرآن راه پیماشان کنم
تا ز قرآن بهره کافی برند | با کمال احترامش بنگرند
وانگه ایمانشان کامل شود | تا صفا و نورشان در دل شود
پس جوانا محترم دار این کتاب | مولی از دستورهایش سر متاب

گفتار پنجاه و ششم - کشورهای ابرقدرت قرآن را کوچک جلوه دادند

ای جوان این بحث جالب را بخوان | کز سه قرن بیشتر بیگانگان
قصد استعمار ما را داشتند | تخم تدبیر و حیل میکاشتند
بود قرآن مانعی در کارشان | زانکه دلها داشت از ایمان نشان

چونکه قرآن امر داده بر جهاد ۴۷ | دشمنان از بیم کشتار زیاد
دست تدبیر و حیل کردند باز | تا نباشد جنگ آنان را نیاز
اولین نیرنگشان این حیله بود | کان ز قرآن نور ایمان میربود
تا شود قرآن حقیر و بی بها | طرح بنمودند آنان نقشه ها
تا که ایمان مسلمانان شود | زایل و توهین بقرآن شود
زین سبب کردند قرآن را حقیر | گرچه خود باشد بصورت شهیر

---

۴۷ - آیه ۹ سوره تحریم که سوره ۶۶ قرآن کریم است چنین فرموده
یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ یعنی ای پیامبر گرامی جهاد کن با کفار و منافقان و سخت گیر بر آنان که جایگاهشان دوزخ است و بد بازگشتی میباشد آیات جهاد زیاد است بهمین یک آیه اکتفا شد

ابتدا دادند دست این و آن
پاره قرآنها چرک اندر نهان

تا که در کوی و مزار و کوچه‌ها
با غلط خوانند آنرا بچه‌ها

یا بقصد رسان بخوانند این کتاب
با طریقی زشت و بیرون از نوا

کوچک و بیقدر و بی ارزش شود
تا که کم کم محو و از دلها رود

چونکه قرآن رفت دیگر هیچ نیست
بت پرستی و مسلمانی یکی است

دشمن از دلها برد ایمان آن
برد ارج و عزت و عنوان آن

تا که ملتهای اسلامی شوند
ناتوان و جاهل و بی قید و بند

آنزمان منظورشان گردد عمل
با کمال حیله و دوز و دغل

گفتار پنجاه و سیم ـ گلادستون نخست وزیر انگلیس قرآنرا بمجلس عوام برد

آن شنیدستم وزیر انگلیس
برد از قرآن یکی جلد نفیس

توی مجلس گفت با آنها سخن
گوششان باشد باین گفتار من

تا که این قرآن میان مسلمین
حکم فرما باشد و معیار دین

ما ز استعمار آنان عاجزیم
مانده اقدامات ما آنجا عقیم

باید اول کرد کاری کاین کتاب
افتد از اوجی که دارد در سحاب

تا شود قرآن در آنجا مبتذل
گردد ایمان مسلمانان بدل

آنزمان بتوان که استعمار را
کرد تحمیل و بر ایشان بار را

مجلس ملی باین گفتار او
رای مثبت داد بر کردار او

در بیان بیش گفتم کارشان
گر بخوانی الجوان یکجا بخوان

بین چه توهین‌ها بقرآن کرده‌اند
سود هم از این عمل‌ها برده‌اند

دنباله بحث بالا در مورد ظلم دشمنان بقرآن

الجوان آن ضد قرآن حال هم
میخورد بر چشم اما بیش و کم

زین سبب بعضی جوانان این زمان
گشته قرآن کوچک اندر نزدشان

چونکه از طفلی بدیده اینچنین ... خوار گشته این کتاب نازنین

گاه در دست گدای دیر اند ... گه بقبرستان از آن مستنیر اند

گه بدست بچه‌ها در کوچه‌ها ... پاره قرآن دیده بی ارج و بها

لاجرم عزّ و مقام این کتاب ... نزدشان ناچیز گشته از شباب

چونکه معنی را نمیفهمند از آن(۷) ... گشته بی معنی کتابی نزدشان(۸)

بر جوانان مسلمان واجب است ... اندکی تازی بیاموزند و بس

کار آسانی برای این گروه ... عشق اگر آید نگردی بس ستوه

تا ز قرآن درک معنی را کنند ... بهره‌ها از این کتاب حق برند

نیز هر دو بیت بالا در اهمیت قرآن حکیم

بارک الله جوانانی فکور ... کرده در قرآن و آیاتش مرور

واقف از تفسیر قرآن گشته اند ... مطلع بر عزت آن گشته اند

دانش قرآن بسی آموخته ... عشق قرآن جانشان افروخته

حظ برند از خواندن آیات آن ... تازه گردد روحشان و قلبشان(۱)

هر کجا تفسیر قرآن میشود ... میروند این مردمان با خرد

بر مقام و قرب آن پی برده اند ... بس ز لال از چشمه‌اش نوشیده اند

چونکه قرآن خوانده گردد با ادب ... گوش بنهادند بر آیات رب

ساکت و آرام بنشینند و رو (۴۸) ... جانب قرآن نموده با وضو

چونکه گردد خوانده قرآن مجید ... لرزه بر اندامشان افتد چو بید (۴۹)

۴۸ - در آیه ۲۰۳ از سوره ۷ اعراف که سوره ۷ قرآن است فرماید وَاِذا قُرِئَ القرآنُ فاستمعوا له وَ اَنصِتوا لعلّکم ترحمون یعنی هرگاه که قرآن قرائت شود گوش دهید و خاموش باشید باشد که مورد رحم قرار گیرید.

زانکه در قرآن بفرموده خدا — چون تلاوت میشود آیات ها
با ادب باشید و ساکت با وضو — با توجه گوششان باشد با او
چون بآیات بشارت میرسند — از نشاطش همچو مرغان میپرند
چون بخواند قاری آیات عذاب — میکنند از ترس محشر بهره آب
میکند برداشت از هر آیه ای — آنچه دارد از نصیحت مایه ای
چونکه قرآن خود کتاب ناطق است — وآنچه فرموده تمامی صادق است

---

۴۹ - مگر خداوند در آیه ۲۱ سوره حشر که سوره ۵۹ قرآن مجید است فرماید
لَوْ أَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ یعنی - اگر فرستاده بودیم این قرآن را بر کوه هر آینه دیده بودی از فروتنی شکافته خورده از ترس خدا - پس جوانان عزیز - بقرآن با کمال احترام و ترس از خدا بنگرید و بخوانید

از تفکر هست در قرآن ۵۰ آیه ها — وز تعقل یادش پیرایه ها
گفته ای انسان تفکر کن زیاد — در زمین و آسمان و ابر و باد
تا شوی روشن بکُنه این وجود — وانکه آورده چنین بود از نبود
نیز فرموده تعقل کن بشر — تا بدانی راه خوب و راه شر
پس جوان میدان قرآن محترم — تا شود راضی خداوند کرم

---

۵۰ - آیه ۱۱ و ۱۲ سوره نحل که سوره ۱۶ قرآن مجید است فرموده
يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ - وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - یعنی - خدا میرویاند با آن آب برای شما کشت و زیتون و درخت خرما و …

گفتار پنجاه و نهم ـ قرآن کتاب علم و حقایق است و تر و خشکی نیست در آن نباشد

ای جوان قرآن کتاب روشن است ـ نیست خشک و تر که در این نامه نیست ۵۱

از تمام علم‌ها دارد نشان ـ طالب علمی اگر ای نوجوان

مطمئن می‌باش کاین قرآن ما ـ گشته نازل بر محمد از خدا

اینک از بهر نمونه ای جوان ـ چند مطلب گویمت ای نوجوان

گفته در قرآن که گردد آن بیان ـ آیه فج عمیق ۵۲ آن ببین

۵۰ـ و انگورها و انواع ثمرهای دیگر بدرستیکه در این امر نشانه است برای
کسانیکه اندیشه میکنند و مسخر کرده برای شما شب و روز و خورشید و ماه و
ستارگانی که تسخیر شده‌اند بفرمان خدا بدرستیکه در آن هر آینه نشانه‌هاست
قومیرا که تعقل در می‌یابند ملاحظه فرمائید قرآن چگونه بشر را به تفکر و تعقل و
توجه دعوت مینماید از این تذکرات در قرآن کریم زیاد نازل گردیده است

راه دور از گود شد گردی بود ـ گر مسطح بود گودی نابود

همچنین در زعم بفرموده خدا ـ این زمین چون مهد باشد در فضا ۵۳

کودکان خسبند در این مهد را ـ بین چه تشبیهی نکو کرده خدا

۵۱ـ خدا در آیه ۵۹ سوره انعام که سوره ۶ قرآن جامع است فرموده
لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین ـ یعنی
تر و خشکی نیست که در قرآن مجید نباشد

۵۲ـ در آیه ۲۸ سوره حج که سوره ۲۲ قرآن کریم است میفرماید
وأذن فی الناس بالحج یأتوک رجالاً و علی کل ضامر
یأتین من کل فج عمیق ـ یعنی ای پیامبر ندا کن مردم را برای حج
بیایند تو را مردان پیاده و سوار بر شترها از راههای دور و گود
اینجا اشاره بگرد بودن کره زمین فرموده زیرا راه دور و گود علامت گردی است

مهد چون حرکت کند پس این زمین — نیز حرکت میکند اعجاز بین

این مطالب از زمان مجهول بود — حرکت و گردش نامعقول بود

گفت قرآن هجده این علم‌ها — ز بشر مکشوف و روشن شد بجا

چارده قرن جلوتر گفته است — این مطالب را خداوند الست

گفتار شصتم — نیز در مطالب قرآن که علم امروز هم پذیرفته است

۵۴

همچنین فرموده کاندر چار دور — ساختم من این زمین را بی قصور

---

۵۳ — در آیه ۶ سوره نبأ که سوره ۷۸ قرآن حکیم است فرموده

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۝ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا

یعنی — آیا زمین را مانند گهواره قرار ندادیم و کوهها میخهای [illegible]

۵۴ — در مورد پیدایش کره زمین و تهیه مواد غذائی بی حد و حصر

برای اعاشه مخلوق در آیه ۹ سوره فصلت که سوره ٪

آنچه لازم بوده بهر این بشر — همچنین از بهر مخلوق دگر

خلق کردم اندر این دور چهار — تا که کمبودی نگردد آشکار

این بود عیناً همان دوران چار — کاین زمان علم بشر کرده اظهار

چارده قرن از نزول این بیان — بیست سر بگذشت اما این زمان

علم بر صدق و حقیقت زد رقم — گشت اعجاز کلام حق علم

٪ ۴۱ قرآن حق گویا شد فرموده وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِن فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ — یعنی خداوند در کره زمین کوههای استوار برافراشت و برکت داد و اندازه گیری نمود خوردنیها را در چهار دوره بخواهندگان که عمل کنند بطور مساوی از زمین بهره برداری نمایند و خدا به آنان میدهد — علم امروز هم برای تکامل زمین چهار دوره شناخته و قرآن آنرا تائید کرده است

پس پسر دیدی که قرآن معجزاست / آدم از آوردن آن عاجز است

گفتار شصت و یکم — نیز در مطالب قرآن که علم امروزی پذیرفته

هل أتی را خوان بقرآن ای جوان / تا صفا بخشی بروح و جسم و جان

گفته در این سوره قرآن ای پسر / من ز مخلوطی [۵۵] ز نطفه این بشر

خلق بنمودم نمایم رهبری / تا مصون ماند ز شرک و کافری

---

۵۵ - خدا در آیه ۲ سوره هل أتی که سوره ۷۶ قرآن است فرموده
إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتليه
فجعلناه سميعا بصيرا یعنی خلق کردیم انسان را
از نطفه مخلوط زن و مرد و آزمودیمش و او را شنوا و بینا کردیم
جوانان عزیز ملاحظه فرمودید که قرآن مجید در ۱۴ قرن پیش
که نیز بعلوم امروزی دست نیافته بود فرموده که نطفه زن و مرد

همچنین فرموده [۵۶] انسان قرنها / بوده نادان - بی توجه - بی بها

قابل ذکری نبوده آن زمان / چونکه نادان بوده مانند ددان

این همان عصر حجر بوده که ما / بوده در جنگل و یا در غارها

لیک اندر پرتو هوش و بیان / شد مسلط بر زمین و آسمان

حال هم با سرعتی هر چه تمام / میگذارد سوی علم و رشد گام

با مخلوط شده و جنین را میسازند در نتیجه انسان بوجود میاید حال
آن زمان نمیدانستند نطفه زن هم وجود دارد و این دانش اخیراً بر
بشر روشن گردیده پس دانستید قرآن معجز و کتاب دانش میباشد
۵۶ - آیه اول سوره هل أتی که قبلا ذکر شد میفرماید هل أتی علی
الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا یعنی
آیا برای انسان دوره ای از زمان گذشته که چیزی قابل ذکر نبود —

تا که دست آرد نهایت در کمال / راه یابد در حریم ذوالجلال

نطفه امشاج کان گشته بیان / مفتش مخلوط باشد ای جوان

هیچکس در این زمان واقف نبود / نطفه زن هم همی دارد وجود

بعدها ثابت شد اینکه در رحم / میشود اسپرم مرد و زن بهم

اینچنین مخلوط گردد نطفه ها / عین آنچه گفته در قرآن خدا

پس کتاب علم قرآن خدا است / زین جهت ما فوق فهم و درک ما است

گفتار شصت و دوم ـ قرآن فرموده در کرات دیگر حیات وجود دارد

همچنین فرموده کاندر آن کرات / زندگی باشد و خلق و حیات ۵۷

بارها فرموده در قرآن چنین / کانچه مخلوق است در روی زمین

نیز هر کس هست اندر آسمان / جمله تسبیحش کنند از مغز جان

در چنین آیات مَن رفته بکار / هستی مَن شد کسان بی شمار

پس بطور قطع اندر این کرات / زندگانی هست و مخلوق و حیات

این زمان دانش پژوهان گفته اند / هست اندر کهکشان مخلوق چند

پس تو مشکلی نباشد در جهان / کان نباشد در کتاب جاودان

---

۵۷ ـ در آیه ۴۴ سوره بنی اسرائیل که سوره ۱۷ قرآن کریم است فرموده

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ

یعنی تسبیح مینمایند مر او را آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس در آنها هستند ـ و نیز در قرآن معجز آیات زیادی موجود است که فرموده يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی تسبیح مینمایند خدا را کسانی که در آسمان و زمینند ـ لذا چون ضمیر مَن بمعنای کسان چون برای ذیحیات گفته میشود پس قرآن در ۱۴ قرن پیش حیات را در کرات آسمانی تایید فرموده

گفتار شصت و سوم - نیز در مطالب علمی قرآن حکیم - آب شیرین و شور

نیز فرموده است ۵۸ در قرآن خدا — آنچنان در بحر باشد آب‌ها

شور و شیرین لیک بین این دوها — برزخی بگذاشتم کاین آب‌ها

تا که مخلوط و بهم ناگردد آن — آب شیرین روی شور هستی روان

این زمان ثابت شد که این آب شور — هست سنگین از مواد جور جور

هست سنگین آب شور ای نوجوان — آب شیرین سبک رویش روان

---

۵۸ - در آیات ۱۹ و ۲۰ سوره الرحمن که سوره ۵۵ قرآن است فرموده:

مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ ۝ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ

یعنی - خدا دو دریا را روی هم سر داده دریای شور و روی آن دریای

آب شیرین و بین آنها حائلی قرار داده تا مخلوط نشوند یعنی

آن حائل همانا سنگینی آب شور و سبکی آب شیرین است و این هم معجزه ای

برزخی کاو را بفرموده خدا — بود این خاصیت در آبها

بین لطائف نکته‌های نغز را — کان بفرموده است در قرآن خدا

گفتار شصت و چهارم - پیش‌گوییهای قرآن کریم و صحت آنها

موقعیکه روم شد مغلوب ۵۹ پارس — مشرکان چون سگ همی کردند پارس

کای پیمبر نیستند اهل کتاب — قوم فرس - از نژاد شیخ و شاب

---

۵۹ - آیات ۱ و ۲ و ۳ سوره روم که سوره ۳۰ قرآن عزیز است فرموده

الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ

سَیَغْلِبُونَ فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ

بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ - یعنی -

مغلوب شدند رومیان (در جنگ با فارس) در نزدیکترین زمین و

آنان غالب شوند در مدتی بین ۳ تا ۹ سال که عینا چنین شد.

آیه نازل شد به پیغمبر که روم | می‌شود غالب بفرس و مرز و بوم
بین سال سوم و سال نهم | می‌شود این بار غالب جنگ روم
پیشگوئی خدا آمد درست | روم غالب شد درین جنگ نخست
پیشگوئی هست در قرآن زیاد | این یکی را گفتمت بسیار یاد

گفتار شصت و پنجم ـ شناخت خدا از اینکه دو نفر را مانند هم نساخته

ای جوان ذرات بود ز خدا | جلوه گر باشد و جمله حق نما
حال دقت کن درین بحث دقیق | تا خدا را بنگری ای جان رفیق
اینهمه انسان که یزدان آفرید | عین هم دیدی دو تن آید پدید
گوش و چشم و لب همه دارند لیک | هر یکی شکلی و عین حال نیک
بین دو تن ممکن نباشد مثل هم | در وجود آیند ـ از کتم عدم
مختلف باشد در شکل و زبان | همچنین در لهجه و آهنگ آن

حال دقت کن چه نیروئی بود | کاینچنین جامع بخلقت آورد
چون دو تن گر مثل هم پیدا شود | نظم خلقت زین عمل برهم خورد
آن بجای این کند بس کارها | این بجای آن نماید نابجا
تاکنون ملیاردها نوع بشر | آمده در این جهان بل بیشتر
هیچکس نادیده مثل هم دو تا | زین پدیده میتوان بینی خدا
عقل کلی لازم آید تا چنین | آفریند جامع و خوب و متین
ورنه از ناقص کجا پیدا شود | کامل و بی عیب ـ ای مرد خرد
پس جوانا عقل کل یعنی خدا | آفریده این جهان با رخ‌ها

گفتار شصت و ششم ـ شناخت خدا از محبت حیوانات به بچه‌هاشان

گر توی یار یک اندر این بیان | رو ببینی خدا را ـ ای جوان
مهرها در بین تو اندر دام و دد | واقعاً انسان از آن حیرت برد

فکر کن گنجشک با آن جثه اش | هست دائم در تلاش بچه اش
آورد بیرون غذا از دهان | میگذارد در دهان بچه گان
با چه مهری میاید سیرشان | روز و شب در فکر و در تدبیرشان
این تلاش و مهر و سعی جانور | واقعاً حیران کند عقل بشر
گربه بهر حفظ بچه از خطر | میکند پنهان ورا از هر نظر
شیر اگر خواهد بگیرد بچه اش | گربه جنگد سخت با آن جثه اش
هر چه حیوان هست در روی زمین | پرورانند بچه اش را این چنین
مادر حیوان بیاموزد بچه | راه و رسم زندگی به بچه ها
از شکار و حفظ خود یادش دهد | تا ز چنگ دشمنان بتوان رهد
آنچه میباید بدیده در جهان | خشکی و دریا و اندر آسمان
میدهد پرواز یادش مادرش | تا کند بهر پریدن قادرش

سیر در باد و بصحرا و فضا | توی باغ و روی شاخ و برگها
آن رموزی را که بر وی واجب است | میدهد یادش ز پرواز و نشست
لانه های مرغها را کن نظر | تنها با دقت کامل نگر
این چه موزون و ظریف و محکمند | عایق آبند و گرم و نشکنند
کادمی عاجز بود از ساختن | تار و پودش را چنین بافتن
کی چنین صنعت ورا آموخته | این لباس پوشش را کی دوخته
آن خدای مهربخش مادری | آنکه از نقص و خطا باشد بری
حال برگو کاین غرائز میتوان | خود بخود آید وجود این نوجوان
پس مسلم هست نیروئی مدبر | عاقل و دانا و کامل بی نظیر
این غرائز را بحیوانات داد | تا تسلسل یابد این نسل و نژاد
چیست آن نیرو - خدای کاردان | کامل و عاقل که بخشوده روان

ای خدا ما را ادبیت پرداده — آنچه از ما رفته — از ما باز ده

گفتار شصت و پنجم

روزیکه اشعار بالا را در مهر مادر اتفاقاً میسرودم گربه‌ای در خانه ما زائید سه بچه من حرکات مادر را متوجه بودم —

این حکایت را بخوان ای بوالهوس — سوی معنی اسب فکرت را بران
همزمان با گفتن اشعار ذوق — میسرودم مهر مادر را بشوق
گربه‌ای در خانه ما بچه کرد — رنگشان باشد سفید و سرخ و زرد
حال شرح حال این مادر شنو — تا شوی سوی هدایت راهرو
بعض زائیدن بنهاد شیر — هر سه را کاملاً بنمود سیر
با زبانش کرد آنها را تمیز — با وجود اینکه میباشند ریز
بچه‌ها را کرد رو زیر شکم — لیسکی میزد بآنها دم بدم
دست خود را روی آنها میگذاشت — زانکه از آنها از دشمن بیم داشت

مومو میکرد نازک خوش صدا — این نوازش بود بهر بچه‌ها
یعنی ای مادر به قربان شما — من فدای روی خندان شما
بچه‌ها را مینماید جا به جا — تا نزد دشمنی این بچه‌ها
چون یکی را میبرد مومو کند — مومو خواهی نه عادی میشود
تا بفهماند بباقی ماندگان — من همین جایم نترسید از کسان
موقع تغییر جای بچه‌هاش — پشت گردن را بگیرد بس یواش
با دهان گیرد نه با دندان خویش — تا که آزرده نگردند از نیش
هر زمان سوی توالت میرود — زود برگردد بسرعت میدود
تا مبادا بچه‌ها تنها شوند — یا ببینند از سگ و گربه گزند
گر کسی بر بچه‌ها دستی زند — چون پلنگی سوی او حمله کند
دائماً چشمش بود در دیده بان — سوی در باشد ز شر دشمنان

گر کسی یک بچه بردارد ز گرد | چون پلنگی خواهد او را بر درد
دوست دارد بچه‌هایش را زیاد | این محبت را به این گربه که داد؟
مادری باید از او آموختن | با کمال سادگی - بی فوت و فن
بچه‌های گربه را کی گفته است | شیر خور با اینکه چشمش بسته است
کی به‌ها گفته پستانرا بمک | تا که نیرومند گردی - کم کمک
الغرض زنهار این گربه مرا | با خداوند جهان کرد آشنا
این همه مهر و محبت ای جوان (۱) | داده نیروی معقولی بدان
کاو به این گربه بفرموده عطا | نیست غیر از ذات یکتای خدا
پس به هر کاری توجه کن جوان (۲) | تا ببینی آن خدای کاردان

گفتار نصیحت و هشتم - شناخت خدا از میوه‌های گوناگون

ای جوان در باغ رو بنما نظر | قدرت خلاقه یزدان نگر

میوه‌های مختلف را بر درخت | چون عروسان وجیه نیکبخت
با دل و با دیده باطن نگر | تا ترا حاصل شود نور بصر
نیروی رویینده یزدان ببین | کز یکی آب و یکی خاک و زمین
آورد بیرون ثمار جور جور | خوشگل و خوش رنگ و در عین وفور
مختلف در رنگ و طعم و خاصیت | هر یکی دارای نوعی ماهیت
کن تفکر کاین درختان فصل پیش | غیر چوب خشک نابودند بیش
کی ز چوب خشک آورده برون | میوه‌های رنگ رنگ گونه گون
آن چه نقاشی بود کاین رنگ را | بر زده بر میوه با لطف و صفا
از کجا این عطرها آمد وجود | عطر ساز عطر پاش آن که بود
پس جوانا - بین خدا از میوه‌ها | جمله مصنوعات بر بودش گوا

۶۰ - رجوع شود به پاورقی صفحه ۱۲۵ که آیه ۱۱ و ۱۲ سوره نحل نقل گردیده است

گفتار شصت و نهم _ شناخت خدا از زنبور عسل

کن به زنبور عسل یک دقتی (۱)   بخوان زیرا که باشد آیتی
واقعاً این جانور حیرت‌فزاست   میزند فریاد کاین کار خداست
میشود این جانور بسیار زیرک   او مهندس باشد و معمار نیز
خانه‌های هندسی سازد دقیق   کآدمی مبهوت گردد ای رفیق

---

۱) _ آیات ۷۰ و ۷۱ سوره نحل که سوره ۱۶ قرآن عزیز است فرماید
وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ
الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي
سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَا
نُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ الخ یعنی وحی کرد خدا بزنبور عسل که در
کوهها و درختان و جاهای بلند خانه بگیر بعد بخور از ثمرات %

انضباط و نظم کامل دارد او   در آموزش هست قانون مو به مو
شیره گلهای خوشبو را مکد   میشود آنها عسل گر او چکد
توی کندو جمع گردد این عسل   کوشش بی‌حد کند در این عمل
هست نیروی عسل خیلی زیاد   میشوی از خوردنش پیروز و شاد
هم دوا و هم شفا باشد عسل   نیست در بین غذاها زین بدل
میشود قرآن بر این مطلب دلیل   کرده تعریفش خداوند جلیل

و در راهی را که خدا برایت معین فرموده برو و عمل کن و بیرون میاید از
شکمش شرابی که رنگهای مختلف دارد و در آن برای مردم شفا میباشد _
و در آخر آیه مقابل میفرماید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
یعنی این زنبور و کارها و عمل او نشانه خوبیست برای شناختن خدا نزد
کسانیکه اندیشه درست دارند. جوان عزیز خدا را با تفکر بشناس سعید

هم مرا هم در عسل یزدان نهاد | در صنایع مصرفش باشد زیاد
حال میگوئی که این زنبور را | نیروئی دیگر بیارد جز خدا
پس چرا ای تو از این زنبور زکی | بین خداوندی که بیابد عزرکی

گفتار هفتادم ـ شناخت خدا از ماهی

ماهی اندر آب گوید ای جوان | من گواهم ـ بر خداوند جهان
ماهی با این لطافت ز آب شور ـ | در وجود آرد فراوان و وفور
از برای رزق ابنای بشر | شکر کن رزاق خود را ای پسر
هست در قرآن ز ماهی آیه‌ای | چونکه دارد از عجایب مایه‌ای
کی پدید آرد ز آب تلخ و شور | ماهی نرم و لطیف و جور جور
واقعاً ماهی نشانی از خداست | ساختش گوید غذای بهر ماست
منبع نیرو و ویتامین بود | ناتوانی بدن تأمین کند

هست ماهی تا دو صد من وزن آن | گوشتش خوش مزه و کم استخوان
گیرد اکسیژن ز آب تلخ و شور | در ته دریا که انجا نیست نور
کی پدید آرد ز ماهی خاویار | پر ز ویتامین و سالم ـ خوش‌مزه‌دار
روغن ماهی ـ برای آدمی | خاصیت دارد ـ ویتامین قوی

۶۲ ـ آیه ۱۴ سوره نحل که سوره ۱۶ قرآن شریف میباشد فرماید
هُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِیًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْکَ مَوَاخِرَ فِیهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ـ یعنی ـ خدا کسی است که مسخر کرده دریا را برای اینکه بخورید از آن گوشت لطیف تازه و بیرون آورید از آن زیور را که بپوشید (منظور مروارید و صدف است) و کشتی را می‌بینید که شکافنده آب را و جوئید ـ بفضل خدا نعمتها را شاید خداوند را باین نعمتهائی که داده شکرگزار باشید

بس منافع دارد و باشد دوا — بهر امراضی بسی است این روغن شفا

روغن اندر ماهیان باشد زیاد — توی آب شور این روغن که داد؟

پس ز روغن ماهی الحق بردن آن ناسپاس — کن خدا را از این همه نعمت سپاس

گفتار هفتاد و یکم ـ شناخت خدا از باران و برف

برف و باران هم چو آیاتی است [۶۳] — کان دلیل بر وجود یزدان غنی است

جمله حیوان و نبات و هر چه هست — از وجود برف و باران زنده است

۶۳ ـ آیات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ سوره النبأ که سوره ۷۸ قرآن حکیم است میفرماید وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا یعنی فرو فرستادیم از ابرهای آبدار آب ریزنده تا بیرون آوریم با آن آب دانه‌ها و رستنی‌ها را و بیاوریم باغات در هم پیچیده و پر درخت را ضمناً در قرآن آیات زیاد در مورد باریدن باران بیان گردید

گر نبارد برف و باران مدتی — نیست دیگر زندگی و قدرتی

برف و باران گوید این بار خدا [۶۴] — کرد ایجاد ای بشر بهر شما

گر بموقع ما نباریم ـ ای بشر — محو میگردد حیات این بشر

هیچ نیرو و غیر نیروی خدا — میتواند آورد این آب را

۶۴ ـ نیز در آیه ۶۰ سوره النمل که سوره ۲۷ قرآن مجید است فرماید أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ الی آخر آیه ـ یعنی آیا چه کسی آفرید آسمانها و زمین را و فرو فرستاد برای شما از آسمان آبرا پس رویانید بآن آب باغاتی را که صاحب بهجت و شادی میباشد البته آن کس قدرت است و جای دیگر فرموده وَمِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ یعنی کلیه چیزها با آب زنده میباشند پس هستی باران حق کی [illegible]

خود بگو این ابر پر آب از کجاست   این مسلم میبود کار خداست
آید و بارد بماها کاین زمین   میبود محتاج آب ای عمو یقین
کن تفکر کاین همه باران و برف   پر شود از آن همه دریای ژرف
خود بخود آید بهنگام نیاز   یا که بفرستد خدای کارساز
ای خدای برف و باران خود ببار   در دل با معرفت ای دوستدار
تا روان ما بگردد بارور   باغ دل از عشق تو گیرد ثمر

گفتار هفتاد و دوم — شناخت خدا از روزی رساندن بحیوانات

میتوان دیدن خدا از جانوران   از تمام سازمانهای جهان
کن کنون دقت بگفته این بیان   تا ببینی خالق خود را عیان
این همه حیوان در هر دشت و کوه   رزق میخواهند روزی گروه گروه
واقعاً روزی هزاران تن غذا   میخورند این جانورهای خدا

کن بهر سالی حساب این رقم   میشود ملیاردها تن بیش و کم
آدمی مبهوت گردد زین رقم   وه از این قدرت زهی لطف و کرم
این رقم را کی مهیا میکند   هم بجنگلی هم بدریا میکند
میرساند روزی هر جانور   در هوا و جنگلی و دریای تر
این همه خرس و پلنگ و ببر و شیر   میشوند از سفره او خوب سیر
این همه ماهی و مرغ و چارپا   جملگی سیرند از رزق خدا
تو از این مبحث خدای خود شناس   کاو بود رزاق حیوانات و ناس

گفتار هفتاد و سوم — شناخت خدا از عظمت آفرینش و رد نظریه مادیون که میگویند یک تصادف باعث ایجاد این خلقت گردیده است

نوجوانا آنکه گویند ابلهان   از تصادف گشته پیدا این جهان
سخت اندر اشتباهند این گروه   عقده تشخیصشان باشد ستوه

خود تفکر کن که این نظم و کمال — وین همه پیوستگی‌ها - و جمال

از تصادف میتوان آید وجود؟ — بود گردد این عجایب از نبود؟

وا تصادفا هر کس کند باور چرا هست — چشم و گوش با لمسش کور و کر است

آورم اینک برای تو دلیل — تا ببینی آن خداوند جلیل

از تصادف عقل آمد در وجود؟ — یا خدا انرا بجا فرمود جود

اشرف مخلوق شد زین هست — شد فهیم و عاقل و انسان صفت

از تصادف روح شد در جسم ما — تن از آن زنده بپا با نور و صفا

از تصادف آمد درک و شعور — خوب بنا اندر این مطلب مرور

از تصادف این همه پیوستگی — گشت پیدا در جهان و زندگی

از تصادف ماده و نر شد پدید — جذبه جنسی در آنان شد شدید

از تصادف زن شد جنس لطیف — دلربا - نازک بدن - نرم و لطیف

از تصادف شد خشن اندام مرد — این چنین موزونی او که کرد؟

از تصادف شد رحم در زن پدید — بهتر از این جای بچه کس ندید

از تصادف شیر در پستان مام — میشود پیدا ز انسان و ز دام

از تصادف عده مردان و زن — در جهان نزدیک هم آید علن

از تصادف این همه جنبندگان[۶۵] — گشته پیدا بهر ما اندر جهان

چارپایان - ماهیان - مرغان چند — کاین بشر ها بهره از آنان برند

---

۶۵ - خداوند در ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ سوره یس که سوره ۳۶ ما است فرموده

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ

وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ - یعنی - آیا ندیدند که ما آفریدیم برای ایشان از ساخت دستهای ما شتر و گاو و گوسفند …

خود تفکر کن که این نظم و کمال — وین همه پیوستگی‌ها ـ و جمال

از تصادف میتوان آید وجود ؟ — بود گردد این عجایب از نبود ؟

وادعا هر کس کند باور چرا — چشم و گوشش بالمس کور و کر است

آورم اینک برای تو دلیل — تا ببینی آن خداوند جلیل

از تصادف عقل آید در وجود ؟ — یا خدا انرا بجا فرمود جود

اشرف مخلوق شد زین نمود — شد فهیم و عاقل و انسان صفت

از تصادف روح شد در جسم ما — تن از آن زنده است با نور و صفا

از تصادف آمد درک و شعور — خوب بنما اندر این مطلب مرور

از تصادف این همه پیوستگی — گشت پیدا در جهان و زندگی

از تصادف ماده و نر شد پدید — جذبه جنسی در آنان شد شدید

از تصادف زن شد خیلی لطیف — دلربا ـ نازک بدن ـ نرم و ظریف

از تصادف شد حسن اندام مرد — این پیاز موبودی او که کرد ؟

از تصادف شد رحم در زن پدید — بهتر از این جای بچه کس ندید

از تصادف شیر در پستان مام — میشود پیدا ز انسان و ز دام

از تصادف عده مردان و زن — در جهان نزدیک هم آید علن

از تصادف این همه جنبندگان[۶۵] — گشته پیدا بهر ما اندر جهان

چارپایان ـ ماهیان ـ مرغان چند — کاین بشر ما بهره ها زآنان برند

---

۶۵ ـ خداوند در ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ سوره یس که سوره ۳۶ ما است فرمود
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ـ یعنی ـ
آیا ندیدند که ما آفریدیم برای ایشان از ساخت دستهای ما شتر و گاو و گوسفند

از تصادف مردمک در چشمان — گشت پیدا تا ببینیم این جهان
تیز دیدن چشم را زیبا کند — جذبه و حالت بچشمان میدهد
خودبخود شد این کمال و این جمال — عقل میگوید که میباشد محال
صانعی خواهد که سازد مردمک — انچنین بینا و زیبا با نمک.
از تصادف کلیه‌ها اندر بدن — جمع بنمایند سم از خون من
آیا داد سم بخون دار شود — روح ما از کالبد بیرون شود

بز که آنان مالک آنها میباشند و آن حیوانات را ذلیل و مطیع ایشان
قرار دادیم و بعضی از آنها سوار میشوند و از گوشت و شیرشان میخورند و آنان
سودها و آشامیدنیها دارند در اینصورت آیا شکرگزار خداوند نمیشوند
ملاحظه فرمودید خداوند خود آفرینش حیوانات و انسان فرموده بنابراین
نمیدانم مادیون در اینمورد چه میگویند و آیا تصادف را باعث خلقت آنها میدانند

از تصادف قوه نطق و بیان — داده شد بر آدم شیرین زبان
از تصادف این زمین در آسمان — میخورد پیچ ایستاده ـ ایکوان
آن شود پیدا فصول چارگان — ورنه ناقص بود فصل زمان
از تصادف گرمی خورشید و نور — با خواصش میدهد بر ما سرور
از تصادف برف و باران بارها — بهر ما انواع برکت آرد
از تصادف ناگهان آید بهار — زنده گردد از زمین و کشتزار
از تصادف میوه‌های آبدار — میشود ظاهر بروی شاخسار
با خواص و رنگهای دلپسند — میوه‌های تعارف شیرین چو قند
از تصادف چشمه دریا و رود — آید از باران و برف اندر وجود
از تصادف رنگها آید پدید — از سیاه و زرد و از سرخ و سفید
از تصادف معدن آید در وجود — از همه نوع فلزات ـ از نقود

هرچه لازم بوده از بهر بشر / ساخته از آهن و مس وز دگر
از تصادف کهکشانها شد پدید / وان همه منظومه‌های کس ندید
از تصادف بوی تند در سبزه زار / تا بیاید این سر انسان سفید
اینکه گفتم شبنمی بود از بحار / کی توان گفتن یکی از صد هزار
آنقدر اسرار و اسباب الخفا / هست و ما از درک آنها ناتوان

۶۶ـ خداوند در آیه ۳۳ سوره یس که سوره ۳۶ قرآن مجید است میفرماید
وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ مَيْتَةً أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا
مِنْهَا حَبًّا وَمِنْهُ يَأْكُلُونَ يس ـ و آیتی است برایشان زمین مرده
که زنده کردیم و بیرون آوردیم از آن دانه را و از آن میخورند ـ
ملاحظه فرمائید موقعیکه بهار میآید با گیاهان زمین مرده و درختان زنده و بارور
میشوند این نیز با گیاهان را جز خدای قادر با نیروی لایزال چه کسی میاورد ـ

غیر ممکن هست ـ ذکری از تمام / پس سخن کوتاه کردم والسلام
حال دیدی از تصادف این جهان / ناشده ایجاد ـ پیدا و نهان
کن بعقل خود رجوع ای نوجوان / گویدت یک صانعی خواهد جهان
چونکه دارد سوزنی سازنده‌ای / لاجرم خواهد جهان آرنده‌ای
پس اگر از یک تصادف این جهان / گشته پیدا از زمین و آسمان
آن تصادف را که میگوئی خداست / کاین چنین با قدرت و بی انتهاست
تنها در اسم کردی اشتباه / تو تصادف گوئی و ما ها اله

گفتار هفتاد و چهارم ـ در اینکه بعضی جوانان فرمایشات بزرگان و
حتی ائمه دین اسلام را قبول ندارند و آنرا قصه‌های عهد باستانی میپندارند

ای جوان حق نوش و حق گزین / ده جواب این سؤالم را بدین
حرف مولانا ـ امیرالمؤمنین / با بیانات سران علم و دین

با حقیقت منطبق هست و قرین | یا که فرضیات خشک داروین

این مسلم میبود ای نازنین | کانچه فرموده امامان امین

جمله میباشند از روی یقین | متکی بر عقل و دین راستین

لیک گفتار نظیر داروین | جملگی فرضیه اند ای تیزبین

بعضی از ما کرده عادت اینچنین | گر چه مردی گفت یک غربی زمین

می پذیریمش بمثل انگبین | بی دلیل و منطق و عقل متین

لیک گفتار سران علم و دین | نزد ایشان هست با نفر و سهین

پس چرا تو نباشی اینچنین | باش تسلیم سران علم و دین

گفتار هفتاد و پنجم — داستان خر ملانصردین بمناسبت بحث فوق

رفت مردی نزد ملانصردین | با زبانی چرب گفتا اینچنین

ده بمن آن خر که میگیری بکار | ساعتی دیگر دهم پس یا چهار

گفت ملا گم شده چندی خرم | گر تو داری زیر سم من میخرم

ناگهان عرعر شد از خانه بلند | گفت ملا را بهانه تا بچند

خر بود در خانه و اینش صدا | دوست را رنجانی ای ملا چرا

گفت ملا حرف من را نشنوی | حرف خر را بشنوی ای مشتری

آن خر همسایه عرعر میکند | خر بود آنکس که باور میکند

حرف حق را از امامان گوش کن | جرعه ای از علم ایشان نوش کن

علمشان دریای بی پایان بود | گفته هاشان گفته یزدان بود

گفتار هفتاد و ششم — شناخت خدا از ره کارهای خلقت

در نظام و در کمال این جهان | گر کمی دقت نمائی ای جوان

رمز کارها بینی بی شمار | جا که از نیروی عقل کردگار

فی المثل اندر درخت تو بنگر | روید از هر شاخه قلاب بی ثمر

پیچد آن قلّابها بر شاخه‌ها — آنچنان محکم که تا گردد جدا
خوشه و شاخه نیفتد بر زمین — قدرت و دانائی حق را ببین
همچنین در خوشهٔ انگور بین — با کمی دقّت ـ خدا را کن یقین
در تهٔ خوشه چو آن آید پدید — دانهٔ انگور از هم چاق و شاد
لیک اندر سر کم آید دانه‌ها — ریزه‌تر از دانه‌های انتها
این همه دقّت برای چه چرا — تا فشار خوشه نندازد ورا
یا چو خواهد گربه گیرد مار را — دست بر بینی گذارد ابتدا
تا مبادا مار بینی را گزد — کی بر آن حیوان بگفته این کند
یا چو بعضی میوه‌ها را هسته نیست — زانکه کشت آن ـ درخت دیگری است
مثل موز ـ کاو نباشد هسته‌ای — بچه‌ای زاید ـ بشکل ریشه‌ای
روید از بیخ درختش یک نهال — میوهٔ آن یک درختی با کمال

این رموز و این عجایب را خدا — در طبیعت بگذارد بهر ما
جمله مصنوعات خالق کاملند — ریزه‌کاری ـ در همه‌اش شاملند

گفتار هفتاد و هفتم ـ شناخت خدا از مکافات عمل

یک دلیل دیگر ـ از بود خدا — الجوان ـ باشد مکافات و جزا
هان نپنداری که خلقت سرسری است — بی‌حساب و بی‌کتاب و داوری است
کارها ـ گفتارها ـ پندارها — مو بمو دارد مکافات و جزا
مو آقا خوش گفته عارف مولوی — در کتاب مثنوی معنوی
از مکافات عمل غافل مشو — گندم از گندم بروید جو ز جو
این جهان کوه است و فعل ما ندا — سوی ما آید نداها را صدا
من خود این را آزمودم الجوان — هر عمل کردم بدیدم عین آن
هر کلاهی بر سر مردم نهی — بر سر خود می‌نهی با آگهی

آنکه بنماید مکافات خداست | او ببیند کار بد هم کار راست
پس توان دیدن خدا را از جزا | کاو مجازات کند در کارها

گفتار نهصد و هشتم = چرا برای شناساندن خدا اصرار دارم =

ای جوانان نوجوان حیران چرا | ای شما امید فردای جهان
اینکه من بهر شناساندن خدا | اینقدر اصرار میورزم چرا
چون سعادت طالبیم ای دوستان | بهر یک یک از شما اندر جهان
دست ندهد این سعادت هم به کس | جز شناسائی آن یکتا و بس
معرفت دل را مصفا میکند | چشم باطن باز و بینا میکند
عشق و شوری آورد اندر ضمیر | زندگی شیرین شود وجدان منیر
میبود قصد نهائی خدا | ز آفرینش معرفت صدق و صفا
چونکه تنها قصد خلقت این بود | باغ بهر میوه شیرین بود

آشنائی با خدا زنگ ملال | میزداید از دل و آرد کمال
میدهد آرامش و شور و نشاط | زندگی شیرین کند در این رباط
هست مقصود از عبادت معرفت | نزد حق عارف بود با منزلت
چون عبادت بی شناسائی او | آن تفنگی بی فشنگ است ای عمو
زندگی هر کس خدایش را شناخت | در قمار زندگی خود را نباخت
زانکه دارد پشتیبانی چون خدا | کارها بیشتر آباد کرده رها
اتکایش بر خداوند است و بس | نی در او اندوه و نه بیمی ز کس
قصد حق از بعثت پیغمبران | هست اول معرفت ای نوجوان
این کتب کز آسمان نازل شده | از برای این بیان نازل شده
زین سبب اصرار دارم ای جوان | تا که بشناسی خداوند جهان
حال دانستی که اصرارم چراست | چونکه در این ره سعادت با شما هست

گفتار هفتاد و نهم ـ شناخت خدا از تقسیم کارها بین بشرها

ای جوان این هم بود یک جای نکو — کن توجه تا ز قلب خود بشو
یک اموری هست در دنیای ما — کان کند اثبات ذات کبریا
تنها ما دقتی در این امور — چون عمل ناورده از آنهم دور
فی المثل اصناف مردم را نگر — هر کسی کاری گرفته ـ زین حشر
زندگی ها را نمایند بر گذار — بگذراند عمر را بر این مدار
آن شده قصاب و این یک نانوا — دیگری راننده ـ و آن سازد بنا
تاجر و عکاس و صنف کارمند — شیشه بر ـ کفاش ـ و بزاز ارجمند
زرگر و نجار و قالی باف هم — جزو اصناف ـ و جمله محترم
مرده شو و قبرکن و اصحاب موت — لازمند این صنف اندر روز فوت
این مشاغل را بدقت انتخاب — کرده و هستند راضی ـ کامیاب

بعضی از این شغل ها باشد پست — مثل کناسی که توهین آور است
یا که حمالی که بین کودکان — هست دشنامی که این بدتر از آن
لیک آن کناس و حمال زمان — فخر ننمایند نزد دیگران
اولی گوید که من روزی دو چاه — میکنم خالی و باشم در رفاه
دومی گوید که روزی هشت بار — میکشم بر دوش خود هر نوع بار
الغرض چون خالق کار و هنر — اجتماعی آفرید این بشر
کارها تقسیم فرموده ز پیش — تا بشر راحت بود در کار خویش
فی المثل گر مستراحت پر شود — آید آن کناس و چه خالی کند
یا اگر بارت بماند بر زمین — میبرد حمال و خوش گردی از این
چون مقسم میبود ذات خدا — کاو چنین خوب کرده کارها
تا نماند کار مردم بر زمین — کن در این حکمت تفکر ای قرین

پس جوان ایجاد کن در خود (نقص) — خالقت را از همین مطلب ببین

گفتار هشتادم – ساخت خدا از ساختن فلزات و گچ و آهک و غیره

هر پدیده در جهان بینی جوان — گرچه باشد کوچک یا چیز آن
هست بر ذات خداوندی دلیل — از اهم بگرفته تا عرش جلیل
حق بشر را چونکه می آفرید — آنچه لازم داشت آورده پدید
پس برای زندگی بهر بشر — خانه لازم آمد و دکان و در
احتیاج آمد باسباب بنا — آفریدی سنگ آهک را خدا
همچنین گچ – ماسه بهر ساختمان — در تمام جاهای این جهان
ساخته انهم فراوان و زیاد — در زمین و کوه انبارا مهیا نهاد
چون نمک بهر بشر باشد مفید — خلق فرموده فراوان و سفید
نیز انواع فلز در کوهها — کرده آماده خدا – از بهر ما

آهن و گوگرد و مس خیلی زیاد — وز طلا و نقره در انبار نهاد
از ذغال سنگ و خاک سرخ هم — قدر مصرف کرده خلق آن با تمیز
همچنین از هرچه لازم بوده است — داده و انسان از آن آسوده است
پس همین مطلب دلیلی روشن است — کاین جهان را بانی آگاه هست

گفتار هشتاد و یکم – مادیون میگویند هرچه از آزمایشگاه صحیح بیرون آید قبول داریم

ای جوان این که مادیون کور — راه را گم کرده از کبر و غرور
مدعی باشند هر کاری که در — آزمایشگاه خوب آید بدر
می پذیریم – و قبولش میکنیم — غیر از این صورت نکوهش میکنیم
این بود آن ادعای مادیون — زانکه میباشند در منطق زبون
زین سبب این فرقه و خامان چند — منکر ذات خدا گردیده اند
پاسخ این منکران کوردل — اینچنین ده تا فرو مانند بگل

ماورای ماده را یعنی خدا / کاو حسابش می‌بود ز ینها جدا
می‌توان هرگز از آن با نگاه برد ؟ / تا نبود آن نگاهش راه برد
صانع این ماهیت‌ها او بود / خالق این خاصیت‌ها او بود
او محیط ماده و معنی بود / او بکار خلقتش بینا بود
آفرینش را پدید آورده او / ماده و معنی پدید آورده او
انفعال و فعل و فعل و انفعال / انتقال و نقل و نقل و انتقال
او نهاده در دل هر ذره‌ای / زو بود هر خاصیت هر بهره‌ای
او نگهبان ذره باشد با خبر / او نهاده در دل ذره اثر
او محیط و آفرینش شد محاط / او نموده خلق هم غم هم نشاط
ابر را او گفته تا ریزد ببار / گفته باران را که با اجزا در آر
او بچوب خشک گفته میوه آر / بر درخت آورده انواع ثمار

او به گل جان داد و گردش آدمی / داد گل را عطر و نکهت خرمی
پس جوانا گول مادیون مخور / بر تن خود جامه وحدت بپیر
روح خود را پاک از دیو و دد ساز / روشن و آزاد از هر بند ساز
در نظام آفرینش شو فکور / از چه باشی از خدای خویش دور
بی هدف نبود چنین صنعی عظیم / آن هدف را دست آور ای ندیم
بهره از این آمد و رفتت بگیر / تا نباشی در چه ظلمت اسیر
روی دل را سوی دلبر کن مدام / از برای او نشین و کن قیام
چار روز عمر را قیمت بدار / روز آخر را همیشه یاد آر
الحذر از باطل و باطل مباش / تخم وحدت در زمین دل بپاش
آنچه لازم بودت اندر بندگی / گفت با جان و دل کن بندگی
دوست میدارد خدا آن بنده را / رو بسوی او نماید با صفا

گفتار هشتاد و دوم – طبع انسان خدادوست و خداجوست

اینکه میگویم چو آن کن امتحان   تا که صدق آن شود بر تو عیان
بامدادی با دلی غرق صفا   کاندر آنجا کس نباشد جز خدا
باشی اندر یک بیابانی وسیع   یا که در بالای کوهی بس رفیع
یک وضو گیری و جا آری نماز   با خدای خود کنی راز و نیاز
مست وحدت میشوی و با صفا   از زمین و آسمان بینی خدا
حال بی‌وزنی شود در تو پدید   در فضا با حق کنی گفت و شنید
الله اکبر با تو گوید کوه و دشت   لا الها گوید وقت نشست
در رکوع و در سجودت نیز ما(ن)   حالت توحید میگردد عیان
جز خدا دیگر نبینی آن زمان   لا شریک له شود بر تو عیان
آفرینش با تو همخوان از نماز   آسمان از آسمان جوید نیاز

محو میگردی و از خود بی‌خبر   مست وحدت میشوی بی پا و سر
میشوی بیحس که گر دستت برند   نه کنی احساس درد و نه گزند
میشوی مجذوب و محو دستگاه   میکنی پرواز در خورشید و ماه
بینی اندر وحدت ملک وجود   غیر آن یکتا نبینی هست و بود
دیگر اینجا نیست کثرت را مجال   زانکه گم بشوده است وحدت پر و بال

گفتار هشتاد و سوم – آیا کسی میتواند بخدا ظلم کند؟

ظلم بر یزدان شنیدی ای جوان   گویم اینک تا شوی آگه از آن
ظلم بر او ظاهراً بی معنی است   چون خدا ما فوق آنچه بینی است
میتوان او را زدن دشنام داد؟   مال او را خورد یا کس وام داد
یا توان او را ترور کرد و بکشت   یا که چاقو زد با او آتش نشست
ظلم بر او شرک و بی ایمانی است   این عمل هم ناشی از نادانی است

در کتاب خود خدا فرموده است (۶۷) ‏ ظلم بر من شرک باشد زانکه هست

آفرینش بر وجود من گواه ‏ غیر من در ملک نبود لا اله

آسمان گوید که مصنوع منست ‏ کهکشان گوید که مرفوع منست

میکند تسبیح من خورشید و ماه ‏ عقل باشد بر وجود من گواه

نیست جز من خالقی در ملک من ‏ شرک بر من ظلم باشد ای فطن

شرک گوید که عقلت کوته است ‏ نیست در سطح بلندی بل پست است

من نمایانم ز هر چه بنگری ‏ گر نبینی باشی از دیدن بری

---

۶۷ ـ خداوند در آیه ۱۳ سوره لقمان که سوره ۳۱ قرآن کریم است

یا بُنَیَّ إِنَّ الشِّرکَ لَظُلمٌ عَظیم ـ یعنی ـ

ای پسرکم من بدرستیکه شرک ظلم بزرگی بخداوند میباشد ـ پند نیست

لقمان حکیم اولین پندی که به پسر خود میدهد مطلب فوق میباشد که عملی مهم است

باز کن چشم دل و دقت نما ‏ تا ببینی رو بروی خود مرا

شرک و بی ایمانیت ای نوجوان ‏ بر خدا یک مو ندارد در زیان

خود شوی بی بهره از لطف خدا ‏ میشوی از حزب حق چون جدا

گفتار هشتاد و چهارم ـ شناخت خدا از روی خوب

روی خوب ای نوجوان گوید بما ‏ میشود نقاشش این صورت خدا

روی نیکو باغ توحید خداست ‏ دلکش و دل آشاد و دل رباست

عارف از روی نکو بیند خدا ‏ خواند از رخسار نیکو رمز ها

بیند از ابرو اشارات ورا ‏ بیند اندر چشم دیدار خدا

بیند از لب خال و شیرینی لب ‏ همچنین گفتار شیرین چون رطب

میشود بی تاب از آن تاب مو ‏ میرود در خواب از خیلان او

موی او خم گشته و در گوش او ‏ از پریشانی نماید گفت و گو

چون صدف باشد همی دندان او — لؤلؤ توحید را از آن بجو

حضرت یوسف که زیبا روی بود — معجزش دل از زلیخا می‌ربود

معجزش نبود تنها روی او — روی او از مه بهتر و نیکوی او

آری اینجا هست روی دلفریب — روی نیکو بشکند پای شکیب

هست در قرآن اشارت زین بیان — ذیل این اشعار بنوشتم بخوان ۶۸

۶۸ - در آیه ۱۴ سوره مومنون که سوره ۲۳ قرآن مجید است فرماید

فَتَبارَکَ اللّهُ أَحسَنُ الخالِقین - یعنی -

بزرگ است خدایی که نیکوترین آفرینندگان است که بشر را اینقدر

زیبا آفریده - مولا علی هم در مورد روی خوب فرموده -

ثَلاثَةٌ یُذهِبنَ عَن قَلبِ الحُزنِ اَلماءُ وَ الخَضراءُ

وَ الوَجهُ الحَسَن یعنی سه چیز غم را از دل می‌برد آب و سبزه و صورت زیبا.

۶۹

حضرت مولا علی - فرموده است — روی نیکو دیده از غمها برست

روی نیکو غم ز دلها می‌برد — باعث شادی و خوشحالی بود

الحوان از روی نیکو بین خدا — زنگ باشد لوحه اید نما

گفتار هفتاد و پنجم - شناخت خدا از آمدن فصل بهار

الحوان اندر سفر خود بکار — تا خداشناسی از فصل بهار

این زمین مرده و لخت از گیاه — زنده گردد با شکوه و دلخواه

هیچ تغییری نشد اندر فضا — ماه و خورشید چون سابق بجا

باشد اندر گردش این گردان زمین — همچو ماه دی که بودی اینچنین

پس چرا شد سبز صحرا و چمن — باز شد گلها به بستان و دمن

بلبلان مست روی شاخسار — نغمه‌ها دارند با گل بیقرار

جمله جنبندگان دارند شور — کرده‌ای آیا در این مطلب مرور ؟

صد هزاران رنگ میگردد عیان   از گل و اشجار باغ و گلستان
ذات بیرنگ این همه رنگ از کجا؟   میشود پیدا . بگو این رمز را
گفته در قرآن اکرم کردگار   من یحیی آدم از عدم فصل بهار

- خداوند در آیات ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ سوره یس که سوره ۳۶ - قرآن کریم است فرماید: وَآیَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ یَأْكُلُونَ وَجَعَلْنَا فِیهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِیهَا مِنَ الْعُیُونِ لِیَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ أَفَلَا یَشْكُرُونَ - یعنی -

نشانه ایست برای انسانهای متفکر که ناگهان زنده کردیم زمین مرده را و بیرون آوردیم از آن دانه را که از آن دانه ها میخورند و ایجاد نمودیم باغهای خرما و انگور و جاری نمودیم در آن چشمه ها تا بخورند از ثمرش که دسترنج آنان نیست پس شکر نعمتها

دانه ها رویانم از خاک گران   از برای خوردن جنبندگان
پس خدا را میتوان دید از بهار   از گل و از میوه های شاخسار

گفتار نهاد و ششم - شناخت خدا از عواطف و احساسات

ایکه آن یزدان که انسان آفرید   داد او را مهر و عشق و هم امید
چون صفات رحمتش باشد زیاد   زین صفات خویش آدم را بداد
زانکه باشد جانشینش در زمین   باید اوصافش بود با آفرین
هر که دارد زین خصائل بیشتر   او بود با خالقش نزدیکتر
پس تو هم خوش قلب باش و نیکخو   با اخلاق مهرورز - و خوب گو
میتوان گفتا که احساسات پاک   وین همه اوصاف نیک و تابناک
از طبیعت کی - نمیباید شود   آمده در جان انسان نکو ز
این همه اوصاف و حس رقیق   خود بخود آید در انسان ای رفیق

عقل سالم کی تواند تسلیم آن — جز کسان فاقد عقل و توان

پس خدای عقل کل داده بما — این عواطف وین همه احساس را

سنگ بیجان از عواطف هست دور — زانکه نبود اندر آن عقل و شعور

گفتار هشتاد و هفتم ـ خدا از تمام موجودات نمایانتر است

ای جوان گر کنه خلقت را رسی — از خدا نبود نمایانتر ـ کسی

هرچه بینی از خدا دارد نشان — از اتم تا آسمان و کهکشان

او گرفته عرش و فرش و کائنات — او بود نیروی رشد اندر نبات

او بود در نار و خشکی و تری — موهبت گرمای مهر مادری

او نمایان باشد از خورشید و ماه — او پدید از سپید و از سیاه

او بود یکتا ولی بی انتها — نیست از مخلوق خود [۷۱] دور و جدا

گرم و سرد و نور و ظلمت از خدا — میکند آگه تو را ـ دقت نما

چونکه هر چیزی بود مصنوع او — دارد از صانع اثر بی گفتگو

تنها چشمی بخواهد حق نگر — تا بآن بیند خدا از بام و در

پس نمایانتر نباشد ـ از خدا — در جهان هستی بی انتها

گفتار هشتاد و هشتم ـ در اهمیت دعا که ارتباط با خدا میباشد

ای جوان دارد دعا خیلی اثر — ویژه با حال تضرع چشم تر

ارتباط با خدا ـ باشد دعا — کو بود دلسوز و گره بگشای ما

در دعا باید خلوص و قلب پاک — التماس و روی مالیدن بخاک

از خدا گفتن خوشش آید خدا — دوست دارد التماس و التجا

حاجت را او روا خواهد نمود — پس دعا کن در قیام و در قعود

حاجتی را کان نباشد صلاح — بر نیارد که آن نبود فلاح

گفته در قرآن [۷۲] دعای بندگان — ارج دارد نزد من ـ ما ای جوان

۷۳

نیز فرمود است در قرآن خدا   خوان مرا تا حاجتت سازم روا

۷۱ـ خداوند در آیه ۴ سوره الحدید که سوره ۵۷ قرآن کریم است فرماید

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ یعنی ـ او (خدا) با شماست هرجا باشید

۷۲ـ در آیه ۷۷ سوره فرقان که سوره ۲۵ قرآن مجید است فرماید ـ

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ

يَكُونُ لِزَامًا ـ یعنی بگو ای پیغمبر چه وزن و قدر نهد پروردگارم

اگر دعای شما نباشد پس بتحقیق تکذیب کردید الی آخر آیه ـ

۷۳ـ در آیه ۶۲ سوره النمل که سوره ۲۷ قرآن حکیم میباشد فرماید

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ

یعنی چه کسی غیر از خدا اجابت میکند بیچاره را وقتی که او را میخواند

ونیز در آیه ۶۲ سوره مؤمن که سوره ۴۰ قرآن شریف است فرماید

٪

زانکه ما جز او نمیداریم کس   او بود دلسوز و هم فریادرس

لیک این را هم بدان ای نوجوان   کوشش و سعی تو در کار جهان

تا نباشد از دعا کاری مخواه   کار باید کرد در این دستگاه

پس دعا وقتی بگردد مستجاب   کار باید خوب باشد بی حجاب

تنها گر مشکلی آید به پیش   حل آن خواهی از یزدان خویش

پس جوانا از دعا غافل مباش   با دل پاک و تضرع کن تلاش

گفتار هشتاد و نهم ـ شناخت خدا از راهیکه ائمه دین رفتند

٪ اُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ یعنی ـ مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم

و باز در مورد دعا در آیه ۱۸۲ سوره بقره که سوره ۲ قرآن شریف است فرماید

إِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ـ یعنی

من (خدا) نزدیکم و اجابت میکنم دعاکننده را هرگاه مرا بخواند ـ

که والاترین و شکوهمندترین آنها جهاد امام حسین علیه السلام میباشد

ای جوان از بهر آیات خدا — از طبیعت گفتمت - بس نکته ها
گرچه او روشن بود چون آفتاب — چشم دل را باز کن او را بیاب
اینک از مردان توحید و یقین — شهسواران ره ایمان و دین
آورم بهر نمونه تا شوی — مطمئن و کاملاً از شک رهی
از حسین ابن علی گویم ترا — معنی توحید و اخلاص و صفا
دانی آنحضرت بود سوم امام — وارث علم علی - بر او سلام
بوده مردی جامع علم و یقین — از برای شیعیان حبل المتین
مظهر اوصاف حق بود آنجناب — گر خدا را طالبی - زین در بیاب
او ز فرط عشق و اخلاص و صفا — وینکه ماند تا ابد دین خدا
کرد مال و جان و فرزندان فدا — تا ابد زد آتش اندر قلب ها

گر کنی فکرت تو در این ماجرا — در دلت گردد یقین ذات خدا
شرح بدهیم اینک از آن مختصر — تا ترا روشن شود دید بصر

گفتار نودم - در حقانیت حضرت حسین و جهاد شکوه آنحضرت

ای جوان - با دقت و با فکر باز — بی تعصب درک کن این سوز و ساز
بین که از دانشگه اسلام پاک — نخبه هر دانی برون شد تابناک
عقل را حیران کند اعمالشان — علم را بی حس کند افکارشان
بین حسین ابن علی آن مرد حق — آنکه برده از همه خوبان سبق
کرده دانشگاه وحدت را تمام — گشته اندر امتحان اول مقام
شاهکاری کرد بهر حفظ دین — تا ابد گوید خدایش آفرین
دادن جان و عیال و اهل و مال — ترک دنیا و ستانش شد محال
او گذشت از جمله اینها بهر دین — مهر و مهر و عشق حق زد بر جبین

کرد کاری را که عقل عاقلان — گشته حیران زین سیاست در جهان
شاهکار کربلا ای نوجوان — درس گیر از جهت دقت کن در آن
کار سطحی نیست باشد بس عمیق — باید اندر جزء جزءش شد دقیق
ریزه کاریهای این امر عظیم — رمزها و پندها دارد قدیم
مکتب اسلام و دامان علی — پرورانده چون حسین این منجلی
رو بداد کربلا کوچک مبین — رو نداده در جهان جنگی چنین

گفتار نود و یکم – توجیهی درباره جهاد کربلا

بوده جنگ نور و ظلمت کربلا — بوده رزم شرک و وحدت کربلا
جنگ پستی و شرافت بوده است — رزم همت با دنائت بوده است
این نبرد زشتی و زیبائی است — جنگ بین کوری و بینائی است
رزم مغز و قشر معبود است آن — حق و باطل گشت از این نهضت عیان

جنگهای بس عظیمی در جهان — روی داده لیک کی نسبت از آن
کشته‌ها داده بشر در جنگها — کز حساب و از عدد باشد جدا
جنگهای روم و ایران در قدیم — جنگ صد ساله برای اورشلیم
هشت ملیون کشته در جنگ یکم — همچنین بیست و دو ملیون در دوم
اشکی از چشمی نیاید سوزناک — قلبی از ماتم نشد غمگین و چاک
لیک هفتاد و دو تن در کربلا — کشته گردیدند در روز بلا
تا جهان باقی است بر آن کشتگان — اشکها جاری شود از دیدگان
واقعاً گر اشکهائی ریخته — جمع گردند و بهم آمیخته
میشود زان آب دریاها پدید — آنچنان دریا که هرگز کس ندید
علت این شور و این سوز و گداز — این ارادت وین محبت وین نیاز
این بود کان نهضت سوم امام — بوده با اخلاص و با صدق تمام

همچنین از بهر آن خونهای پاک | بین چه خیراتی شد در روی خاک
انهمه املاک وقف انجناب | فرش‌ها و پول‌های بی حساب
انهمه اطعام و خرج روضه‌ها | مستغلات بدیع و هدیه‌ها
منتفع گردند مردم بیشمار | از وجود آن شه برکت شعار
واقفا هر سال میلیونها دلار | میرسد بر مردم زاین رهگذار
چون وجود نازنین آن امام | منبع خیرات و برکت بر انام
نام زیبای حسین ابن علی | تا ابد زنده است و تابان و جلی
لیک نام دشمنان انجناب | تا ابد آلوده فحش و عتاب
زانان مانده قبری بی نشان | کس نگوید جز بلعنت نامشان
من بگویم نیز از روی عناد | تا ابد لعنت بر آن کفار باد
دشمنان حضرتش را دشمنم | دوستدار دوستانش هم منم

گفتار نود و دوم ـ نیز در اهمیت واقعه کربلا

رویداد کربلا ـ دارد دو رو | ظاهری و باطنی بی گفت و گو
ظاهرش جنگیدن با ظلم و زور | ناشدن تسلیم ارباب غرور
بهر دنیا و زر و سیم و ـ مقام | ناشدن هم صحبت ایشان به جام
خویش را کوچک نکردن بهر پول | ننگ را از نام نا کردن قبول
دور از دیدار و افعال پلید | پیروی ناکسی همچون ـ یزید
بهر دنیا ـ دین خود نفروختن | درس عشق و عاشقی آموختن
خم نکردن پشت در پیش لئام | دستی اندر سفره دونی بجام
دادن درس مناعت بر بشر | حب دنیا را برون کردن ز سر

باطنش اجرای پیمان ازل | پیروی از حکم و فرمان ازل
یاد دادن معنی و تفسیر عشق | فاش کردن قدرت اکسیر عشق

محو و فانی گشتن اندر کوی یار — خود ندیدن بهر دیدار روی یار
ورنه بردن اهل و فرزند و عیال — همره می داشت با آن وضع و حال؟
بچه های شیرخوار و دختران — بردن اندر دشت های بیکران
از مدینه - تا زمین نینوا — انهم اندر - تیر ماه کربلا
بیعت ار میکرد حضرت با یزید — میشد او را قرب و سیم و زر خرید
نی شهادت روی میداد و نه جنگ — نی باولاد علی میگشت تنگ
بود آیا شأن اولاد رسول؟ — چون حسین ابن علی - کردن قبول
بیعت فاسق ترین افراد را — چون یزید کافر و بیداد را
نور و ظلمت ناشناسند هم را — شرک و وحدت همچو زخم و مرهم را
دین اسلام است مرهون حسین — زنده باقی ماند از خون حسین
خون پاک کشتگان کربلا — حفظ کردی تا ابد دین خدا

ورنه اسلام جوان بی گفتگو — محو میگردید و قرآن شستشو
از فداکاری آن نور خدا — ماند اسلام عزیز ما بجا

گفتار نود و سوم - شهدای کربلا همه اهل توحید و یقین بودند
و بمقام معنویت و امامت حسین علیه السلام کاملاً آگاه

معرفت داران آن حضرت حسین — جان فدا کردند در عین یقین
چون حبیب ابن مظاهر آن سعید — پیر روشندل براه حق شهید
با شتاب آمد ز کوفه کربلا — تا که از بهر امامان جان فدا
یا که حر آزاد مرد نوجوان — داد در راه خدا با عشق جان
ای نگفتا بود حر اول نفر — بست راه حضرت خیر البشر
لیک چون چشم دلش پیدا شد نور — در دل پاکش محبت داشت زور
شد پشیمان و گذشت از زندگی — برگزید آزادگی بر بندگی

رفت گریان خدمت نور خدا — گفت حضرت را اجازه ده مرا
تا شوم اول شهید این جهاد — رفت و با اخلاص جان بر کف نهاد
شد عدوی اولین اول شهید — زانکه ذاتش پاک می‌بود آن سعید
بر مقامات حسین ابن علی — بود واقف قهرمان خوش دلی

گفتار نود و چهارم — یاران حسین چرا برای شهادت پیشقدم میشدند

لیل عاشورا حسین ابن علی — با کمال انبساط و خوشدلی
گفت واقف هم شما زاین سفر — کشته میگردیم فردا سر بسر
از شما خواهم که ترک من کنید — رحم بر فرزند و خویش و تن کنید
زانکه باشد قصد دشمن شخص من — من شوم کشته نه است از انجمن
پس برفتند از برش دلمردگان — زد بر ایشان نیت طغیان شعلگان
چندتن از پاکبازان عارفان — واقف اسرار و روشن دیدگان

گریه‌ها کردند و سرها کوفتند — وز محبت آتشی افروختند
کای حسینا ما ز درگاهت کجا — روی آریم ای شفیع دوسرا
ما چگونه در رخ جدت رسول — چشم بگشاییم و بر روی بتول
نور حق ما از درگاهت مران — ای فدایت جان و مال و خانمان
هر که با تو هست باشد در بهشت — دوزخی آن کس که نهایت بهشت
این چه فرمایش که فرمودی بما — بر سر ما خاک باد و بلا
ما برای جانفشانی آمدیم — نی برای کامرانی آمدیم
پس اجازت ده بما ای صاحبا — جان ناقابل نمائیمت فدا
چونکه حضرت دید این صدق و صفا — وانکه دارند از سعادت بهره‌ها
داد اجازت تا فداکاری کنند — در جهاد اکبرش یاری کنند
زین اجازت جمله گردیدند شاد — جان فدا کردند این یاران راد

گفتار نود و پنجم ـ یاران حسین خدا را تا مرز یقین شناخته بودند

لیل عاشورا بُدَ آنانرا نشاط — عیش و شادی بودشان و انبساط

جمله از دیدار حضرت شادکام — خنده‌ها کردند آن شب تا ببام

ذکر قرآن بودشان آن شب مدام — از برای کشته گشتن پیشگام

جملگی کردند غسل و شست و شو — بهر جان دادن گرفتندی وضو

تا سحر بیدار بودند و نماز — کارشان میبود ـ با صدق و نیاز

این یاران هر یک گفتی آن یا این — چون زمان وصلشان بودی قرین

بودشان خواهش ز حضرت یا دهد — اذن میدان ـ تا فداکاری کنند

بین که مردان یقین و پاکباز — روز عاشورا بصد شور و نیاز

از برای وصل دلبر در شتاب — بهر دیدارش ـ همه در التهاب

آنچنان بودند مشتاق وصال — بودشان بهر شهادت وجد و حال

چون یقین در روحشان بود استوار — عزت جنت بر ایشان آشکار

گفتار نود و ششم ـ از جهاد امام حسین خدا آشکار است

ای جوانان ـ توسن فکرت بران — عقل را قاضی نما ای نوجوان

بین که این مردان چرا با شور و شوق — جان فدا کردند با صد وجد و ذوق

دیده بودند از حسین ایمان چها ؟ — کاینچنین جانها نمودندش فدا

بی هدف بودند یا مجنون و مست — تا گذشتندی ز جان و هر چه هست

میتوان گفتا که ـ عباس دلیر ؟ — بوده مردی خام و بی عقل و صغیر ـ

آنکه در عین جوانی جان پاک — با صفای خاص و قلبی تابناک

در ره محبوب ـ بنماید نثار — قلب احبابش بسوزد زین شرار

با حبیب و حر ـ و مردان صفا — بی خبر بودند کاندر کربلا

جان خود را ـ بهر دلبر باختند — قصر عزت در بهشت افراختند

ای جوان بودند ایشان اولیا — واقف اسرار و غرقه در صفا

این عزیزان ـ بر مقامات امام — مطلع بودند و واقف زان مقام

رفته بیرون از حجاب مادیات — یکسره منفی شده از هر جهات

برده اندر روح خاصان حق یقین — از برای اهل دین حبل المتین

حور میدیدند بهشت برده را — از ملایک میشنیدند این ندا

کای سعیدان جمله پیغمبران — منتظر باشند ـ زود آیید هان

در زمین و آسمان جشن شماست — پس سرور و وجد در آنجا بپاست

جمله باغات بهشت آذین شده — نی بیک آئین ـ بصد آئین شده

نوجوانان بهشتی جمله جمع — با رخ افروخته مانند شمع

گشته درهای بهشت امروز باز — حق اجابت میکند ـ اهل نیاز

انبیا از آدم و خاتم همه — دور هم جمعند ـ با صد طنطنه

روز وصل و امتحان عاشقی است — هر که شد محروم زین نعمت شقی است

پس یقین بر ذات یکتای خدا — کرد این نهضت بپا در کربلا

گفتار نود و هفتم ـ رموز و اسراریکه در واقعه کربلا رخ داد و مشیت الهی را [illegible]

ای جوان این بحث ـ جای دقت است — گرچه رزم کربلا پر رقت است

لیک در آن رمزها رفته بکار — تا خدا بشناسی از این رهگذار

بشنو اینک بعضی از این رمزها — تا بدانی بوده از سوی خدا

رمز اول ـ چرا امام حسین در گرمای شدید زنان و کودکان را با خود برد

چون حسین ابن علی ـ شد از حجاز — عازم کوفه ـ در آن راه دراز

با زن و فرزند و ـ اتباع زیاد — در هوای گرم و در طوفان و باد

دوستان و جمله اقوام امام — مانع حرکت شدندش این گرام

کای امام و زاده صدق بتول — حرف عقلانی ما را کن قبول

مصلحت نبود که اندرین زمان | عازم کوفه شوی با خانمان
آنهم این راه دراز و پرفشار | با زنان و کودکان بی شمار
مطمئن گر بقول کوفیان | اشتباهی میکنی خیلی عیان
کوفیان قومی دورویی و فاسدند | قول و ایمان و شرف را فاقدند
نیست بر گفتارشان اعتماد | میدهی جان را در این دعوت بباد
نامه هاشان هست خالی از عمل | دعوت آنان ز تو باشد دغل
حال اگر خواهی روی فرزند و زن | از چه با خود میبری ای بوالحسن
اینچنین فرمود آنانرا امام | شد سوار و راند اسب تیزگام
من شدم مأمور از سوی رسول | کرده ام این امر را از او قبول
تا روم با جمله فرزندان و زن | سوی کوفه نی بنفس خویشتن
زین سبب ناچارم از اجرای امر | عاقلم - دانا - نیام مست خمر

لاجرم مأمور - و معذورم همی | زین سفر خوشحال و مسرورم همی
این بفرمود و سفر آغاز کرد | در دل ما سوزها را ساز کرد
پس مسلّم دان که کار کربلا | رمز باشد ز ابتدا و انتها

گفتار نود و هشتم - رمز دوم وقایع کربلا رفتن امام حسین نزد مسلم بن کثیر

چون حسین آمد - بسوی کربلا | دید در ره خیمه‌ای را بپا
کرد پرسش از که باشد این خیام | گفت یکتن باشد از مسلم نام
بود مسلم از پسرهای کثیر | از مهان و پیر دوران خوش ضمیر
پس فرستاد آن امام نرم خو | نزد مسلم تا بیاید نزد او
لیکه چون میبود رنجش بنیشان | گشت پنهان و ندادی خود نشان
قاصد آمد ماوقع را عرض کرد | در تعجب شد فرو آن شاه مرد
پس بپای خویش رفت آن امام | بهر دیدارش بسوی آن خیام

چونکه شد ناچار مسلم لاجرم — بر در خیمه بیامد محترم
چون سلام و احترام آورد جای — چند جمله گفتش آن مرد خدای
چونکه مسلم حرف حضرت را شنید — دل ز دنیا و ز اموالش برید
یک وصیت نامه کامل نوشت — از برای وارثان سهمی بهشت
کارهایش نظم داد و زن طلاق — تا تواند شو کند بعد از فراق
در رکاب حضرت آمد کربلا — کرد جان خویش در راهش فدا
حال گو حضرت چه گفتا کان سعید ؟ — دل ز فرزند و ز جان خود برید
آنکه یکساعت جلوتر شد نهان — داشت در دل رنجش از شاه جهان
چی شنید از حضرت سوم امام ؟ — کاین چنین با شوق و ایمان تمام
در رکابش رفت و گردید شهید — جزو نیکان گشت آن مرد سعید
واقعاً جای تعجب باشد این — حل معمائیست مشکل ای قرین

رمز باشد گفت و گوی آن امام — کاین چنین مسلم شد تسلیم و رام
کرد گلچین حضرت از مردان حق — تا شوند اهل بهشت از این سبق

گفتار نود و نهم — رمز دیگر نهضت کربلا زنده ماندن امام سجاد است

ماندن سجاد در روز بلا — هست رمزی از قیام کربلا
زانکه دشمن کرد ظلم بی نظیر — نی به طفلان رحم کرد و نه به پیر
کشت پیر و هم جوان و طفل را — حد اکثر کرد بر آنان جفا
اصغر شش ماهه معصوم را — با شقاوت کشت اندر کربلا
لیک سجاد از شهادت شد مصون — بیماریش با کسی نشد عرضه چون
گرچه نیروی عدو را کور کرد — تا نبیند آن امام شاه مرد
بی شک آن نیروی بوده از خدا — تا بماند آن امام از بهر ما
دشمنی کاو طفل شش ماهه کشد — از چه دست از کشتن مردی کشد ؟

دشمنی کو نگذرد از شیرخوار — چون بپوشد چشم از مردی کبار
آنهم اولاد بزرگ آن امام — مورد تکریم و عزّ خاص و عام
غیر رأی و جز صلاح کردگار — حفظ فرمودی - امام رستگار
مصلحت چشم عدو بربسته بود — حضرت از دیدار پنهان گشته بود
چون مشیت بوده بر بود امام — لاجرم سجاد - زینب از آن کلام
از شهادت رستن چارم امام — نیست امری ساده در روز قیام
چون جهان آفرینش بر امام — هست قائم - زینت حضرت ذوالکرام
پس مقدر بوده از سوی خدا — این مصیبت بر - شهید کربلا
امتحان عشق و وحدت بوده است — کان مقدر بوده از روز الست

گفتار ششم - رمز دیگر اینکه تمام مصائب و غم ها در جهاد کربلا جمع بود

رمز دیگر اینکه در این واقعه — جمع گردیده مصیبت ها - همه

زانکه اندر هیچ جنگی در جهان — این قساوتها نکرده فاتحان
حال بشنو خود قضاوت کن در آن — این شقاوتها که دیده در جهان ؟
تشنگی در راه سفر - با خستگی — بستن آب فرات و تشنگی
آنهم اندر فصل گرمای شدید — کز حرارت آب گردیدی حدید
گفت و گو با دشمنان بی حیا — در زمین غربت و نا آشنا
کشتن اطفال - حتی شیرخوار — با لبان خشک - معصوم و فکار
بهترین سرها بریدن از قفا — بی نظیر است این عمل در جنگها
آنهم آن زیبا پسر سوم امام — از برای جایزه بردن بشام
کردن سرها - بنوک نیزه ها — بر زدن آتش تمام خیمه ها
غارت اسباب و اموال و نقود — باز کردن زینت زنها ز دور
بر زدن سیلی بروی بچه ها — دادن دشنام و گفتن هرزه ها

اسب بر نعش شهیدان تاختن — کودکان را تازیانه آختن
جمله زن‌های حرم کردن اسیر — شیهه اسبان و داد و دار و گیر
آسمان تاریک و دود خیمه‌ها — منظره انباشته از کشته‌ها
یکطرف بیتابی طفلان خرد — روح هر بیننده‌ای را میفشرد
کرده زنها را بر اشترها سوار — وان شترها لخت و بی بند و مهار
بچه‌ها افتند از اشتر بزیر — نیست جز زینب کسی‌شان دستگیر
حضرت سجاد امام راستین — با نقاهت رنگ رفته از جبین
پاسبانان با خشونت بد زبان — بی ترحم زشت خو نعره زنان
مانده تنها زینب و جمعی اسیر — کو بود اینک اسیران را امیر
کودکان خواهند از زینب پدر — از عمو عباس جویندی خبر
در خرابه بردن اندر شهر شام — بی غذا بی آب اولاد امام

ابن سعد و شمر خندان بذله گو — رفته در دریای خوشحالی فرو
فکر آنان بود انعام یزید — میشد از این فکر قهقهه‌ها شدید
بی خبر از اینکه مختار غیور — میدهد انعام آنان را چه جور
سوزد آنها را میان آب جوش — بر فلک بالا رود ز آنان خروش
اینکه گفتم زین مصائب اندکی است — از هزاران رنجها اینها یکی است
پس جوانا این جهاد کربلا — از حساب جنگها باشد جدا

گفتار صد و یکم ـ رمز دیگر واقعه کربلا ـ واژگون شدن دربار یزید و مردن او در جوانی بعد از سه سال و ابتلاء به امراض شدید

رمز دیگر در نبرد کربلا — کان نمایان میکند ره را جدا
این بود کز بعد این قتل فجیع — از میان رفتند آن قوم شنیع
گشت دربار یزید بد نهاد — واژگون و رفت آن قدرت بباد

داد گون شد قصر و دربار یزید — مُرد در سختی ـ مر آن مرد پلید

شد یزید اندر جوانی مبتلا — بر مرض ها و جنون و غیره ها

ماند باقی بعد عاشورا سه سال — در کمال نکبت و درد و وبال

اندر آن از هم بهترین مرد طبیب — لیک عمرش سر نهادی در نشیب

در کمال رنج و سختی جان سپرد — از جهان جز لعنت و نفرین نبرد

ابن سعد و همچنین ابن زیاد — کشته گردیدند ـ قوم بدنهاد

مختصر از دستیاران یزید — جان سالم در نبردند آن عنید

الغرض اندر مدتی کوتاه و کم — ره نوردیدند بر سوی عدم

با غم دنیا و عقبی رنج و درد — روبرو بودند این اهل نبرد

زین پدیده گو د روشن بجا — اینکه درسی هست کار کربلا

ملیحا ماند بجا اینکه خدا — هست و نبود با بدان بی اعتنا

شک ز دلها بُرد این امر عظیم — کرد ثابت آن خداوند حکیم

گفتار صد و دوم ـ رمز دیگر جهاد کربلا توفیق مختار ثقفی در خونخواهی شهدا و کشتن و سوختن آنان است زیرا او مردی نبود که در ابتدا مقتدر باشد

نهضت مختار ـ آن مرد عجیب — بوده از سوی خدا بی شک و ریب

زانکه در زندان بُد و گمنام بود — مرد جنگی بود لیک آرام بود

ناگهان شد بهر خونخواهی بلند — ریشه آن قاتلین از بیخ کند

کُشت هر کس را که اندر کربلا — بود جزو لشکر آن اشقیا

عده ای را سوخت اندر آب جوش — عده ای را سر برید و دست و گوش

پس برآمد تیغ مختار از نیام — تا کشد زان قوم وحشی انتقام

نهاد دست خدا گردش مدد — تا دمار از دشمنان حق کشد

چونکه بودی پشتبان او خدا — شد موفق کشتن جمله اشقیا

گریه‌ها بهر حسین ابن علی　　اشکها بهر سخیت بهر آن ولی

از برای صورت زیبای او[۷۴]　　با تأسف میزد بزانو و به رو

چون بزیبائی آنحضرت نبود　　در جهان پر تیز و بسی دل میربود

۷۴ـ امام حسین علیه السلام بسیار زیبا و خوش قیافه و خوش لهجه بوده اند گرچه اصولاً بنی هاشم در عرب بوجاهت مشهور بودند و حضرت عباس ابوالفضل برادر آن بزرگوار را قمر بنی هاشم نامیده اند زیرا در زیبائی صورت و تناسب اندام نظیر و همتا نمیداشتند ـ محبت لاری درباره حضرت حسین علیه السلام چنین سروده

لَمَعاتُ وَجْهِکَ اَشْرَقَتْ　　وَشُعاعُ طَلْعَتِکَ اِعْتَلا

زچه رو اَلَسْتُ بِرَبِّکُم　　نزنی بزن که بلی بلی

من و عشق آن مه خوب رو　　که چو زد صلای بلا بر او

بنشاط و قهقهه شد فرو　　که اَنَا الشَّهیدُ بِکَرْبَلا

٪

چشم مشکی و محاسن هم سیاه　　ابروان همچون کمان و دلنخواه

بوده اولاد بنی هاشم تمام　　شهره زیبائی و لطف کلام

حضرت عباس بوده چون قمر　　از وجاهت هدا کرده بهره ور

بوده او اندر شجاعت بی نظیر　　هرچه نهضت بدست این دلیر

گفتار صد و سوم ـ شناخت حضرت صادق شیعیان امام واقعی را با نشان

الجوان این بحث هم دانستنی است　　زانکه بر دین محمد مبتنی است

٪ یعنی ـ لمعه‌های صورت تو همه جا را نورانی و روشن میزاید و شعاع طلعت تو بسیار عالی میباشد　　چرا ادعای خدائی نمیکنی تا من بگویم بلی بلی (اشاره بآیه اَلَسْتُ بِرَبِّکُم است که خدا در روز الست فرمود و همه خلایق بلی بلی گفتند)　　من عاشق آن ماه خوبروی (حضرت حسین) که چون ندای بلا را بایشان گفتند با خنده و نشاط فرمود آری من شهید خاک کربلا ـ

حضرت صادق نفاد بحث ماست
گر برای دین حق برپای خاست

حضرت ایشان امامتش بدند
آسمان دانش و بینش بدند

حضرتش دانشگهی تأسیس کرد
اندر آنجا علم‌ها تدریس کرد

مکتب ایشان بنام جعفری است
گر خرافات و جهالت‌ها بری است

در علوم شیمی و دین و خبر
مؤمنین کردند از او کسب هنر

مذهب ما را که باشد جعفری
کرده تحکیم آن امام و رهبری

متکی باشد به هشت و چار تن
پیشوای پاک و معصوم و فطن

گویم اینک علت این کار را
با کلام روشن همه افکار را

چون امیه زادگان یا عباسیان
داشتی هم از امامان زمان

ترس اینها بود اینکه اقتدار
گر خلافت داشتند و اختیار

دست اولاد علی افتد همی
چونکه بودی حق اولاد علی

زین سبب بودند از آنان ظنین
غالباً زندان بدند این طاهرین

جمله ایشان را نمودندی شهید
لعنت حق بر چنین قومی پلید

پس امامان امر دین را در خفا
رهبری کردند با خوف و رجا

چون زمان حضرت صادق رسید
نوبت آن عالم ناطق رسید

جنگ بودی بین صاحب قدرتان
بین مروان و سر عباسیان

بود سفاح آن سر عباسیان
شد خلیفه گشت مروان را زیان

گشت مروان خلیفه در شکست
لاجرم سفاح جای او نشست

حضرت از این موقعیت بهره برد
گرد از روی تشیع بر سترد

فقه شیعه کرد تکمیل آن امام
جعفری مذهب شدند زانگه انام

عده‌ای شاگرد را عالم نمود
جهل را از مکتب قرآن زدود

گفت بی دانش نباشد دین رسا
زانکه جاهل گم کند راه خدا

الغرض - او کرد مذهب را تمام | الجوان کن اقتدا - بر آن امام

گفتار صد و چهارم - توجهی در تشریف فرمائی حضرت رضا و برادر
او حضرت شاهچراغ و خواهرشان حضرت معصومه بایران و رحلت هر سه

غیر این ظاهر که می بینی چو آن | آفرینش - باطنی دارد نهان
دارد اندر پشت پرده رمزها | هیچکس واقف نباشد جز خدا
فی المثل - دقت نما در این بیان | تا که روشن گردی از سرّ نهان
ز ابتدا - ایرانیان چون بسته‌اند | بر علی و آل - مؤمن بوده‌اند
از صمیم قلب میبودند دوست | خوش کسی کاین دوستی در جان اوست
زین سبب ایرانیان سربلند | از صمیم قلب مایل - می بُدند
تا نبود آرامگاه آن مهان | کشور ایران ما - ای نوجوان
پس خدا اندر دل مأمون فکند | در دلش شیرین بیاید - همچو قند

کز امام هشتمین - سلطان رضا | دعوتی بنماید از روی ریا
تا خلافت را کند از او قبول | حضرت این دعوت بفرمودی نکول
با شکوه خاص و با چند اتباع | جانب خاک خراسان آمدند
لیک کردند امتناع از سلطنت | زانکه دانستند نبود مصلحت
پس ولیعهدی - باصرار تمام | شد قبول آن شه والامقام
چونکه حضرت - وارد ایران شدند | از پیش - خواهر برادر آمدند
در پی حضرت بشد - شاهچراغ | عازم ایران بصد عزّ و فراغ
حضرت معصومه - والاخواهرش | نیز آمد سوی قم خورشید وش
الغرض - چون شد امام ما شهید | شهر مشهد آمد از خاکش پدید
شد سپس شیراز را - شاهچراغ | جایگاه مرقد و ملک فراغ
حضرت معصومه - جان پاک را | داد در قم - جلوه داد این خاک را

یک مشرق و یک مغرب و یک جنوب — تا که ایران را بگیرند خوب
لیک دمرکار در اینجا بود — کن در این باره تفکر با خرد
اولاً چون شد پی سلطان رضا — آمدند ایران دو نور با صفا
هم برادر آمد و هم خواهرش — زانکه مسعودند یار و یاورش
ثانیاً هرچه اندر خاک ما — هر سه تن جان داده اند اندر بلا
ثالثاً هر یک شهری خصه خوب — یک مشرق و یک مغرب و یک جنوب
زان آن باشد که ما ایرانیان — اجر و مهر خویش برگیریم از آن
حال بینی این سه مرقد بهر ما — منبع ثروت شد و گنج صفا
این همه برکت که می بینی عیان — زاین سه تن آید بما ای ایرانیان
هم سراسر ملک ایران زین سه نور — فیض برگیرند با وجد و سرور
شهر مشهد شد مقدس مأمنی — غرق نعمت با شکوه و ایمنی

شهر شیراز آمد از شاه چراغ — روشن و آباد و در امن و فراغ
قم مزین شد ز والا خواهرش — خیر و برکت ریزد از بام و درش
پس وجود پاک آنحضرت نمود — خاک ایران را بهشت از این ورود
آستان قدس آنحضرت ببین — نیست ایشان بارگاهی در زمین
بهترین اسباب و آلات قدیم — کرده تقدیمش نکویان کریم
از کتاب خطی و قرآن هزار — پیشکش گردیده اندر کوی یار
در جهان چون دستگاه آن امام — نیست باشد منحصر در این مقام
روز و شب در این سه شهر محترم — محشری برپاست اطراف حرم
در حریم و در حرم نور خدا — واقعاً تابیده بی چون و چرا
چون روی اندر حرم بهر سلام — میشوی محو شکوه آن امام

نور وحدت بینی از لطف زمن | قدسیان با دیده جانت ببین
آن ارادتهای بی غش و ریا | وان سخاوتهای بی حد و بجا
آن صفای قلب و حال انبساط | محو وحدت گشتن و وجد و نشاط
زان وجود پاک برما جاری است | حافظ ایران ز دشمن نیز هست
ای جوانا کن ارادت را نثار | تا شود راضی ز تو پروردگار

گفتار صد و پنجم - در مواهب معنوی که از حضرت رضا و برادر و خواهرش علیهم السلام

آنچه گفتم بود بعض مادیات | حال از معنی شنو چندین نکات
حاجت ما را بر آرند این شهان | می‌کنند آسان امور شیعیان
این سه مرقد بهر ما ایرانیان | لشکری هستند بهر دشمنان
کید دشمن این شهان باطل کنند | زین سبب ایران بماند سربلند

چونکه دارند آبرو نزد خدا | حفظ فرماید خدا این خاک را
معجزاتی در حرم‌هاشان شده | نیست جانا این پدیده بیهوده
کورها بینا شده اندر حرم | لنگ‌ها سالم نموده از کرم
کرده حاجت‌ها ز لطف خود روا | دردهای سخت را داده شفا
آزمودم من شفای آن ولی | زانکه بنمودی مرا درد دلی
در حرم از او شفائی خواستم | منتها با بی ریائی خواستم
عصر شش فرمود دردم را شفا | پس شکر دارم از سلطان رضا
پس جوان دیدی که ما ایرانیان | بهره‌ها داریم زان شاه جهان
کن تصور گر نبودند این سه نور | کشور دیگر بُد آنان را قبور
~~این همه زوار کی دارد بدون~~ | ~~همچنین ایرانیان هم اندرون~~
کشور ما بود خالی خانه‌ای | بی صدا آرام چون ویرانه‌ای

لیک اینک از صفای آن سه نور — گشته ایران گلشن و غرق سرور
این همه زوار کاید از برون — همچنین ایرانیان هم از درون
واقعاً محشر کنند این زائران — خاصه در مشهد که باشد مهد آن
سیل پول و هدیه جاری می‌شود — این یکی از فیض هایش می‌بود
ورنه فیض این سه تن باشد زیاد — معنوی و مادی - ای خوش نهاد

گفتار صد و ششم - بیانی در شناخت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

بحثی هست ای جوان خیلی رسا — با توجه گوش کن این بحث را
پیشوای آخرین صاحب زمان — زنده اند و غایبند از دیدگان
ملک را فعلاً مدیرند از حجاب — بر امور ما مدیرند آن جناب
هر زمان دنیا شود پر از فساد — حضرتش پر میکنند از عدل و داد
میشود ظاهر به امر کردگار — محو فرماید بدی از روزگار

نیست تنها این عقیده نزد ما — بل همه ادیان و اقوام خدا
منتظر باشند [۷۵] - آید فادی — او جهان را میرهاند از بدی
منتها اسمش ندانند آن کسان — شیعیان دانند مهدی هست آن

۷۵- تمام اقوام و ادیان الهی معتقد و منتظرند که چون ظلم و تباهی بشر بحد اکثر رسید خداوند شخصیت بزرگی را که دارای قدرت کامل باشد برای اصلاح امور میفرستد و او عدالت واقعی را در سراسر جهان برقرار و دین و قانون را یکی نموده و امور بشریت را از هر جهت به بهترین وجه سر و سامان میدهد -

اما در نام این نابغه اختلاف دارند ولی بطوریکه در پاورقی شماره ۳۱ که در ذیل گفتار ۱۵ این کتاب ذکر گردیده پیغمبر اکرم نام آن قائم اعظم را صریحاً بجابر ابن عبدالله انصاری فاش ساخته اند و فرموده اند نام و کنیه برادر دینی نام محمد و کنیه ایشان ابوالقاسم میباشد و در این باره هیچ شک و شبهه وجود ندارد

پس اصولاً اختلافی در میان — نیست بین ما و اقوام جهان

نام او مهدی پدر باشد حسن — مادرش نرجس بود آن نیکزن

شخص پیغمبر _ امامان هدی — فاش فرمودند نامش را بجا

گر تو را نادانی از روی عناد — گوید این غیبت کسی را نیست یاد

یا بگوید کی بشر _ قادر بود — اینچنین عمری نماید بی عدد

گو بهر کاری بود قادر خدا — گر بداند مصلحت آرد بجا

وانگهی اشخاص اندر این جهان — کرده اند او را ملاقات ای جوان

نیز قرآن شاهد منظور ماست — نه که آیاتی براین مطلب گواست

الغرض اقوام و دانایان تمام — منتظر باشند کاید آن امام

ریشه کن سازد فساد و ظلم را — جای آن بخشد عدالت را بجا

همگنان اندر دعا خواهش نما — تا رساند زود تر او را بجا

تا دهد فیض ملاقاتش حصول — شاید از لطفش کند ما را قبول

ای امام عصر دست ما بگیر — چون که باشی ایزمان تو دستگیر

گفتار صد و ششم _ شناخت خدا از تفکر در آسمانها و موقعیت ستاره ها

یک نگاهی کن ببالا _ ای جوان — کهکشانها را ببین در آسمان

بین شکوه آفرینش را همی — باز بنما چشم بینش را همی

عقل با آن سرکشی حیران شود — کیمیای علم این جا مس شود

حیرت اندر حیرت آید وجود — کانکه او در این عجایب آگه بود

دارد آیا انتهای این آسمان ؟ — گر که دارد در کجا و چیست آن

گوئی این ملیاردها منظومه را — کی نموده خلق و بخشوده ضیا

هست آیا خلق زنده در کرات — پیشرفته تر ز ما از هر جهات

زانکه در قرآن بفرموده خدا — در زمین و آسمان تسبیح ما

میکنند آنان که کردم خلقشان　　زندگی قطعاً بود در آسمان
گرچه شهاب‌ها پرنده این زمان　　گاهگاهی آید اندر آسمان
اهل دانش را عقیده هست این　　کاید این شهابها سوی زمین
از کرات آسمانی سوی ما　　علم بعداً هست پاسخگوی ما

۷۶ - خدا در آیه ۱۸۸ سوره آل عمران که سوره ۳ قرآن حکیم است فرماید
اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ
فِی خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلاً
سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ یعنی - کسانیکه ایستاده و نشسته و خوابیده
به پهلوهاشان خدا را یاد مینمایند و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر مینمایند
میگویند پروردگارا این دستگاه عظیم را باطل نیافریده‌ای منزه و پاکی
پس ما را از عذاب آتش جهنم نگهدار - ملاحظه گردید تفکر در خلقت لازم است

آنقدر دورند از هم این کرات　　کآدمی گردد ز فکرش محو و مات
بین بعضی هست ملیونها هزار　　سال نوری فاصله ای هوشیار
بهترین جای کرات آسمان　　باشد آنجائیکه کرده خلقشان
زین سبب خورده قسم یزدان پاک ۷۷　　بر محل این کرات تابناک
زانکه گر از جای فعلی یک گره　　دور یا نزدیک گردد یک کره
نظم در آنها بهم ریزد همی　　وین تعادل نیز بر خیزد همی

۷۷ - خداوند در آیه ۷۵ سوره واقعه که سوره ۵۶ قرآن است فرماید
فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ
إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتَابٍ مَکْنُونٍ تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ
یعنی - سوگند بجایگاه ستارگان و براستیکه قسم بزرگیست اگر بدانید
که آن قرآن کریم میباشد و در کتاب پنهانی خدا موجود است و از جانب خدا نازل شده

فی المثل خورشید اگر آید کمی / سوی ما سوزد زمین یکسر همی
یا اگر گردد کمی دور از زمین / زندگی را دیگر از سرما ببین
هم چنین گر ماه آید سوی ما / آب دریا آید اندر کوی ما
چونکه مد گردد زیاد و جزر کم / پس نبینی ما زنده نیکو در رقم
حال آیا میتوان گفتا که این / آسمانها کهکشانها و زمین
بی مسبب خود بخود آمد وجود / هر که فکر اینسان کند باشد جهود
کی در آنها گردش با نظم داد ؟ / اینچنین دقت که در آنها نهاد
از کجا پیدا شد آن نور شدید / کان برای زندگی باشد مفید
نور خورشید از برای این بشر / بین خواصش را که بی حد است و مر
پس چرا دیدی خدا را گه گهان / هین بگو سو که من با چشم عیان
حال تو این جلوه ها تنها منم / نیست غیر از من خدائی یا کرم

سوی من آ گر که میخواهی کمال / راه من رو تا رهی از هر وبال
پس خدا را ای جوان از آسمان / بشناس و سوی وحدت شو روان

گفتار صد و هشتم ـ مکتب عرفان و نام چند نفر از عرفا

مکتب عرفان ـ جوانا باصفا است / عارفان را روی دل سوی خدا است
مکتبی پاکیزه ـ و نورانی است / بی ریا ـ و در پی حق فانی است
یک قدم در وادی عرفان بپو / تا خدا را بینی آنجا رو برو
مکتب عرفان تو را بخشد صفا / پس شود یار شب و روزت خدا
مکتبی باشد که جمع است اندر آن / هم شریعت هم طریقت ای جوان
اندر این مکتب شود آداب دین / کاملاً اجرا بظاهر دل نشین
زانکه منظور نهائی ـ خدا / معرفت باشد بذات کبریا
این همه پیغمبران و رهبران / آمده از بهر این یک آرمان

پس بود عرفان همان منظور حق　　اندر این مکتب بخوان چندین ورق

تا شوی مرد خدا و باصفا　　زنده دل، پاکیزه خو و بی ریا

زانکه عرفان آورد بس وجد و حال　　بر کنار است از جدال و قیل و قال

عارفانی پاکدل داریم ما　　رفته بیرون زاب و گل داریم ما

اینک از این عارفان نامی برم　　زاین شهان شاید که انعامی برم

بایزید و بوسعید و مولوی　　حافظ و شه نعمت الله ولی

خواجه انصاری، عراقی و بها　　با نفس و عطار مردان صفا

سبزواری، جامی و رحمتعلی　　جمله می‌بودند در عرفان ولی

خارقانی، سعدی و شیخ صفی　　گر بگویم جمله را گردد صفی

عارفانی پاک و والا بوده اند　　عاشقانی بی سر و پا بوده اند

عشق ورزیدند اما با خدا　　برگزیدندی ورا از ما سوا

چشمشان بیند دائم روی یار　　گوششان همواره بودی سوی یار

بی خبر از جسم و از جان بوده اند　　محو روی و موی جانان بوده اند

چشمشان یکسان نگر گردیده بود　　قلبشان وحدت نگر گردیده بود

فکر وصل یارشان دائم به سر　　لب همیشه خشک و دائم چشم تر

جانشان روشن ز خورشید یقین　　ماه گردون بوده در روی زمین

قشر و جرم و پوست را بگذاشته　　مغز توحید و صفا برداشته

صافی مطلق شده مانند روح　　نور تابیده ز روشان با فتوح

چشم عارف بد نبیند هیچ چیز　　زانکه خوش بیند با قلب تمیز

مکتب عرفان ز مولانا علی　　عشق می‌ورزد بطرز کاملی

غالباً نام علی را بر زبان　　آورند این عارفان اما چنان

در خلوص و در عبادات و صفا　　الگوی آنان بود مولای ما

نام قطب هر زمان هم یک علی ۷۸ — در وسط باشد بوضع جالبی
رحمتعلی شاه قطب عارفان — یک نمونه باشد از نام سران

گفتار صد و نهم – آثار و کتابهائیکه از عرفا باقی مانده و مضامین عالیه آنها

مانده از این عارفان عالیشان — چون بخوانی میگشاید مغز جان
از اثر گردد عیان گوینده کیست ۷۹ — عطردان گوید مرا در شیشه چیست

۷۸ – لقب عرفانی عرفا و اقطاب آنان چنین میباشد –
رحمتعلیشاه – مظهرعلیشاه – منورعلیشاه – مظفرعلیشاه – صفی علیشاه
صالح علیشاه – نورعلیشاه – مشتاقعلیشاه – مجذوبعلیشاه – فوادعلیشاه

۷۹ – آثاریکه از گویندگان – شعرا – هنرمندان وغیره باقی مانده بخوبی میفهمانند که آنان تا چه حد توانا بوده اند و از قدیم هم گفته شده –
إنَّ آثارَنا تَدُلُّ عَلَينا — فَانظُروا بَعدَنا إلَى الآثارِ

هنرمند آتش بجان آثارشان — واقعاً بوده بلند افکارشان
خوان کتاب مثنوی مولوی — همچنین حافظ مر آن پیر ولی
گفته های خواجه انصاری بخوان — تا کنی پرواز اندر آسمان
از کتاب جامی و سعدی بسی — میکنی وحدت به یزدان میرسی
نعمت الله ولی دارد کتاب — هنرمند آتش نماید دل کباب
از همه آثار عطار – فرید — وجد آرد هر که با دقت شنید
منطق الطیرش نور الحیران دهد — بر خداوند جهان ایمان دهد
خوان ز هاتف بهترین ترجیع بند — تا خدا را بینی از پست و بلند

یعنی – بدرستیکه اثرهای ما دلیل بر شخصیت و دانش و مهارت ما در آن هنر میباشند – پس اگر خواهید ما را بعد از مردن بشناسید بآثار ما توجه نمائید – پس کتب و آثار عرفا که دارای مضامین عالی میباشند مطالعه بدید

از ابوالخیر این همه شعر و قصار / وحدت از هر بیت باشد آشکار
این مضامین بلند و دلپذیر / از دلی باید برون آید منیر
ورنه هر کس مثل آنان میسرود / دل ز دلداران و اهلش میربود
اخوان آثار آنان را بخوان / تا دلت گیرد صفا و نور از آن

گفتار صد و دهم ـ در مکتب عرفان راهنما کمال اهمیت را دارد

اخوانا ـ راه خواهد رهنما / ویژه راهی کان رود کوی خدا
راه باریکی است عرفان خدا / کی رسی مقصد بدون رهنما
چون در این وادی قدم بگذاشتی / پرچم رنج و بلا افراشتی
خویش را آماده کن از بهر رنج / زانکه عرفان هست اول شهر رنج
رهبرت گاهی تو را توهین کند / عین لطف است آنچه آن خوش‌بین کند
خواهد از خودبینی‌ات او صاف بد / آرد بیرون که جان تو رهد

راه عشق است و برای وصل دوست / هرچه آن رهبر کند جمله نکوست
گاه رهبر سخت گیرد مر تو را / کن تحمل هرچه گوید آر جا
تا بمیرد نفس و جان گیرد حیات / میشود شیرین بدل این مشکلات
چون از این مکتب هدف باشد خدا / هرچه مشکل پیش آید گو بیا
اخوان خواهی اگر یابی نجات / تشنه میمان تا رسی آب حیات

گفتار صد و یازدهم ـ آدمی نزد خود شخصیت و عنوان دارد

اخوان ـ در نزد خود هم آدمی / میشود شخصیتی والا همی
گر نداند ارزش خود را کسی / پس کسی هم نیست بیابد همی
آدمی گر نزد خود ارزش نداشت / تخم ذلت از برای خویش کاشت
هر که قائل نیست ارزش بهر خویش / میشود تسلیم ذلت هرچه بیش
نیست روگردان ز هر کار بدی / هرچه پیش آید بلی او تن دهی

گر خیانت کرد کرد و گر خیانت کرد — رفت زندان رفت و عودت کرد کرد

هر که قدر و قیمت خود حفظ کرد — نزد خویش و جامعه شد سربلند

گر بدی خواهد کند از نفس خویش — میشود شرمنده و خجلی پریش

لاجرم از بد کند صرف نظر — تا نیاید نزد وجدان شرم بر

پس بماند بر کنار از هر گناه — نزد مردم محترم ـ خود در رفاه

پس جوانا خویش را کن احترام — تا بنزد خلق هم ـ باشی گرام =

گفتار صد و دوازدهم ـ داستان شیخ باقر مرد فاضلی که خود را محترم میداشت

مرد شکلی ـ شیخ باقر نام او — بود در کرمان مرا این مرد نکو

در قناعت بیمثل و عالی نداشت — بود فاضل لیک اموالی نداشت

بود با شخصیت آن مرد متین — زندگیش آرام میبود و رزین

دیدمش تنها نشسته در اطاق — با ادب ـ ساکت ـ دور از لیک اطاق

گفتمش اینجا ـ نمیباشد کسی — پس چرا اینسان نشستی بسی

گفت اینجانب مگر کس نیستم — گر نباشم کسی پس کیستم

نیستم من خود مگر شخصی ؟ — هستم انسان و نباشم بی

بین جواب نغز این مرد متین — ای جوان مباز خود را این چنین

گفتار صد و سیزدهم ـ اگر کسی از تو بپرسد خدا کیست چه میگوئی

ای جوان گر از تو پرسد یک نفر — این خدائی را که گوئی ای پسر

در کجا باشد نشانش ده بمن — تا ببینم من خدای خویشتن

گو خدا از هر چه بینی ظاهر است — گو بایجاد خلایق قادر است

لیک تنها زین پدیده میتوان — خوب بشناسی ـ خداوند جهان

آنکه سازد در رحم هم مرد و زن — میدهد این لطیف و آن خشن

میدهد اسباب هر دو را با این — بخشد اندام دنیرا ـ بر چنین

شیر در پستان مادر میکند　　　هم برای ماده هم نر میکند

تا بود آماده کودک را غذا　　　آنکه اینها میکند باشد خدا

گر بود پرسنده را عقل و شعور　　　میکند در این جواب تو مرور

میشود تسلیم و میگردد مجاب　　　بشناسد خالق از این یک جواب

گفتار صد و چهاردهم ـ عبادت و انجام مراسم دینی آرامش میآورد

گر صفای روح خواهی ای جوان (۱)　　　از عبادات خدا غافل نمان

واجبات[79] دین خود بنما عمل　　　کام جان شیرین نما از این عمل

از نماز و روزه و خمس و زکات　　　همچنین دیگر امور از واجبات

در عمل آرامشی پیدا کنی　　　روح و جسم خویش را شیدا کنی

علتش هم هست معلوم ای جوان　　　با خدا صحبت کنی اندر نهان

گفته ام قبلاً از این بحث و بیان　　　کن رجوع و باز هم آنرا بخوان

چونکه تکرارش نمیباشد بجا　　　میدهد اجرت از این خواندن خدا

هست اصولاً در عبادت روشنی　　　مطمئن باشد همیشه آدمی

میشود اعصاب آرام از نماز　　　قلب روشن میشود ـ روحیه باز

پس جوانا از عبادت رو متاب　　　خاصه در سن جوانی و شباب

گفتار صد و پانزدهم ـ دقت در حرکات حیوانات و نباتات و سایر پدیده ها و توجه باعمال و برخورد آنها و غیره خدا را بشناس

---

۷۹ ـ خداوند در آیه ۲۷۷ سوره بقره که سوره دوم قرآن کریم است فرماید
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ـ یعنی ـ بدرستیکه آنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته کردند و نماز را بپا داشته و زکات مال را داده اند اجرشان نزد خدا است نه ترسی دارند نه غم

ای جوانا ـ انچه بینی در جهان | جمله اعجابند ـ از خرد و کلان
منتها چون ما ز دور کودکی | دیده ایم از هر گروه و هر یکی
بی توجه گشته از دیدارشان | از رموز و حرکت و رفتارشان
ورنه گر با عمق و دقت بنگریم | بس عجیب‌ها زین خلایق میبریم
فی المثل بنگر شتر را ای رفیق | منتها با دیده باز و عمیق
بین که اندر خلقش الحق خدا | کرده اعجاز از سر و کوهان و پا
زاین جهت فرموده در قرآن خدا ۸۰ | بنگرید این اشتران سخت پا
شکل او گوید که او را کردگار | خلق فرموده برای حمل بار
همچنین ـ تا آدمی گردد سوار | پشت او باشد مناسب ـ جای دار
گردن و پایش بلند از بهر آن | تا ورا باشد ـ بره رفتن توان
چون شده خلقت برای گرمسیر | و اندر انجا آب کم آید بگیر

داده او را طاقت اندر تشنگی | خالق عاقل ـ که میباشد یکی
گاه تا یک هفته بی آب است او | میرود آرام و در خواب است او
دست و پایش هست بی سم و قوی | صاف کف و بی صدا در رهروی
میرساند اینکه ـ این حیوان ما | ساخته بهر بیابانش خدا
میشود خلقی عجیب ـ این باربر | کاملاً باشد مطیع این بشر

---

۷۹ ـ خدا در آیات از ۱۷ تا ۲۰ سوره غاشیه که سوره ۸۸ است فرماید
أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ
یعنی ـ آیا نمی بینند شتر را چگونه خلق گردیده و آسمانرا که چقدر بلند آفریده شده و کوهها را نمی بینند که چگونه در زمین نصب میباشد و زمین را نمی بینند که چقدر وسیع میباشد ـ واقعاً آیات تکان دهنده ای میباشند توجه بآنها لازم است

گر بگیرد کودکی او را مهار — یا که گردد بچه ای او را سوار
میرود آرام حیوان نجیب — راههای پس بلند و پر نشیب
پس چرا ما حیوان از دام و دد — آدمی پی بر خدای خود برد

گفتار صد و شانزدهم - داستان عروسی بمناسبت بحث فوق و تفریح

یک عروسی بود در کرمان زمین — بود جشنی با شکوه و کم قرین
از تمام دسته ها بودند جمع — شربت و شیرینی و تزیین و شمع
هر اطاقی ویژه یک دسته ای — جمع گردیده شده هر دسته ای
اهل عمامه نشسته با شکوه — ذکر گویان در اطاقی آن گروه
ناگهان اهل طرب وارد شدند — ساز و دف را با نوائی میزدند
یک زن رقاصه در این شهر بود — نام او بودی شتر نزد و نود
چون شتر مانند میرقصید او — شهرتش میبود - خانم اشترو

این زن رقاصه هم با مطربان — گشت وارد پای کوبان کف زنان
شیخ ها با دست بگرفتند گوش — الله اکبر گوی سر داده خروش
الغرض این شیخ ها بیرون شدند — ماند تنها یک نفر این شیخ چند
دور بعد این شیخ ها در مدرسه — هر دو را گفتند کردی وکوسه
ماندی و ما را بنزد مردمان — جلوه بد دادی چرا کردی چنان
گفت من امر خدا کردم عمل — زانکه فرموده بقرآن اجل
بر شتر با دقت هر چه تمام — بنگرید ای اهل تحقیق و کلام
من بماندم تا شتر خانم کنم — بررسی در خلقت آن خوش صنم
خوب دیدم اشتر مادینه را — آنهم اندر رقص و کوبان دست و پا
تا ببینم او چگونه او عدم — گشته خلقت از سر و پا و شکم
پس گناهی نیست بر من بل ثواب — کرده ام - باید شود ثبت کتاب

گفتار صد و هفدهم ـ خداوند جهان را بر پایه اسباب آفریده

و در حدیث است که لایسبّب الامور الا باسبابها ـ یعنی هیچ امری واقع و ساخته نشود مگر با اسباب آن کار اما اگر خدا امر مهمی را بدون اسباب بخواهد بطور اعجاز و خارق العاده بعمل بیاورد و اینکار در قرآن مجید نمونه‌هائی دارد که بشرح میرسد

ای جوان بیدان که از حکمت خدا / کرده با اسباب خلقت را بپا
غیر ممکن هست بی اسباب کار / چشم خواهی تا ببینی روی یار
پا برای راه رفتن لازم است / بهر نوشتن ـ قلم خواهی و دست
کشوری کان هست مربارش زیاد ـ / غالب آید یا برهنگی نهاد
گر که آموزش نباشد هیچ وقت / عالمی پیدا نگردد نیکبخت
ماه و خورشید ار نبودی این زمین / زاید امید انشد این چنین

گر نبودی بحر ماهی هم نبود / گر نبودی دل ـ که آن را مهر بود
گر نبودی عقل علمی هم نبود / نور اگر نبود ـ چه ظلمت میزدود
گر نباید غریزه در وجود / یک بشر در این جهان پیدا نبود
هست اندر فلسفه بحث سبب / گر نباشد نخل ـ کی چینی رطب
این طبیعت هست طبق آن اصول / غیر ممکن هست نماید عدول
الغرض حکمت چنین کرد اقتضا / کاینچنین باشد جهان و کارها
با چنین اصل مسلّم ای جوان / گاه فرماید خدا بر عکس آن
گر نماید موقعیت ـ اقتضا / خارق عادت ـ بفرماید خدا
منتها باید که ـ باشد مصلحت / از برای نوع ما پر منفعت
تا خدا آن خرق عادت را کند / ورنه بی اسباب کاری کی شود
از امور خارق عادت خدا / گفته در قرآن برای رشد ما

گو بیت اکنون از انها چند تا ــ تا شوی روشن باین اعجازها

گفتار صد و هجدهم ـ اولین و والاترین خرق عادتها و اعجازهای خداوند ایجاد وجود حضرت محمد صلوات الله علیه و آله الطاهرین میباشد

خرق عادت کز همه والاتر است ــ آن وجود حضرت پیغمبر است
هر نبوغ شخص پیغمبر ـ نبود؟ ــ گشت منکر ـ ای جوان با خرد
زانکه او[80] امی بد و علمی نداشت ــ این همه دانش ـ که در مغزش گذاشت
نی بمکتب رفته نه خطی نوشت ــ تخم علم و معرفت در او که کشت؟
در عرب اندوره‌ها مکتب نبود ــ از برای علم و فن مکسب نبود
از فضیلت وز صفات خوب و پاک ــ بود خالی آن محیط و آب و خاک
در عوض انواع اوصاف پلید ــ بود رایج در عرب خیلی شدید
کعبه آمال انها بُد ز بُت ــ کن توجه ای جوان بر این نکت

در محیطی اینچنین و آن چنان ــ گشت ظاهر خاتم پیغمبران
پس وجودش خارق عادت بود ــ چون گلی کز شوره زاری سر زند

گفتار صد و نوزدهم ـ خارق العاده دوم معراج حضرت پیامبر اسلام

هست معراج محمد ـ ای جوان ــ بی نهایت ـ پر شکوه و شایگان
خدا اعلای محبت را ببین ــ برد حق بر آسمانش از زمین
بین خدا بر هیچیک از انبیا ــ اینچنین قربی نفرموده عطا

---

۸۰ ـ خداوند در آیه ۱۵۶ سوره اعراف که سوره ۷ قرآن حکیم است فرموده
اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالْاِنْجِیلِ ـ یعنی ـ آنانکه پیروی میکنند آن فرستاده نبی که امی و بیسواد میباشد و در تورات و انجیل که نزد آنان هست او را مییابند ـ ملاحظه فرمائید امی بودن پیامبر را

این خبر را گفته در قرآن خدا[81] ... گفته یزدان نباشد خطا
گشت احمد وصل و در قرب احد ... پرده ای در بین او ماند و صمد
بس عجایب دید در آن شب رسول ... بس حقایق کرد در قلبش نزول
دید پیغمبر جمال دوست را ... کنه اسرار و کمال دوست را
پرده ها از چشم او برداشتند ... پرچم دانش بر او افراشتند
جمله مجهولات شد معلوم او ... وانچه معلوم است شد مفهوم او

۸۱ـ خداوند در آیه اول سوره اسری که سوره ـ قرآن کریم است در مورد معراج حضرت رسول فرموده ـ
سُبحانَ الَّذی اَسری بِعَبدِهِ لَیلاً مِنَ المَسجِدِ الحَرام اِلَی المَسجِدِ الاَقصی ـ یعنی ـ پاک و منزه است خدائیکه در شب بنده اش را از مسجد الحرام (مکه) بسوی مسجد اقصی (بیت المقدس)

حل شد آن شب هر معمائیکه بود ... بر پیمبر فاش شد ملک وجود
نکته ای بر احمد پوشیده نبود ... گشت واقف بر همه غیب و شهود
جبرئیل آن شب ز رفتن باز ماند ... لیک درها بر پیمبر باز ماند
خارق عادت از این پر جلوه تر ... رو بداده ای جوان حق نگر
پس خدا قادر بود هر کار را ... او بچرخاند سر پرگار را
می بود معراج ـ اختری پر شکوه ... من ز شرحش عاجز و اندر ستوه

گفتار صد و بیستم ـ خارق العاده سوم فرو فرستادن مائده بر عیسی

دیگر از این خرق عادت مائده است ... کز برای قوم عیسی آمده است
سفره ای رنگین ز سوی آسمان ... در زمین شد پهن و خوردندی از آن
بود ماهی و غذاهای دگر ... در کمال خوبی و خوش بوی و تر
در دهانم آب افتاد ای جوان ... کاش حاضر بودم و خوردم از آن

۸۲

گفته در قرآن خدا این ماجرا   خوان بزیر این ورق آن آیه را

گفتار صد و بیست و یکم ـ خارق العاده دیگر ـ حامله شدن حضرت مریم

حضرت عیسی را بدون شوهر و تماس با مرد طبق آیات قرآنی

دیگر از آن خرق عادتهاست این   ای جوان بشنو که میباشد گزین

حضرت مریم بدون مرد شد ۸۳   باردار و زین عمل در شرم شد

چونکه عیسی را بزاد آن پاک زن   سرزنش کردند اورا انجمن

---

۸۳ ـ خداوند در آیه ۴۲ سوره آل عمران که سوره سوم قرآن مجید فرماید
قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ـ یعنی
مریم گفت پروردگارا چگونه مرا باشد فرزند و کسی نکرده مرا بشری گفت خدا هر
چه بخواهد میآفریند و چون امری بحکم شد میگوید بشو و فوراً آن امر واقع میگردد

شد باو الهام طفلش را بگوی   ده جواب و زنگ این تهمت بشوی

طفل در صحبت شد و کودکی خطاب   بنده یزدانم و آرم کتاب

من ز سوی خالقم پیغمبرم   سوی یزدان بندگان را رهبرم

زنگ تهمت زین جوابش شسته شد   مریم از تیر ملامت رسته شد

---

۸۲ ـ خداوند در آیه ۱۱۴ و ۱۱۵ سوره مائده که سوره ۵ است فرماید
قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ
خَيْرُ الرَّازِقِينَ ـ یعنی ـ عیسی پسر مریم گفت پروردگارا فرو فرست
بر ما سفره آراسته ای (مائده) از آسمان که عیدی باشد برای اول و آخر ما
و آیتی از تو و روزی ده ما را بهترین روزی دهندگانی قَالَ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ یعنی
خدا فرمود فرستادم آن سفره را برای شما ـ آیات دیگری هم در اینمورد داریم

گفتار صد و بیست و دوم ـ خارق العاده پنجم جاری شدن آب از عصای موسی

حضرت موسی چو اندر دشت گرم — گشت بی آب و ز قومش داشت شرم

پس خدا امر نمود موسی را خطاب ۸۴ — زن عصایت بر زمین میجوشد آب

چون عصا زد بر زمین جوشید آب — مطمئن گشتند قوم از شیخ و شاب

۸۴ ـ خداوند در آیه ۱۶۰ سوره اعراف که سوره ۷ قرآن است فرماید

وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ الی آخر آیه

یعنی ـ جدا جدا کردیم بنی اسرائیل را بر دوازده گروه و وحی کردیم بسوی موسی چون تشنه شوند و آب بخواهند قوم تو عصایت بزن بآن سنگ میجوشد آب بر دوازده چشمه که هر گروه از چشمه ای استفاده نموده و جای آب خود را بدانند

همچنین ایمانشان هم شد زیاد — بر خدا و نیز بر موسای راد

گفتار صد و بیست و سوم ـ خارق العاده ششم ـ راه دادن رود نیل و گذشتن موسی و قوم بنی اسرائیل از آن و غرق گردیدن فرعون و لشکر ۸۵

دیگر از آن خرق عادت این بود — ای جوان دقت نما شیرین بود

چونکه موسی قوم خود از مصر برد — چون برود نیل شد از غم فسرد

پیش خود گفتا چگونه بگذرم — از چنین رودی خروشان و دژم

۸۵ ـ خداوند در آیه ۱۳۴ سوره اعراف که سوره ۷ قرآن عزیز است فرماید

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ الی آخر آیه ـ یعنی ـ

وگذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریای نیل ـ توضیح آنکه خداوند بنی اسرائیل را از نیل عبور داد بدین طریق که رود نیل به چند راه منشعب و خشک شد و بنی اسرائیل از آن راههای خشک از رود گذشتند اما فرعون و لشکرش همگی غرق و هلاک شدند

بیم دارم ـ لشکر فرعونیان | از عقب ما را بگیرد در میان
ناگهان شد خشک نیل و راه داد | حضرت موسی و قومش گشت شاد
جملگی از نیل کردندی عبور | شاد و خرم ـ غرق در وجد و سرور
لیک فرعون و تمام لشکرش | غرق گردیدند و پایان شد شرش

گفتار صد و بیت و چهارم ـ خارق العاده هفتم ـ کشته شدن ابرهه و لشکرش با سنگریزه های مرغی بنام ابابیل طبق آیات قرآن کریم

ابرهه آمد که ـ گیرد مکه را | بود غافل کاین مکان از خدا
بود او را لشکری فوق حساب | مکه را میخواست بنماید خراب
پس ابابیلان خدا مأمور کرد ۸۵ | تا نماید با چنین لشکر نبرد
هر ابابیلی بمنقارش گرفت | سنگریزه دانه ها از سنگ سفت
سنگهای ریزه را از آسمان | پرت میکردند روی این کسان

سنگریزه رفتی اندر سر فرو | گشت لشکر کشته ـ و افتاد رو
جان سالم یک نفر بیرون نبرد | ابرهه با لشکرش ـ انجا بمرد

گفتار صد و بیت و پنجم ـ خارق العاده هشتم ـ اولاد دار شدن زکریا

زکریا و خانمش بودند پیر | بچه زادن بهر آنان بود دیر

۸۵ ـ خداوند در سوره مبارکه فیل که سوره ۱۰۵ قرآن مجید است فرماید

۱ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۲ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۳ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ۴ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ۵ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ يعني ـ

ای پیامبر آیا ندیدی خدای تو با ابرهه و لشکرش که فیل سوار بودند چه کرد آیا حیله آنان را باطل نکرد ـ و فرستاد بسوی شان مرغ ابابیل را ـ که هدف قرار داد آنان را با سنگریزه های سخت ـ پس گردانید آنها را مانند گوشت جویده شده ـ

چون بدرگاه خدا نالید مرد — این دعا را خالقش ایجاب کرد

داد در آن سن و سالش یک پسر — نام او یحیی ۸۷ که گشتی راهبر

شد پیمبر از سوی یزدان خویش — خارق العاده از این گردید بیش

---

۸۷ - خداوند در آیه ۳۹ سوره آل عمران که سوره سوم قرآن کریم است فرماید

إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

یعنی - ای زکریا خداوند ترا بشارت میدهد به پسری بنام یحیی که از طرف خدا مصدق است و پیغمبر و از صالحین خواهد بود — زکریا گفت پروردگارا چگونه مرا پسری خواهد بود و حالیکه مرا پیری رسیده و زنم نیز نازا و عقیم میباشد خدا فرمود چنین میکند پروردگار و آنچه بخواهد عمل نماید

گفتار صد و بیست و ششم - خارق العاده نهم - گلستان شدن آتش بر ابراهیم

باشد این هم خرق عادت ای جوان — کان بقرآن گشته با لطفی بیان

پادشاهی بت پرست و بدنهاد — بود نمرود پلید و بی عدل و داد

چونکه ابراهیم پیغمبر نمود — دعوت مردم بتوحید ودود

هیچکس ایمان نیاوردی باو — وانگهی نمرود میبودش عدو

گفت تا او را بسوزانند زود ۸۸ — هیزم و چوب و نفت آماده بود

دست او بستند و اندر آتشش — در فکندند آن کسان بیداد و کش

---

۸۸ - خداوند در آیه ۶۹ سوره انبیا که سوره ۲۱ قرآن است فرماید

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ - یعنی - گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش بنابراین آیه آتش بر حضرت ابراهیم گلستان شد و آنحضرت از نمرود رخصت گردیدند

لیک آتش شد گلستان بهر او — سرد شد آن آتش پر های و هو

خارق العاده تر از این می‌شود؟ — قدرت ایزد ببین ـ ای با خرد

گفتار صد و بیست و نهم ـ حضرت نوح نهصد و پنجاه سال مردم را بخدا خواند

نوح پیغمبر هم ـ از این جرگه‌ها — نیست بی بهره ـ کنون گویم تو را

نهصد و پنجاه سال آن مرد حق [۸۹] — بود رهبر ـ خوان بقرآن این ورق

چون بقرآن هست رد توان نمود — اینچنین عمری در این دنیا نبود

---

۸۹ ـ خداوند در آیه ۱۳ سوره عنکبوت که سوره ۲۹ باشد فرماید

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ـ یعنی

و براستی تحقیق فرستادیم نوح را بسوی قومش پس درنگ کرد بین آنها هزار سال منهای پنجاه سال پس آنها را طوفان گرفت زیرا قومی ظالم بودند

گفتار صد و سیم ـ خارق العاده یازدهم ـ صد سال خواب عزیر پیغمبر

بود عزیر ـ از جمله پیغمبران — رفت روزی توی باغش شادمان

چید انگور و کمی انجیر تر — در سبد بنمود ـ مرد حق نگر

سوی شهر آمد ولی در بین راه — برد از گرما بویرانه پناه

پیش خود گفتا که این ویرانه را — کی تواند نو کند چون ابتدا

وانگهی این استخوان پوسیده‌ها — با چه نحوی زنده گرداند خدا

پس خر خود بست و اندر خواب شد — زانکه بهر خواب بس بی‌تاب شد

لیک اندر خواب مُرد آن مرد حق — شد فراموش ـ و بیفتاد از ورق

مرگ او بود و صد سال تمام — چونکه شد زنده بر آن مرد عظام

اولین کاری که در فکرش رسید — گشت جویای خرش ـ اما ندید

ناگهان دیدی که مشتی استخوان — از خرش باقی است اندر آن میان

استخوان پوسیده از خر مانده بود　　از تعجب ساکت و وامانده بود

دید ناگه اینکه تدریجاً خرش　　زنده میگردد ز پا و از سرش

چونکه خر شد کاملاً زنده عزیز　　توبه ها بنمود گریان پیر دیر

---

۹۰ - خداوند در آیه ۲۶۱ سوره بقره که سوره دوم قرآن عزیز است فرماید

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ

أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ

ثُمَّ بَعَثَهُ تا آخر آیه - یعنی -

مانند آن کسی (منظور عزیز پیغمبر است) که گذشت بر دهی و آن ده خالی بود

و سقف هایش فرو ریخته عزیز نزد خود گفت چگونه خداوند زنده

میکند پس خدا او را میراند صد سال تمام سپس او را زنده کرد

و آن پیامبر دید خرش نیست و متوجه استخوانهای پوسیده خرشد - تا آخر

گفت یا رب قادری کاین استخوان　　زنده گردانی و بخشی جسم و جان

الغرض ثابت شدش اینکه خدا　　خلق را زنده کند روز جزا

پس جوانا شبهه را از دل بران　　کار نیکو کن برای آن جهان

گفتار صد و بیست و نهم - خارق العاده دوازدهم - مطیع

کردن خدا باد و سایر عوامل قدرت را برای حضرت سلیمان

باز گویم خرق عادت ای جوان　　با توجه این مطالب ای جوان

زانکه هم گردی بقرآن آشنا　　هم شوی آگه ز نیروی خدا

چون سلیمان از خداوند جهان　　کرد استدعا ز حق مهربان

تا کند او را شه شاهان عصر　　باشد اندر سلطنت یکتای عصر

داد او را قدرتی بیحد و حصر　　کانچنان شاهی نیاید هیچ عصر

باد را فرمود تا باشد مطیع　　هرچه فرماید سلیمان رفیع

بی تأمّل امر او[۹۱] اجرا کند — لحظه‌ای تأخیر و غفلت نا کند

فی المثل میگفت این تخت مرا — بر به شهر دیگر و نصبش نما

امر او را باد اجرا مینمود — تخت را بردی به آنجا هر چه زود

۹۱ـ خداوند در آیه ۸۱ و ۸۲ سوره انبیا سوره ۲۱ قرآن عظیم فرمود

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ـ یعنی ـ

و مر سلیمان را که باد تند بفرمان او میبود و میرفت بآن سرزمین که برکت دادیم و ما بهمه چیز دانا میباشیم و از دیوها کسانی بودند که غواصی میکردند و در دریا فرو میرفتند و هر کار لازم دیگر و ما آنها را حفظ (محفوظ)

هم زبان جمله حیوانات را — ریخت در مغز سلیمان فیض خدا

میکند این خرق عادت ناخدا — ای جوان ـ تا خوب فهمانی ورا

گفتار صد و سی ام ـ خارق العاده سیزدهم ـ اژدها شدن عصای موسی

از عصا و دست موسی ای جوان — گویمت کان خارقی باشد عیان

آن شب بعثت که موسی را خدا — کرد پیغمبر ـ بگفتا کاین عصا

خواهی از بهر چه ـ ای بگوی ما — دائماً در دست داری این عصا

گفت رانم گوسفندانم بآن — از درختان برگ بکنم بآن

تکیه بنمایم بآن ـ در خستگی — هست بر او کارهایم بستگی

گفت ای موسی بینداز این عصا — ناگهان[۹۲] شد آن عصا یک اژدها

گشت ترسان حضرت موسی از آن — گفت ترسیت از چه باشد ای فلان

چون گرفت آن اژدها را شد عصا — گشت فارغ آن پیمبر از عنا

پس بگشا دست خود نیکو نگر   دید نورانی است مانند قمر
امر فرمودش خدا کای موسیا   کرده فرعون ادعای خدا
میروی با این دو معجز نزد او   رهنمائی کن ورا با گفت و گو
وقت موسی نزد فرعون پلید   رهنمائی کرد با گفت و شنید

---

۹۲ ـ خداوند در آیه ۱۰۳ سوره اعراف سوره ۷ قرآن کریم فرماید

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ـ یعنی ـ

پس انداخت موسی عصایش را پس آنگاه اژدهائی شد آشکار

و در آیه ۱۰۵ سوره فوق فرموده است

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ـ یعنی ـ

و بیرون کرد دستش را پس نور سفیدی از آن نمایان بود و میدرخشید
و اینها دو معجزه حضرت موسی بودند که فرعونیان را عاقبت معدوم نمود

چون نشد فرعون تسلیم خدا   بر زمین انداخت موسی آن عصا
اژدهائی شد بزرگ و ترس آر   حاضرین از ترس بنمودی فرار
الغرض اینهم بود خرقی عظیم   کان بدادی حق بموسای کلیم

گفتار صد و سی و یکم ـ خارق العاده چهاردهم ـ زنده شدن چهار مرغ پس از کشتن و پاره پاره کردن آنها بدست حضرت ابراهیم

۹۳ ـ
اخوان ـ این خرق عادت را ببین   کرده در قرآن بیان رب مبین
روزی ابراهیم آن مرد جلیل   آنکه بودی خالق خود را خلیل
کرد پرسش با تضرع از خدا   ده جوابم را و بنمائی مرا
مردگان را زنده چون سازی بحشر   با چه ترتیبی دهیشان حشر و نشر
گفت یزدان چار مرغ زنده را   میکشی و گوشتشان را ابتدا
خوب کوبی و کنی مخلوطشان   چار قسمت میکنی ای خوشان

میبری هر قسمتی را روی کوه — میگذاری گرچه میگردی ستوه
بعد مرغان را بخوان سوی خویش — بین از این کارت چه میآید به پیش

۹۳ـ خداوند در آیه ۲۶۲ سوره بقره سوره دوم قرآن مبین فرماید
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ
تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ
الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ
يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ـ یعنی ـ
زمانیکه گفت ابراهیم ـ پروردگارا بنمایان مرا چگونه مردگان را زنده مینمائی
گفت آیا باور نداری گفت دارم ولکن برای اینکه قلبم اطمینان یابد گفت
بگیر چهار مرغ پس پاره پاره کن آنها را و قرار بده هر جزئی را بر کوهی آنگاه
آنها را بخوان میآیند بسویت با شتاب بدرستیکه خدا غالب و کارهایش حکیمانه است

چونکه ابراهیم ـ این دستور را — کرد اجرا ـ طبق فرمان خدا
دید مرغان زنده و پرپرکنان — سوی او گشتند با سرعت روان
پس جوان دیدی که بی شبهه خدا — این چنین زنده کند روز جزا

= گفتار صد وسی و دوم ـ خارق العاده پانزدهم ـ سالم کردن
خدا ایوب پیغمبر را و دادن فرزندان و اموال از دست رفته او را

باز خرق عادتی ـ آمد بیاد — ای جوان در آن نما دقت زیاد
بود ایوب از توانگرهای عصر — گشت در مال و غنم در عصر حصر
آنقدر میداشت ملک و سیم و زر — کز حسابش بود عاجز ـ بی خبر
داشت اولاد زیاد و پهلوان — از پسرهای جوان و کاردان
از برای امتحان گردش خدا — سخت بیمار[۹۴] و برفت آن گنج ها
جمله اولادان بمردندی و او — با زنش تنها شد و بی آبرو

دستگیرش بود تنها این زنش　　کز صمیم قلب و بدون سرزنش
مینمود او را پرستاری مدام　　کارهایش را بکردی روز و شام
لیک دائم شکر یزدان مینمود　　نارضائی در دلش اصلاً نبود

---

۹۴ ـ خداوند در آیه ۸۳ و ۸۴ سوره انبیاء سوره ۲۱ قرآن فرماید
وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ ـ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَ
آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ
یعنی ـ و ایوب هنگامیکه ندا کرد پروردگارش را که مرا مس
کرده آزار و ناراحتی و تو بهترین رحم کننده ای ـ
پس اجابت نمودیم او را و دادیم اهل و عیال او را و مثل آنها را که
رحمتی بود از نزد ما و پندی میباشد برای عبادت کنندگان

عاقبت چون کار بر او گشت تنگ　　با دل پاکش که خالی بُد ز رنگ
در دعا آمد به سجاده نشست　　گفت یا رب کار من گردیده سخت
کن ز لطفت بر من مسکین نگاه　　سالمم گردان بده مال و رفاه
لطف حق شامل شد و آبی بدید　　یک ندا گفتا با ایوب سعید
خویش را شوئی با این آب پاک　　میشوی سالم ـ مدار از رنج باک
الغرض ایوب سالم گشت و شاد　　مال و فرزندان خدادادش زیاد
بی دوا و دکتر و جا و غذا　　گشت سالم چون که بود اهل خدا
پس جوان دیدی خداوند غنی　　خرق عادت میکند با بدوی

گفتار صد و سی و سوم ـ خارق العاده شانزدهم ـ اصحاب کهف

سیصد و نه سال در غار خواب رفتند و پس از این مدت بیدار شدند

قصه اصحاب کهف اینک بشنو　　ای جوان ـ و ز راه این پاکان برو

بود شاهی بت پرست اندر قدیم — ظالم و بد اصل و خونریز و لئیم

از وزیران هفت تن یکتاپرست — در میان بت پرستان بوده است

شاه از یکتاپرستان شنید — بهر کشتن داد آنان را وعید

این کسان ناچار گشتند از فرار — محرمانه بین آنان شد قرار

پاسگی از شهر رفتندی برون — با هزاران وحشت و دل پر ز خون

پس به شب رفتند در غاری که بود — در کنار شهر - از بهر غنود

سیصد و نه سال ایشان توی غار [۹۵] — خواب بودند - دون اختیار

---

۹۵ - خداوند در آیه ۲۴ سوره کهف سوره ۱۸ قرآن کریم فرماید
وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا
تِسْعًا - یعنی - و درنگ کردند در غارشان سیصد و نه سال الخ
در مورد عده نفرات اصحاب کهف بین مفسرین اختلاف میباشد -

چون شدی بیدار دیدند از غذا — هیچ باقی نیست - خالی ظرفها

در شگفتی مانده و حیران شدند — بهر تأمین غذا - بر آن شدند

تا فرستند یک تن تا خرد — هر غذائی را - که لازم میبود

چون به شهر آمد تعجب کرد از آن — دید گردیده عوض شهر و دکان

جمع شد گردش فراوان مردمان — پول او را ضبط کردی پاسبان

یافتی گنج و بده آن را نشان — ورنه زندان میروی خیلی زمان

گفت شرح حال را ناچار او — قوم در حیرت برفتندی فرو

پس مقرر شد که سلطان و وزیر — با تنی چند از بزرگان دلیر

رهسپار غار گردند - این کسان — تا که از نزدیک بینند آن جهان

منتها گفتند باید - ابتدا — باخبر گردند - مردان خدا

زین سبب در غار شد آن رادمرد — دوستانش را ز کار اخبار کرد

پس دعا کردند _ ما را ابدا   کن همین جا خواب _ تا روز جزا
خواب رفتند و غار آمد بهم   خواب میباشند _ اکنون نیز هم
پس جوان دیدی خدای بی‌ندو (بیت)   خرق عادت میکند هر جا نکو (بیت)

گفتار صد و سی و چهارم _ در گفتار صد و هفدهم گفته شد که امور این جهان با اسباب انجام پذیرند اما هر وقت خدا خواهد داند برای تقویت روحیه ایمان و کسب سعادت بشرها درباره انبیا و افراد صالح اموری بدون اسباب بعمل میآورد که هیچ یک مورد (انها) را از قرآن کریم اقتباس نموده و ضمن ۱۸ گفتار خارق العاده (فوقا) بیان گردید اما درباره افراد عادی هم اگر کسب فضیلت نمایند و شایستگی داشته باشند مواهب خود را در غیر مجرا مانند طالوت و ذوالقرنین که در قرآن کریم ذکر اسامی و نیز لقمان حکیم که سوره مخصوص دارد

گردیده اینک شرح احوال آنان را طبق آیات قرآن عزیز در زیر عرضه میدارد

گفتار صد و سی و پنجم _ شرح حال کورش که در قرآن بنام ذوالقرنین یاد شده

الا جوان گفتم که باشد این جهان   عالم اسباب لیک این را بدان
هر که لایق باشد و روحش قوی   از فضیلت وز نکوئیها غنی
میدهد اسباب توفیقش خدا   تا موفق گردد اندر کارها
گشته در قرآن ز ذوالقرنین یاد (۹۶)   زانکه بوده پادشاهی خوش نهاد

---

۹۶ _ خداوند در آیه ۸۲ و ۸۳ سوره کهف سوره ۱۸ قرآن حکیم فرماید
وَيَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا
إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا _
یعنی _ ای پیامبر گرامی _ مردم از تو درباره ذوالقرنین پرسش مینمایند بگو اینک بزودی درباره او اطلاعاتی و ذکری میدهم ما او را در

گفته یزدان دادمش مُکنت زیاد — هر قسم اسباب کار دقّت و داد

دادمش بهر ترقّی هر سبب — چونکه جانش پاک بود و سوی ربّ

من بزرگش کردم و اسباب چند — دادمش چون بود خیلی هوشمند

کورش است این پادشاه هوشمند — نیست اسکندر که بعضی گفته‌اند

چونکه اسکندر بعکس او نمود — ظلم‌ها و قتل‌ها زیرا که بود

در قساوت دست اول در جهان — سوخت قصر داریوش آن بدنشان

لیک کورش عکس اسکندر نمود — عدل و آسایش برای خلق بود

هر کجا را میگرفت این پادشاه — بهر مردم بود اسباب رفاه

اولین منشور آزادی بداد — از برای نوع ما این مرد راد

بزمین تمکّن دادیم و اسباب ترقی با دعایش فرمودیم و او هم بخوبی عمل کرد - آیات ۸۴ تا ۹۷ سوره کهف نیز درباره این مرد است

داد آزادی چو خود آزاده بود — آنچه زندان بود در بابل نبود

او بشر از قیدها آزاد کرد — با بشر آزارها کردی نبرد

پس یقین دان اینکه ذوالقرنین هست — کورش آن شایسته یزدان پرست

پس جوان میباش نیکو با خدا — بهر توفیقت دهد اسباب‌ها

گفتار صد و سی و ششم - طالوت ۹۷ را خداوند سلطنت بنی اسرائیل داد

---

۹۷ - خداوند در آیه ۲۴۸ سوره دوم قرآن کریم درباره طالوت چنین فرماید

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ -

یعنی - پیغمبر بنی اسرائیل گفت بدرستیکه خدا برای شما پادشاهی برگزیده او

ای جوان طالوت گمنام یهود | روح و جسم او بس شایسته بود
بود قلبش روشن و یکتاپرست | دل بجز مهر خدا بر کس نبست
بود جسما پهلوان و خوش روان | دانشش بودی زیاد و خوش بیان
الغرض طالوت چون شایسته بود | داد اسبابش خداوند ودود
پهلوانش کرد و زیبائیش داد | عقل و هوش و فکر و بینائیش داد
سلطنت بخشود بر گمنام مرد | شاه شاهان گشت و فاتح در نبرد
چونکه سلطان گشت بر قوم یهود | دشمن سرسخت او جالوت بود
کرد جنگ و کشت آن مرد دلیر | قدرتش افزون شد آن دانا بصیر
ای جوانا گر تو هم نیکو شوی | حق دهد اسبابت و گردی قوی

طالوت ـ گفتند او چگونه بر ما شاه باشد و ما سزاوارتریم بمقام از او و مالی
داده نشده گفت خدا برگزید و دانش و جسم او زیاد است و خدا کشورش را بهر که خواهد دهد ـ

گفتار صد و سی و هفتم ـ لقمان حکیم که غلام سیاهی بود

بود لقمان یک غلامی بس سیاه[۹۸] | با خدا بود آشنا و داشت راه
بین که این مرد سیاه خوش روان | گشته از خوبی به قرآن جاودان
سوره ای در ذکر او گفته خدا | باز کن قرآن بخوان آن سوره را
گشت مقبول خداوند آن سیاه | بر تر آمد این غلام از پادشاه

۹۸ـ آیات زیر از سوره لقمان که سوره ۳۱ قرآن حکیم است نقل شود
وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ
إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ـ یعنی ـ آنگاه که لقمان پسرش را پند میداد
گفت ای پسرک من بخدای خود شرک نورز که شرک ظلم بزرگی بجد است ـ
و آیه ۱۶ میفرماید یَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ٪